پیراستگی امامیه
از تهمت های ابن تیمیه

ترجمه :
براءة الشيعة الامامية
من الخرافات والأساطير اليهودية

تألیف : علی آل محسن
ترجمه : اکبر ترابی شهرضایی

بسم الله الرحمن الرحیم

پیراستگی امامیه از تهمت های ابن‌تیمیه

نویسنده:

علی آل محسن

ناشر چاپی:

مشعر

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

فهرست ----- ۵

پیراستگی امامیه از تهمت های ابن تیمیه ----- ۷

مشخصات کتاب ----- ۷

اشاره ----- ۷

دیباچه ----- ۱۵

مقدمه ----- ۱۷

نقد سند روایت شَعبی ----- ۲۱

اشاره ----- ۲۱

اثبات شیعه نبودن شعبی ----- ۲۴

بی نیازی شیعه از جعل حدیث برای فضایل علی (ع) ----- ۲۷

تبرّی شیعه از عبدالله بن سبأ ----- ۳۳

اختصاص داشتن امامت به فرزندان علی (ع) ----- ۳۵

حکم جهاد از نظر شیعه ----- ۳۷

عدّه نگه داشتن زنان نزد شیعه ----- ۳۹

نمازهای واجب از نظر شیعه ----- ۴۳

جواز تأخیر نماز مغرب از اول وقت از نظر شیعه ----- ۴۶

انحراف از قبله از نظر شیعه ----- ۴۹

تکان دادن سر و کتف در نماز ----- ۵۲

دیدگاه شیعه درباره مواضع سجده ----- ۵۳

تکان دادن سر پیش از سجده از نظر شیعه ----- ۵۷

پایین انداختن لباس، هنگام نماز ----- ۵۸

سجده بر جای بلند از دیدگاه شیعه ----- ۶۰

چگونگی سلام گفتن شیعیان ----- ۶۵

اتهام تحریف قرآن به نظر شیعه ----- ۶۸

دیدگاه شیعه درباره جبرئیل ----- ۷۳

حرمت جان و مال مسلمانان نزد شیعه ----- ۷۶

شرایط طلاق زن نزد شیعه ----- ۸۰

حکم ازدواج موقت از نظر شیعه ----- ۸۴

اشاره ----- ۸۴

معنای اول متعه (ازدواج موقت) ----- ۸۴

معنای دوم متعه ----- ۸۶

حکم عزل در جماع ----- ۹۱

اشاره ----- ۹۱

پرسشی بی پاسخ ----- ۹۶

حکم مارماهی و خرگوش و طحال از نظر شیعه ----- ۹۷

عدم جواز مسح بر روی کفش ----- ۱۰۱

حکم لحد از نظر شیعه ----- ۱۰۳

گذاشتن «جریدتین» در کفن میت ----- ۱۰۶

بهترین امت از نظر یهود، نصارا و شیعیان ----- ۱۱۰

دیدگاه عالمان اهل سنت درباره شیعه ----- ۱۲۳

اندک بودن اهل حق ----- ۱۳۲

چگونگی سلوک شیعیان با مخالفان ----- ۱۳۸

پرهیز شیعه از فسادطلبی ----- ۱۴۴

نتیجه گیری ----- ۱۴۵

درباره مرکز ----- ۱۴۷

پیراستگی امامیه از تهمت های ابن تیمیه

مشخصات کتاب

سرشناسه : آل محسن ، علی ، ۱۳۳۴ -

عنوان قراردادی : براءه الشیعه الامامیه من العقائده و الاحکام الیهودیه . فارسی

عنوان و نام پدیدآور : پیراستگی امامیه از تهمت های ابن تیمیه/ تالیف علی آل محسن ؛ ترجمه اکبر ترابی شهرضایی.

مشخصات نشر : تهران: نشر مشعر، ۱۳۹۲.

مشخصات ظاهری : ۱۴۰ ص. ؛۵/۱۴×۵/۲۱س م.

شابک : ۲۵۵۰۰ریال : ۶-۴۴۶-۵۴۰-۹۶۴-۹۷۸

وضعیت فهرست نویسی : فیپا

یادداشت : کتابنامه به صورت زیرنویس.

موضوع : شیعه -- دفاعیه ها و ردیه ها

موضوع : یهودیت -- دفاعیه ها و ردیه ها

موضوع : اسلام و یهودیت

موضوع : یهودیت و اسلام

شناسه افزوده : ترابی شهرضایی، اکبر، ۱۳۳۸ - ، مترجم

رده بندی کنگره : BP۲۱۲/۵ /آ۷۵ب ۴۰۴۱ ۱۳۹۲

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۴۱۷

شماره کتابشناسی ملی : ۳۱۵۷۲۰۵

ص: ۱

اشاره

ص: ۲

ص: ۳

ص: ۴

ص: ۵

ص: ۶

ص: ۷

ص: ۸

ص: ۹

دیباچه

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمدلله رب العالمین وصلی الله علی محمد و آله الطاهرین الذین اذهب الله عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا

شیعه امامیه به خود می بالـد که پیرو کسانی است که رسول گرامی اسـلام (صـلی الله علیه و آله) تنها راه رهایی از لغزش و گمراهی را پیروی از آنان دانسـته و آنان را کشتی نجات امت نامیـده است. اما کسانی که توفیق پیروی از آنان را نیافته اند، در پی آن اند که پیروان مکتب اهل بیت (علیهم السـلام) را با تهمت های خویش، از صحنه نقش آفرینی سیاسی و اجتماعی و مکتبی دور کنند. یکی از آن افراد «ابن تیمیه حرانی دمشـقی» است که براساس آموزه های اسلام اموی، علیه پیروان مذهب علوی موضع گیری کرده، و در کتاب «منهاج السنه» افترائات فراوانی را علیه پیروان اهل بیت (علیهم السلام) مطرح نموده است.

محقق ارجمند جناب آقای «شـیخ علی آل محسن» ، از عالمان شـیعه سـرزمین حجاز، پاسخ بخشـی از این تهمت ها را در این نوشتار داده است و مترجم گرانقدر جناب آقای «اکبرترابی شهرضایی» نیز آن را به فارسی

ص: ۱۰

برگردان کرده است. پژوهشکده حج و زیارت ضمن ارجگذاری به تلاش نویسنده و مترجم اثر، از خدا می طلبد به آنان توفیق هرچه بیشتر خدمت به مکتب اهل بیت (علیهم السلام) را عنایت کند و این اثر را روشنی بخش راه حقیقت جویان قرار دهد.

انه ولی التوفیق

پژوهشکده حج و زیارت

گروه کلام و معارف

ص: ۱۱

مقدمه

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین و لعنه الله علی اعدائهم اجمعین من الآن الی یوم الدین.

یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا إِذا ضَرَبْتُمْ فی سَبیلِ اللهِ فَتَبَیَّنُوا وَ لا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقی إِلَیْکُمُ السَّلامَ لَسْتَ مُؤْمِناً تَبْتَغُونَ عَرَضَ الْحَیاهِ الدُّنْیا) (نساء:۹۴)

ای کسانی که ایمان آورده اید! هنگامی که در راه خدا [و برای جهاد] سفر می کنید، تحقیق کنید و به خاطر اینکه متاع ناپایدار دنیا [و غنایمی] به دست آورید، به کسی که اظهار صلح و اسلام می کند، نگویید مسلمان نیستی.

در آغاز پیدایش خلافت عباسیان، آتش اختلافات مذهبی بین پیروان مذاهب مختلف اسلامی شعلهور شد. بدین ترتیب، هر گروهی برای اثبات عقاید خویش و ابطال باورهای دیگران، توان خود را در استدلال به آیات قرآنی و سنت صحیح به کار گرفت. ازاین رو نوشته های زیادی درباره مسائل اعتقادی و فقهی گرد آمد و هریک از مذاهب، در نقد و ایراد آرای یکدیگر، کتابهای بیشماری تألیف کردند.

در این میان، شیعه امامیه نیز به میدان این گفت وگوهای آتشین وارد شد

ص: ۱۲

و بـا پیروان چهـار مـذهب فقهی اهل تسـنن و پیروان اشاعره، معتزله، خوارج و غیرآنان به بحث و مناظره پرداخت و به دلیل مهارت، چیره دستی و برخورداری از برهان قوی، توانست بی مایه بودن افکار مخالفانش را آشکار کند.

این گفت وگوها در کتابهای مختلفی ماننـد «الفصول المختاره» شـیخ مفیـد (قـدس سـره) ، «احتجاج» طبرسـی (قـدس سـره) و برخی مجلدات «بحارالانوار» مرحوم مجلسی (قدس سره) و. . . جمع آوری شده است.

در این میان، برخی از دشـمنان امامیه که در مقام اقامه برهان مغلوب شـده بودنـد، به تهمت زدن و یاوهگویی پناه آوردنـد تا بتوانند شیعیـان را از میـدان بیرون کننـد. آنان، چهره ناخوشاینـدی از باورهای شـیعه و آرای فقهی شان ترسـیم کردنـد و ناجوانمردانه، امور ناروایی را به شیعه نسبت دادند.

در واقع، هنگامی که اشـخاص پست، در بحث و اسـتدلال ناتوان می شونـد و سـخن باطلشان برملا می شود، به این گونه روش های ناپسند پناه می برند تا خود را پیروز میدان معرفی کنند.

در بین مسلمانان، تنها شیعه امامیه بود که خلافت بنی امیه و بنی عباس را مشروع نمیدانست و آنان را طاغوت معرفی می کرد. ازاین رو دشـمنان برای رویـارویی بـا شـیعیان، در زمینه هـای فرهنگی، سیاسـی، اعتقـادی و. . . انگیزه ای قوی داشـتند و تنها هـدف شان، نابودی شیعه و از بین بردن اندیشه های آنان بود.

با اینکه در طول تاریخ، علمای بزرگ امامیه به این تهمتها پاسخ های دندان شـکنی داده و پوچی گفتارشان را آشکار کرده اند، باز هم پیوسته و بدون فکر، آثار گذشتگان خود را برای مقابله با شیعیان، رونویسی و منتشر می کنند.

ص: ۱۳

بـدتر آنکه برخی عالم نمایان آنها به کفر شـیعیان فتوا می دهنـد و خطر شـیعه را برای اسـلام و مسـلمانان، بیشتر از یهود و نصارا می دانند. حتی شیعیان را، در احکام و عقاید، پیرو مردی یهودی، کینه توز و دشمن اسلام، به نام «عبدالله بن سبأ» معرفی میکنند.

اگرچه این پندار پوچ، ساخته و پرداخته فردی به نام «سـیف بن عمر تمیمی» (۱)، دروغگوی وضّاع (۲)است، متأسفانه، برخی عالمان اهل سـنت، این پندار پوچ را حقیقت پنداشـته اند؛ به ویژه ابن تیمیه که این نظر را در کتاب «منهاج السنه» پذیرفته و آن را با عباراتی از یاوههای «شعبی» ، که به زعم خودش به بیان وجوه تشابه بین یهود و شیعه پرداخته، تأیید کرده است.

مایه تأسف است که برخی از این بیمایهها، کلام ابن تیمیه را بـدون علم و درایت، مکرر نقل میکننـد، بی آنکه دریابنـد این سـخنان چیزی جز یـاوه و افـترا نیسـت؛ زیرا به او (ابن تیمیه) اعتمـاد دارنـد و مقلـد اوینـد.]گـویی کلاـم ابن تیمیه، وحی است و در آن هیچ اشتباهی نیست [.

به همین دلیل، تصـمیم گرفتم سـخنان ابن تیمیه را نقد کنم و اشـکالاتش را آشکار سازم تا برای خوانندگان عزیز روشن شود که او در این گفتههـایش، چه اتهـام های بی اساسـی به شـیعه می زنـد و چه دروغ هایی را با ظاهری زیبا بیان می کنـد؛ درحالی که شـیعه امامیه از آنچه به او نسبت داده اند، پاک و مبراست و در احکام و عقایدش هیچ شباهتی به یهود ندارد.

۱- سـیف بن عمر تمیمی از راویـان دروغ سـازی است که طبری، قسـمتی از تاریخش را به اسـتناد گفتههای او نقل کرده است. ولی دانشمندان رجالی اهل تسنن، وی را دروغگو و جعل کننده حدیث معرفی کردهاند.

۲- جعل کننده حدیث.

ص: ۱۴

از خداونـد بزرگ میخواهم که این عمل ناچیز را از من بپذیرد و در روز تنگدستیام مرا به آن سود بخشد؛ چرا که او شـنوای اجابت کننـده است، و آخرین گفتار ما این است که حمـد و سپاس مخصوص پروردگار جهانیان است و درود خداوند بر محمد و خاندان پاکش باد.

علی آل محسن

ص: ۱۵

نقد سند روایت شَعبی

اشاره

ابن تیمیه در کتاب منهاج السنه، به شدت به شیعه حمله می کند و آنان را به بدترین صورت توصیف می کند. او تمام توان خود را در بدگویی از آنان به کار می گیرد و برای رسیدن به این مقصود، از روش های خود برای دروغ سازی و تهمت زنی، بیشترین استفاده را می برد؛ زیرا در مذهب او تهمت و دروغ علیه کسانی که به زعم او اهل بدعت اند، جایز است.

او برای کوبیدن شیعیان، سخنان پوچی را از شعبی در عیب جویی از شیعیان نقل می کند؛ با آنکه خود، به ضعیف بودن سند آنها اعتراف کرده است. ازآنرو که این توهمات شعبی، در بردارنده وجوه شباهت بین یهود و رافضیان (شیعیان) است، ابن تیمیه آن را حجت می شمارد و با استناد به آن، علیه شیعه استدلال میکند.

به یاری خدا در آینده ثابت خواهیم کرد که تمام این سخنان، دروغ و تهمتی بیش نیست و از حق و انصاف به دور است.

اکنون شایسته است گفتاری که ابن تیمیه از شعبی نقل کرده است از نظر سند و دلالت، نقد و بررسی شود:

بی شک، سند مطالبی که ابن تیمیه از شعبی نقل میکند حتی از دیدگاه

ص: ۱۶

ابن تیمیه نیز ضعیف است؛ زیرا وی پس از نقل کلام شعبی از «عبدالرحمان ابن مالك بن مغول» ، به ضعیف بودن این راوی اعتراف کرده است. از سویی افزون بر ابن تیمیه، «ابوبکر خلال» نیز در «کتاب السنه» نوشته است: «این سند صحیح نیست» . (۱)علت ضعف این سند، اجماع دانشمندان بر ضعیف شمردن عبدالرحمان بن مالك بن مغول است.

خطیب بغدادی در کتاب «تاریخ بغداد» و عقیلی در «کتاب الضعفاء» و ابن جوزی در کتاب «الضعفاء و المتروکین» ، گفتار دانشمندان رجالی اهل سنت را درباره عبدالرحمان چنین بازگو کرده اند (۲):

ابوعلی صالح بن محمد گفته است: «عبدالرحمان بن مالك بن مغول از دروغگوترین مردمان است» . ابوزکریا نیز می گوید: «عبدالرحمان بن مالك بن مغول را در اینجا دیدم و او در خور اعتنا نیست» . (۳)

یحیی بن معین گفته است: «او را دیده ام و انسان مطمئن و ثقهای نیست» . همو دربارهاش می گوید: «کذاب است» . ابو زُرعه نیز نوشته است: «او قوی نیست» . احمد بن حنبل هم گفته است: «احادیثش را پاره کردیم» و نیز گفته است: «دیرزمانی است که خرفت و کودن شده است» .

محمد بن عمار موصلی می گوید: «عبدالرحمان بن مالك بن مغول دروغگویی قهار و بسیار تهمت زننده بود و در این مطلب، کسی شک ندارد» .

۱- کتاب السنه، ج۳، ص۴۹۸.

۲- ر. ك: تاریخ بغداد، خطیب بغدادی، ج۱۰، ص۲۳۷؛ کتاب الضعفاء، عقیلی، ج۲، ص۳۴۵؛ الضعفاء و المتروکین، ابن جوزی، ج۱، ص۹۹.

۳- علمای رجال عبارت «لیس بشیء» را در مورد راویانی به کار میبرند که برای گفتههای آنان ارزشی قائل نیستند.

ص: ۱۷

جوزجانی بیان داشته است: «جداً ضعیف است» .

ابوداوود سلیمان بن اشعث نیز گفته است: «آیه‌ای از آیات (۱)و کذاب است. وی حدیث جعل میکرد» . دار قُطنی هم می گوید: «حدیث او متروک است» . بخاری در توصیف او گفته است: «حدیثش بیارزش است» . (۲)

ابن حبان معتقد است: «احادیث مقلوب را به نام افراد ثقه نقل میکرد و احادیثی که اساس نداشت، از بزرگان حدیث نقل مینمود. احمد بن حنبل، نقل روایت از او را ترک کرد» . (۳)سعدی نیز گفته است: «در امر حدیث، جداً ضعیف است» . نسائی می نویسد: «او ثقه نیست» . (۴)

در تضعیف عبدالرحمان بن مالک بن مغول، غیر از آنچه ذکر کردیم، کلمات بسیاری از دانشمندان رجالی اهل سنت در دست است. گرچه همین مقدار برای کسی که بخواهد از حال این فرد آگاه شود، کفایت می کند.

هرچند ابن تیمیه می گوید: «این اثر را به طرق مختلف و متعدد از عبدالرحمان بن مالک بن مغول نقل کرده‌اند که برخی از آن طرق، برخی دیگر را تصدیق میکند» ، ولی این سخنی بیارزش و فاسد است؛ زیرا با ضعیف و کذاب بودن عبدالرحمان بن مالک بن مغول، کثرت طرق تا او سودی ندارد و نهایت چیزی که ثابت میشود این است که او این کلمات را گفته است؛ ولی ثابت نمیکند که وی از پدرش، از شعبی چنین مطالبی را نقل کرده باشد؛ زیرا برای اثبات این معنا باید دلیل بیاورد.

۱- مقصود از آیه‌ای از آیات، این است که در دروغگویی شهره آفاق بود.

۲- التاریخ الکبیر، بخاری، ج۵، ص۳۴۹.

۳- کتاب المجروحین، ابن حبان، ج۲، ص ۶۱.

۴- الکامل فی ضعفاء الرجال، ج۵، ص ۴۷۰؛ کتاب الضعفاء و المتروکین، ج۱، ص۹۹.

ص: ۱۸

آنچه او از پدرش، از شعبی نقل کرده، دروغی است که بر شعبی بسته است؛ زیرا شعبی - بنابر اختلاف اقوال در تاریخ وفاتش - در یکی از سال های ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۷ یا ۱۱۰ه. ق از دنیا رفته است. ولی واژه «رافضه» بعد از سال ۱۲۰ه. ق پدیدار شد؛ زیرا به گفته ابن تیمیه، لفظ رافضه آن گاه ظاهر و رایج شد که طرفداران زید بن علی بن حسین، او را رها کردند. ماجرای زید نیز در آخر خلافت هشام بن عبدالملک اموی، بعد از سال ۱۲۰ یا ۱۲۱ یا ۱۲۲ه. ق رخ داده است.

اگر فرض کنیم که سخنان عبدالرحمان بن مالک بن مغول، دروغ نباشد و این گفتهها از شخص شعبی باشد، باز هم هیچ ارزشی ندارد؛ زیرا شعبی نه از پیامبران است و نه از صحابه پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) . از سوی دیگر، او این مطالب را از پیامبر (صلی الله علیه و آله) یا یکی از صحابه نیز روایت نکرده است تا حجت باشد. بلکه او از تابعان روایت کرده است و گفتار تابعان نیز نه حجتی برای شناختن حق است و نه دلیلی بر آن به شمار می آید؛ به ویژه که این عبارات، حاوی مطالب بی اساس، گزافه و بی مایه متعددی است که در آینده به آن اشاره میکنیم.

اثبات شیعه نبودن شعبی

ابتدا بهتر است به شرح حال شعبی از کتابهای اهل تسنن اشاره کنیم تا روشن شود که او اصلاً شیعه نبوده است، تا چه رسد به اینکه از بزرگان شیعه باشد.

شعبی، ابوعمرو عامر بن شراحیل کوفی است. سیوطی در کتاب طبقات الحفاظ دربارهاش می نویسد:

ص: ۱۹

قول مشـهور این است که وی شـش سال پس از به خلافت رسیدن عمر بن خطاب به دنیا آمد و پانصد تن از صحابه را درک کرد و میگفت: «هیـچ خطی بر کاغـذی ننوشـتم و کسـی بر من حـدیثی نخوانـد که بـار دیگر از او بخواهم تـا بر من بخوانـد، بلکه به مجرد شنیدن، حفظ میشدم» . ابومخلد گفت: «فقیهتر از شعبی ندیدم» . عبدالملک بن عمیر گفت: «عبدالله بن عمر، شعبی را دید که داشت غزوات پیـامبر (صـلی الله علیه و آله) را برای مردم تعریف می کرد. ابن عمر گفت: من در این جنگها بودم، ولی شـعبی به آنها آگاه تر از من، و حافظهاش نسبت به آنها قویتر است» . شعبی در سال ۱۰۳ یا ۱۰۴ یا ۱۰۷ یا ۱۱۰ هجری درگذشت. (۱)

با مراجعه به کتبی که شـرح حال شـعبی در آنها آمـده است، خواهیـد دیـد که در هیـچ کتابی به این نکته اشاره نشـده که شـعبی از شیعیان بوده و سـپس سـنی شده است؛ تا چه رسد به اینکه از بزرگان شیعه باشد. بلکه عکس این مطلب صادق است؛ یعنی شعبی از پیروان بنیـامیه است و آنان نیز دشـمن اهل بیت (علیهم السـلام) و شـیعیان انـد؛ زیرا شـعبی با آنکه معاصـر با امیرمؤمنان علی بن ابی طالب (علیه السـلام) و دو آقای جوانان بهشت، امام حسن و امام حسـین (علیهما السـلام) بوده، ولی حدیثی از آنان نقل نکرده است. (۲)

شعبی، سفیر عبدالملک بن مروان، خلیفه اموی، به سوی پادشاه روم بود

۱- طبقات الحفاظ، ص۳۲؛ تهذیب التهذیب، ج۵، ص۵۷؛ تذکره الحفاظ، ج۱، ص۷۹؛ شذرات الذهب، ج۱، ص۱۲۶؛ تاریخ بغداد، ج۱۲، ص۲۲۷؛ حلیه الاولیاء، ج۴، ص۳۱۰؛ طبقات الکبری، ج۴، ص۲۴۶؛ وفیات الاعیان، ج۳، ص۱۲؛ النجوم الزاهره، ج۱، ص۲۵۳؛ سیر اعلام النبلاء، ج۴، ص۲۹۴؛ البدایه و النهایه، ج۹، ص۲۳۹؛ الاعلام، زرکلی، ج۳، ص۲۵۱.

۲- حـاکم نیشابوری در کتاب معرفه علوم الحـدیث مینویسـد: «شـعبی از علی [(ع)] حـدیث نشـنید» . دارقطنی هم در علل مینویسـد: «شعبی فقط یک حرف از علی [(ع)] شنیده است» . تهذیب التهذیب، ج۵، صص۵۹ و ۶۰.

ص: ۲۰

و حجاج بن یوسف ثقفی نیز او را «عریف» (۱)قومش قرار داد (۲)و در دستگاه بنی امیه قاضی بود. با وجود این، چگونه از شیعیان اهل بیت (علیهم السلام) به شمار می آید؟ !

]پس از آنکه روشن شد شعبی از اساس، شیعه نبوده است تا این مذهب را ترک کرده و به اهل تسنن گرایش پیدا کرده باشد، سزاوار است مطالبی را که به او نسبت دادهاند یا واقعاً از تراوش های ذهن اوست، نقد و بررسی کنیم: [

۱- عریف به معنای کارگزار و کسی است که افراد قبیله را میشناسد و بر احوال آنان آگاه است.

۲- سیر أعلام النبلاء، ذهبی، ج۴، ص۳۰۴.

ص: ۲۱

بی نیازی شیعه از جعل حدیث برای فضایل علی (ع)

شعبی می گوید: «ای مالک! اگر از آنان بخواهم بنده و غلام من شوند یا خانه ام را از طلا و جواهرات آکنده سازند و یا خانه ام را طواف کنند تا در قبال آن، دروغی را به علی (رضی الله عنه) نسبت دهم، این کار را خواهند کرد. ولی سوگند به خدا! هرگز این کار را نخواهم کرد» .

این گفتار، یاوهای بیش نیست و نیازی به نقد ندارد؛ زیرا اگر شیعه می خواست افرادی مانند شعبی را اجیر کند تا به نفع شیعه، حدیث جعل کنند، صدها نفر را مییافت و نیاز نبود که طوق بندگی دروغگویان بر گردن آویزند و آهنگ خانه آنان کنند.

از این گذشته، شیعیان، مناقب و فضایل امیرمؤمنان علی (علیه السلام) را کم نمی دانند تا به جعل احادیث دروغ احتیاجی داشته باشند. اوصاف ستوده امیرمؤمنان علی (علیه السلام) در فراوانی و علو و اشتهار، به ستارگان آسمان شباهت دارد. روایات صحیح و موثقی که اهل سنت در کتاب های معتبرشان، در شأن و فضیلت آن بزرگوار نقل کردهاند، برای اثبات برتری ایشان بر سایر صحابه،

ص: ۲۲

حتی بر تمام امت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) ، کافی و بلکه از حد کفایت نیز بیشتر است. این مطلب در کمال وضوح و روشنی است و دانشمندان امامی مذهب، آن را در کتابهای خود ثابت کرده اند.

از سوی دیگر، گروهی از دانشمندان اهل سنت به این نکته اعتراف کرده اند که فضایل امیرمؤمنان علی (علیه السلام) از دیگر صحابه رسول الله (صلی الله علیه و آله) بیشتر است و در شأن هیچ یک از صحابه به اندازه علی بن ابی طالب (علیه السلام) روایات صحیح و حسن نقل نشده است.

«حاکم نیشابوری» در مستدرک، با سند خود از «محمد بن منصور طوسی» نقل کرده است که گفت: «از احمد بن حنبل شنیدم که میگفت: برای هیچ یک از صحابه پیامبر (صلی الله علیه و آله) به اندازه علی بن ابی طالب (علیه السلام) در فضایل و مناقب، روایت نرسیده است» . (۱)

همچنین ابن حجر می گوید:

نسائی در روایاتی که مخصوصاً در شأن امیرمؤمنان علی (علیه السلام) رسیده بود، تتبع و جست وجو میکرد و به روایات فراوانی دست پیدا کرد که بیشتر آنها سندهای معتبر و خوبی دارند. (۲)

اسماعیل قاضی، نسائی و ابوعلی نیشابوری نیز گفته اند: «در حق هیچ کدام از صحابه با سندهای حسن، به اندازهای که در شأن علی (علیه السلام) روایت رسیده، حدیث نقل نشده است» . (۳)

۱- المستدرک علی الصحیحین، ج۳، ص۱۰۷؛ الصواعق المحرقه، ص۱۴۸؛ تاریخ الاسلام، ج۳، ص۶۳۸؛ تاریخ الخلفاء، سیوطی، ص۱۳۳؛ الاصابه، ج۴، ص۴۶۴؛ الاستیعاب، ج۳، ص۱۱۱۵.

۲- الاصابه، ج۴، ص۴۶۵.

۳- فتح الباری، ج۷، ص۷۱؛ الصواعق المحرقه، ص۱۴۸؛ تحفه الاحوذی، ج۱۰، ص۱۴۴.

ص: ۲۳

«ابن عبدالبر» نیز گفته است: «فضایل او در یک کتاب جمع نمیشود و بسیاری از مردمان به جمع آوری آن پرداختند» . (۱)«نووی» گفته است: «احوال و فضایل علی (علیه السلام) در هر چیزی، مشهور و غیرمنحصر است» . (۲)

احمد بن حنبل به سند صحیح از عبدالله بن عمر چنین نقل می کند:

سه خصلت به علی بن ابی طالب (علیه السلام) داده شده که داشتن یکی از آنها برای من، از داشتن شتران سرخ موی با ارزش تر است: «پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) دخترش را به او تزویج کرد که برایش فرزند آورد، تمام درهایی که به مسجد باز می شد بست، مگر در خانه او را و روز خیبر پرچم لشکر اسلام را به دست او داد» . (۳)

«طبرانی» در معجم اوسط از ابن عباس نقل میکند که گفت: «علی (علیه السلام) هجده منقبت اختصاصی دارد که هیچ یک از امت با او شریک نیستند» . (۴)

«مسلم نیشابوری» در کتاب صحیح مسلم، و «ترمذی» در سنن، از سعدبن ابی وقاص نقل میکنند:

معاویه پسر ابوسفیان به سعد دستور داد تا امیرمؤمنان علی (علیه السلام) را لعن کند و به او گفت: «چه چیزی مانع تو می شود؟» سعد گفت: تا وقتی سه ویژگی که پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) درباره او فرمود به یاد میآورم، او را دشنام نخواهم داد. اگر یکی از این سه فضیلت را در حق من گفته بود، از داشتن شتران سرخ موی برایم دوست داشتنی تر بود. رسول خدا (صلی الله علیه و آله) هنگامی که علی (علیه السلام) را در یکی از جنگها

۱- الاستیعاب، ج۳، ص۱۱۱۵.

۲- تهذیب الاسماء و اللغات، ج۱، ص۳۴۸.

۳- مسند احمد، ج۲، ص۲۶؛ مجمع الزوائد، ج۹، ص۱۲۰ که در این کتاب آمده است: احمد و ابویعلی آن را با سند صحیح روایت کردهاند؛ مصنف ابن ابی شیبه، ج۶، ص۳۷۲. مبارك فوری در تحفه الاحوذی، ج۱۰، ص۱۳۹ نوشت: «سند این گفتار، صحیح است» .

۴- المعجم الاوسط، ج۸، ص۲۱۲؛ مجمع الزوائد، ج۹، ص۱۲۰.

ص: ۲۴

با خود همراه نبرد و در مدینه باقی گذاشت، علی به او گفت: «مرا با زنان و کودکان میگذاری؟» پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) به او فرمود: «آیا دوست نداری برای من به منزله هارون برای موسی باشی؛ با این تفاوت که پس از من پیامبری نخواهد بود» . همچنین پیامبر در غزوه خیبر فرمود: «هرآینه پرچم را به دست کسی می دهم که خدا و رسولش را دوست دارد و خدا و رسول نیز او را دوست دارند» . در این حال، هرکدام از اصحاب در برابر پیامبر (صلی الله علیه و آله) گردن دراز کردند تا بلکه پیامبر (صلی الله علیه و آله) او را ببیند و پرچم اسلام را به او بسپارد، اما پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: «علی را برایم صدا کنید» . او را آوردند، درحالی که چشمانش درد میکرد. پیامبر از آب دهان خود به چشمانش کشید و پرچم را به دستش داد و خداوند به دست او قلعه خیبر را گشود. همچنین زمانی که خداوند در مسئله نصارای نجران آیه فَقُلْ تعالَوْا نَدْعُ أَبْناءَنا وَ أَبْناءَکُمْ (آل عمران: ۶۱) را نازل کرد، پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) علی، فاطمه، حسن و حسین (علیهم السلام) را صدا زد و فرمود: «خدایا! اینان اهل من هستند» (۱) .

حاکم نیشابوری از عمر بن خطاب نقل میکند که به علی بن ابی طالب (علیه السلام) سه ویژگی داده شده است که اگر یکی از آنها را داشتم، از اینکه به من، شتران سرخ موی داده شود، بهتر بود. از او پرسیدند که این خصال سه گانه چیست؟ گفت:

ازدواج با فاطمه زهرا (علیها السلام) دختر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) ، سکونتش در مسجد با رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و [در نتیجه] مباح بودن اموری برای علی (علیه السلام) که در مسجد بر پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) مباح بود و دادن پرچم لشکر اسلام به او در جنگ خیبر. (۲)

۱- صحیح مسلم، ج۴، ص۱۸۷؛ سنن ترمذی، ج۵، ص۶۳۸.

۲- مستدرک حاکم نیشابوری، ج۳، ص۱۲۵.

ص: ۲۵

حاکم نیشابوری از ابن عباس روایت می کند که چهار خصلت برای علی (علیه السلام) وجود دارد که منحصر به فرد است و هیچ کس با او شریک نیست:

اولین کسی است که از میان عرب و عجم با پیامبر (صلی الله علیه و آله) نماز خواند. هر غزوه‌ای که پیامبر (صلی الله علیه و آله) درآن حضور داشت، پرچم به دست علی (علیه السلام) بود. در روز مهراس (۱)که همه فرار کردند، علی (علیه السلام) با پیامبر (صلی الله علیه و آله) ماند و مقابل شداید جنگ، استقامت ورزید و او کسی است که پیامبر (صلی الله علیه و آله) را غسل داد و در قبر گذاشت. (۲)

ابن عساکر از ابن عباس نقل کرد که گفت: «به اندازه‌ای که در شأن و فضیلت علی (علیه السلام) آیه نازل شده، برای کسی نازل نشده است. درباره او سیصد آیه نازل شده است» . (۳)

بیان فضایل امیرمؤمنان (علیه السلام) سبب طولانی شدن سخن میشود و ما حتی از شمارش اندکی از فضایل آن بزرگوار عاجزیم؛ تا چه رسد بخواهیم تمام فضایلش را برشماریم.

کسی که از چنین فضایل و مناقبی برخوردار است، نیازی ندارد که پیروان و یارانش برای او به دروغ منقبتی بسازند و فضیلتی ببافند. در واقع، دیگران به ساختن فضایل و مناقب دروغ برای پیشوایان و بزرگان خود نیاز دارند، نه شیعه امامیه.

۱- مقصود از روز مهراس، روزی است که جنگ احد اتفاق افتاد و همه اصحاب به جز عده اندکی بر اثر هجوم کفار قریش، پا به فرار گذاشتند و امیرمؤمنان (ع) کنار پیامبر (ص) باقی ماند و از آن حضرت دفاع کرد تا زخمهای بیشماری بر بدنش وارد شد. ایشان برای شستن خون جراحت، از صخره‌ای به نام مهراس که در آن حفره‌ای بود و آب زیادی در آن جمع شده بود، آب آورد.

۲- مستدرک حاکم نیشابوری، ج۳، ص۱۱۱؛ الاستیعاب، ج۳، ص۱۰۹۰؛ تاریخ دمشق، ترجمه امام علی بن ابی طالب، ج۱، ص۱۶۱.

۳- تاریخ الخلفاء، ص۱۳۶.

ص: ۲۶

به همین دلیل، شیعیان برای اثبات فضایل امیرمؤمنان (علیه السلام) در هنگام احتجاج و استدلال با دشمنان، به کتب مخالفان خود که در آنها فضایل امیرمومنان (علیه السلام) نقل شده است، مراجعه میکنند و به نقل احادیث از کتب شیعی نیازی ندارند؛ در صورتی که دشمنان امامیه برای اثبات فضایل پیشوایان خود، فقط به روایات ساختگی موجود در کتاب هایشان استدلال می کنند. به قول شاعر:

مناقب شهد العدو بفضلها والفضل ما شهدت به الاعداء (۱)

۱- فضایلی که دشمنان به فضیلت بودنش شهادت دادهاند و فضیلت، آن است که دشمنان به آن شهادت دهند.

ص: ۲۷

تبرّی شیعه از عبدالله بن سبأ

شعبی می گوید: «شـما را از پیروان این آرزوها و امیال گمراه کننده برحذر می دارم که بدترین آنان رافضیان اند. آنان از روی میل و رغبت یا ترس از خداوند اسلام نیاورده اند، بلکه برای دشمنی با اهل اسلام و از باب ستم بر آنان، در ظاهر به اسلام گرویده اند و علی [(علیه السـلام)] آنان را در آتش سوزانید و به شهرها تبعید کرد. یکی از این تبعیدی ها عبدالله بن سبأ یهودی از یهودیان صنعاء بود که به ساباط (۱)تبعید شد. یکی دیگر از آنها عبدالله بن یسار بود که به خازر تبعید گردید» .

اگر مقصود شـعبی از رافضه، فرقه خاصـی است، یعنی گروهی که از عبدالله بن سبأ پیروی میکنند، این گروه در اصطلاح کلامی، نه شیعه به شـمار میآینـد و نه رافضـی. شـیعیان نیز از آنـان و عقایـدشان بیزارنـد و مـا به دفاع از آنها یا تبرئه آنان نمیپردازیم؛ زیرا به ما ربطی ندارند.

اما اگر مقصودش از رافضی، شیعه امامی اثنا عشری است، باید دانست که این گروه جملگی پس از پیامبر (صلی الله علیه و آله) و بر آیین اسلام متولد شده اند و قبلاً

۱- ساباط یکی از شهرهای مدائن است.

ص: ۲۸

دین دیگری نداشته اند که بتوان گفت ورودشان به اسلام برای دشمنی و ضربه زدن به اسلام بوده است.

دیگر آنکه عبدالله بن سبأ اصلاً از این گروه نیست؛ بلکه از غالیانی است که شیعه از آنان تبری می جوید و آنان را لعن میکند. ما به طور مفصل از این مطلب، در کتاب عبدالله بن سبأ پرده برداشته‌ایم (۱)که خوانندگان عزیز می توانند به آن کتاب مراجعه کنند. از این گذشته، امیرمؤمنان۷ به هیچ وجه شیعیانش را نسوزاند و به شهرها تبعید نکرد؛ زیرا آنان یاور و دوستانش بودند.

اما اینکه شعبی، اسلام آوردن شیعیان را به قصد ضربه زدن به دین و دشمنی با آن معرفی میکند، مطلبی است که بطلانش بر هر انسان فرهیخته و عاقلی روشن است؛ زیرا از درون قلب افراد، به غیر از دانای غیبها آگاه نیست. همچنین خداوند از بی ایمان شمردن کسانی که مسلمان اند و شهادتین را به زبان میآورند، نهی می کند و می فرماید:

وَ لا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقی إِلَیْکُمُ السَّلامَ لَسْتَ مُؤْمِناً تَبْتَغُونَ عَرَضَ الْحَیاهِ الدُّنْیا) (نساء: ۹۴)

و به خاطر اینکه متاع ناپایدار دنیا [و غنایمی] به دست آورید، به کسی که اظهار صلح و اسلام می کند، نگویید مسلمان نیستی.

وقتی چنین کسانی را نمیتوان غیرمؤمن شمرد، چگونه میتوان به کسانی که بر فطرت اسلام زاده اند و شعائر آن را به پا می دارند و حلالش را حلال، و حرامش را حرام میشمارند، اتهام کفر و بی دینی زد؟ ! آیا چنین کسانی قرآن را نخوانده اند یا بر قلبهایشان قفل زده‌اند؟

۱- عبدالله بن سبأ حقیقه ام خرافه.

ص: ۲۹

اختصاص داشتن امامت به فرزندان علی (ع)

شعبی می گویـد: «یهودیان می گویند فرمانروایی فقط از آنِ آل داوود است و رافضـیان نیز می گویند امامت به فرزندان علی [(علیه السلام)] اختصاص دارد» .

آری، از دیـدگاه شـیعیان، فقط فرزنـدان علی (علیه السـلام) شایسـتگی امامت و خلافت پیامبر (صـلی الله علیه و آله) را دارنـد و این امری است که روایات و احادیث صـحیحی که از پیامبر خـدا (صـلی الله علیه و آله) روایت شده و در کتب شـیعه نیز به طور مفصـل مطرح است، بر آن دلالـت دارد. همچنین علمـای امـامیه در کتـاب های کلامی خود با براهین قوی و واضـح، آن را ثابت کردهانـد. بنابراین ما در اینجا درصدد اثبات آن نیستیم و خوانندگان باید به کتب مذکور مراجعه کنند.

از این گذشـته، منحصر دانستن امامت و خلافت در نسل علی (علیه السلام) بهتر از آن است که همانند اهل سنت، خلافت را غنیمتی برای منافقـان و طعمهـای برای زورگویـانی بـدانیم که به ناحق بر امت مسـلط شدهانـد. از سوی دیگر، انحصار خلافت به اولاد علی (علیه السـلام) سـبب شـباهت یافتن شـیعه به یهود نمیشود؛ زیرا شـباهت در صورتی است که شـیعه، امامت را در نسل حضرت داوود بداند.

حال اگر گفته شود همین که شیعیان، امامت را منحصر در افرادی خاص

ص: ۳۰

می دانند، به یهود شباهت دارند، در پاسخ می گوییم: بنابراین همه مسلمانان، شبیه یهودیان اند، نه فقط شیعه؛ زیرا یهود، حضرت موسی را خاتم انبیا می داند و مسلمانان نیز حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) را. همچنین یهود معتقد است که تورات کنونی از سوی خدا نازل شده و در آن هیچ تحریفی رخ نداده است. مسلمانان نیز معتقدند که قرآن از سوی خدا نازل شده و از تحریف در امان مانده است. نظیر این امور بسیار، و از حد شمارش بیرون است. (۱)

۱- اگر شیعه خلافت و امامت را منحصر در خاندان پیامبر (ص) می داند، به استناد روایات متواتر و صحیحه موجود در جوامع روایی و تفسیری فریقین است. بنابراین تشبیه شیعه به یهود، چه معنا و نتیجه ای برای ابن تیمیه و شعبی دارد؟ در واقع بیان این ادعا، نشان دهنده میزان فهم و علم و ایمان ابن تیمیه و شعبی است. این گونه افراد، تنها وقتی می توانند ادعاهای خود را ثابت کنند که منکر احادیثی شوند که در کتب روایی و تفسیری آنان آمده است؛ به همین علت، تشبه به کفار برای کسانی که با یهود دست دوستی می دهند و آیات الهی را انکار می کنند، سزاوارتر است.

ص: ۳۱

حکم جهاد از نظر شیعه

شعبی می گوید: «مسیحیان (۱)می گویند تا هنگام خروج مسیح دجال و نزول شمشیر از آسمان، جهاد در راه خدا لازم نیست. رافضیان نیز می گویند تا زمان خروج مهدی آل محمد و ندا آمدن از آسمان، برای پیروی از او، جهاد در راه خدا لازم نیست» .

مطلبی را که شعبی به امامیه نسبت داده، دروغی آشکار است. امامیه با مسیحیان، اختلافی روشن دارند؛ زیرا از نگاه شیعه امامیه، دو نوع جهاد مطرح است: یکی جهاد دفاعی است که به واسطه آن از کیان و اساس اسلام دفاع می کنند و وجوب این جهاد مشروط به اذن امام معصوم نیست. بلکه در زمان غیبت امام زمان نیز بر همه مسلمانان، اعم از مرد و زن، واجب است. جهاد دیگر، برای دعوت به اسلام و گسترش قلمرو اسلامی است. در چنین جهادی، اذن امام معصوم یا نایب خاص او لازم است.

۱- ابن تیمیه در یک نقل خود از شعبی، این مطلب را از یهودیان، و در نقل دیگر آن را از مسیحیان نقل میکند و از قدیم گفتهاند دروغگو کم حافظه است. (مترجم)

ص: ۳۲

اکنون باید پرسید که شعبی کدام قسم از جهاد را ادعا میکند که از نظر شیعه، بدون اجازه امام واجب نیست؟ آیا باید شیعه امامیه را سرزنش کرد که قسم دوم جهاد را در این زمان واجب نمیداند و حاضر نیست تا زیر پرچم حکومتهای جور و طاغوتی قرار بگیرد که تنها برای توسعه و کشورگشایی دست به جنگ میزنند، نه برای خدا و دعوت به اسلام؟ !

آیا برای اهل تسنن، جنگیدن در رکاب سلاطین جور، فضیلتی به شمار می آید؟ درحالی که ما در تاریخ پس از فتوحات اسلامی که در صدر اسلام اتفاق افتاد، مشاهده نمیکنیم که اهل تسنن با دشمنان دین، از جمله یهود و نصارا، جنگیده باشند. بلکه تمام جنگ هایی که رخ داده، بین مسلمانان و آن هم بر سر قدرت بوده، نه برای دعوت به اسلام.

اما در عصر حاضر، اهل تسنن در خواری به سر میبرند. گویی همانند میخی اند که هرکسی از راه میرسد بر سر آن می کوبد. از سوی دیگر، یهود و نصارا، جان و ناموس و برنامه مسلمانان را بازیچه دست خود قرار دادهاند. ولی اهل تسنن با اینکه جمعیتی میلیاردی را با دولت های متعدد تشکیل داده اند، تنها نظاره گر صحنه اند؛ گویی همگان، همانند کفی روی سیلاب اند که هیچ خاصیت و ارزشی ندارند.

آری آن گروه از اهل تسنن نیز که می جنگند، با مسلمانان می جنگند و بین مسلمانان تفرقه می اندازند. آنان با عناوینی مانند طالبان و القاعده، مردم مسلمان را در عراق، افغانستان، مصر، الجزایر و دیگر بلاد اسلامی به خاک و خون می کشند. ولی هیچ مبارزهای با اسرائیل، امریکا و سایر کشورهای جهانخوار و استعمارگر ندارند؛ با آنکه میبینند آنان با تجاوز به کشورهای اسلامی، مسلمانان را زیر سطله خود قرار می دهند.

ص: ۳۳

عدّه نگه داشتن زنان نزد شیعه

شعبی معتقد است: «رافضیان همانند یهودیان، برای زنان عدّه قائل نیستند» .

این سخن شعبی نیز تهمت و یاوهای بیش نیست و دروغش بر همگان روشن است؛ زیرا وجوب عده برای زنانی که پس از نزدیکی با آنان طلاق داده شدهاند، مورد اتفاق نظر امت اسلام است و در برخی از آیات قرآن کریم نیز به آن تصریح شده است:

الف) وَالْمُطَلَّقاتُ یَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلاثَهَ قُرُوء) (بقره: ۲۲۸)

زنان مطلقه باید تا سه مرتبه عادت ماهانه دیدن [و پاک شدن] انتظار بکشند.

ب) یا أَیُّهَا النَّبِیُّ إِذا طَلَّقْتُمُ النِّساءَ فَطَلِّقُوهُنَّ لِعِدَّتِهِنَّ وَ أَحْصُوا الْعِدَّهَ وَ اتَّقُوا اللهَ رَبَّکُمْ لا تُخْرِجُوهُنَّ مِنْ بُیُوتِهِنَّ وَ لا یَخْرُجْنَ إِلَّا أَنْ یَأْتِینَ بِفاحِشَهٍ مُبَیِّنَهٍ وَ تِلْکَ حُدُودُ اللهِ وَ مَنْ یَتَعَدَّ حُدُودَ اللهِ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ لا تَدْری لَعَلَّ اللهَ یُحْدِثُ بَعْدَ ذلِکَ أَمْراً * فَإِذا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِکُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ فارِقُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَ أَشْهِدُوا ذَوَیْ عَدْلٍ مِنْکُمْ وَ أَقیمُوا الشَّهادَهَ لِلَّهِ ذلِکُمْ یُوعَظُ بِهِ مَنْ کانَ یُؤْمِنُ بِاللهِ وَ الْیَوْمِ الْآخِرِ وَ مَنْ یَتَّقِ اللهَ یَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجاً) (طلاق: ۱و۲)

ص: ۳۴

ای پیامبر! هر زمان خواستید زنان را طلاق دهید، در زمان عدّه [که از عادت ماهانه پاک شدند] آنها را طلاق دهید و حساب عدّه را نگه داریـد، و از [مخالفت فرمان] خـدایی که پروردگار شـماست بپرهیزیـد. نه شـما آنها را از خانه هایشان بیرون کنید و نه آنها [در دوران عـدّه] بیرون رونـد. مگر آنکه کـار زشت آشـکاری انجام دهنـد. این حـدود [و مرزهای] خـداست و هر کس از حـدود الهی تجاوز کنـد، به خویشـتن سـتم کرده است. تو نمی دانی، شایـد خداونـد بعد از این، وضع تازه ای [برای اصـلاح] فراهم کند. و چون عـدّه آنها به پایان نزدیک شود، یا آنها را به طرز شایسـته ای نگه داریـد یا به طرز شایسـته ای از آنان جـدا شویـد و دو مرد عادل از خودتـان را گواه گیریـد و شـهادت را برای خـدا برپـا داریـد. این چیزی است که مؤمنان به خـدا و روز قیامت به آن انـدرز داده می شوند و هر کس تقوای الهی پیشه کند، خداوند راه نجاتی برای او فراهم می کند.

ج) وَ اللاَّئی یَئِسْنَ مِنَ الْمَحیضِ مِنْ نِسائِکُمْ إِنِ ارْتَبْتُمْ فَعِدَّتُهُنَّ ثَلاثَهُ أَشْهُرٍ وَ اللاَّئی لَمْ یَحِضْنَ وَ أُولاتُ الْأَحْمالِ أَجَلُهُنَّ أَنْ یَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ وَ مَنْ یَتَّقِ اللهَ یَجْعَلْ لَهُ مِنْ أَمْرِهِ یُسْرا (طلاق: ۴)

و آن گروه از زنـان شـما که از عـادت ماهانه مأیوس انـد، اگر در وضع آنها [از نظر بارداری] شک کنیـد، عـدّه آنان سه ماه است و همچنین آنهـا که هیـچ گـاه حیض ندیـده انـد و عـدّه زنان باردار این است که وضع حمل کننـد، و هر کس تقوای الهی پیشه کنـد، خداوند کارش را بر او آسان می سازد.

بسیاری از دانشمندان اهل تسنن تصریح کردهاند همه مسلمانان بر وجوب عدّه زنان طلاق داده شده، اتفاق نظر دارند و اگر اختلافی باشد، در جزئیات و فروع آن است.

«ابن قدامه» در مغنی مینویسد:

امت اسلام اجمالاً بر وجوب عدّه، اتفاق نظر دارند؛ هرچند در جزئیات با هم

ص: ۳۵

اختلاف نظر دارنـد و همین طور در مورد زنی که به او دخول نشده، اتفاق نظر دارند که عدّه ندارد؛ آن هم به سـبب گفتار خداوند که می فرماید:

یـا أَیُّهَـا الَّذینَ آمَنُوا إِذا نَکَحْتُمُ الْمُؤْمِناتِ ثُمَّ طَلَّقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أنْ تَمَسُّوهُنَّ فَما لَکُمْ عَلَیْهِنَّ مِنْ عِـدَّهٍ تَعْتَـدُّونَها فَمَتِّعُوهُنَّ وَ سَـرِّحُوهُنَّ سَراحاً جَمیلًا) (احزاب: ۴۹)

ای کسانی که ایمان آورده ایـد! هنگامی که با زنان با ایمان ازدواج کردید و آنان را قبل از آمیزش طلاق دادید، عدّه ای برای شـما بر آنها نیست که بخواهید حساب آن را نگاه دارید. آنان را با هدیه مناسبی بهرهمند سازید و به طرز نیکویی رهایشان کنید.

دلیل دیگر عـدّه نداشـتن این گونه زنان، از حکمت عدّه برداشت می شود. حکمت عدّه این است که فهمیده شود زن از مرد، باردار نشـده است. بنـابراین بـا آمیزش نکردن به بـاردار نشـدن از این مرد یقین می کنیم و دیگر نیـازی به عـدّه نیست. هرگونه پایان یافتن زنـدگی زناشویی نظیر فسـخ نکاح به دلیل رضاع یا عیب و نیز عتق، لعان و. . . در صورتی که پیش از آمیزش باشـد، همین حکم را دارد. (۱)

از دیدگاه ما، اگر عدّه برای معلوم شدن پاکی رحم از حمل است، در طلاق صـغیره غیربالغ و زن یائسه نیز، عدّه وجود ندارد؛ همان گونه که خداوند می فرماید: وَ اللاَّئی یَئِسْنَ مِنَ الْمَحیضِ مِنْ نِسائِکُمْ إِنِ ارْتَبْتُمْ فَعِدَّتُهُنَّ ثَلاثَهُ أَشْهُرٍ وَ اللاَّئی لَمْ یَحِضْنَ (طلاق: ۴

از آیه شـریفه اسـتفاده میشود زنانی که از حیض شدن مأیوس اند، عدّه ندارند، مگر در صورتی که در آبستن بودنشان شک باشد یا به طور کلی حیض نمیشوند. عدّه این دو گروه، سه ماه است. پس بر زنانی که از حیض

۱- المغنی، ج۹، ص۷۷.

ص: ۳۶

شدن مأیوس اند یا این دو ویژگی را ندارند، عدّه ای نیست.

اما زنانی که شوهرشان از دنیا رفته است، عدّه آنان چهار ماه و ده روز است؛ زیرا خداوند می فرماید:

وَ الَّذینَ یُتَوَفَّوْنَ مِنْکُمْ وَ یَذَرُونَ أَزْواجاً یَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ أَرْبَعَهَ أَشْهُرٍ وَ عَشْراً فَإِذا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَلا جُناحَ عَلَیْکُمْ فیما فَعَلْنَ فی أَنْفُسِهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَ اللهُ بِما تَعْمَلُونَ خَبیرٌ (بقره: ۲۳۴)

و کسانی که از شما میمیرند و همسرانی باقی میگذارند، باید چهار ماه و ده روز انتظار بکشند [و عدّه نگه دارند] و هنگامی که به پایان مدتشان رسیدند، گناهی بر شما نیست که هرچه می خواهند درباره خودشان به طور شایسته انجام دهند [و با مرد دلخواه خود ازدواج کنند]. خداوند به آنچه انجام می دهید آگاه است.

اطلاق آیه دلالت دارد که عدّه زنی که شوهرش فوت کرده، چهار ماه و ده روز است؛ خواه آمیزشی صورت گرفته، یا صورت نگرفته باشد و فرقی نمی کند که صغیره، کبیره، یائسه یا باردار باشد. (۱)

از مطالب گذشته روشن شد که از دیدگاه امامیه، زن طلاق داده شده فقط در سه صورت عدّه ندارد: صغیره یا یائسه باشد یا با او آمیزش نشده باشد. البته اگر زنی احتمال باردار‌بودنش داده شود، باید سه ماه عدّه نگه دارد. زنی نیز که شوهرش از دنیا رفته است، باید در تمام فرضها عدّه وفات را که چهار ماه و ده روز است، نگاه دارد. ازاین رو گفتار شعبی درباره نظر امامیه در بحث عدّه، دروغ و افترایی آشکار است.

۱- البته زن باردار باید از میان دو مدت چهار ماه و ده روز و پایان وضع حمل، آن مدت زمان طولانی تر (ابعد الاجلین) را عدّه نگاه دارد. (مترجم)

ص: ۳۷

نمازهای واجب از نظر شیعه

شعبی می گوید: «رافضیان همانند یهودیان می گویند خداوند پنجاه نماز بر ما واجب کرده است» .

امامیه در هر شبانه روز، تنها پنج نماز را واجب میداند و کتابهای فقهی و رسالههای عملیه، گواه این مطلب است. کسی که به آنان، غیر این را نسبت دهد، دروغگویی است که از گفتن دروغ شرم نمیکند.

آری، مجموع نمازهای واجب و مستحب در هر شبانه روز، نزد شیعه امامیه، ۵۱ رکعت نماز است که هفده رکعت آن واجب، و ۳۴ رکعت آن مستحب است. حال اگر مقصود شعبی، این مطلب است، چرا به جای رکعت، واژه نماز و به جای نمازهای مستحبی، نماز واجب به کار برده است؟ ! آیا این کار او، دلیلی غیر از فرو رفتن در لجنزار افترا و دروغ بستن به شیعه دارد!

ناگفته نماند که این عمل از آنان دور نیست، بلکه این روش و طبیعت آنان است که برای از میدان بیرون کردن دشمن، به او تهمت می زنند. حال باید پرسید که شعبی از کجا فهمیده، که خداوند بر یهود در هر روز، پنجاه نماز را واجب کرده است؛ زیرا روایاتی که اهل تسنن نقل کردهاند، فقط بر

ص: ۳۸

وجوب دو نماز یا کمتر از پنج نماز دلالت دارد؛ مانند روایتی که معراج پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) و ملاقاتش را با موسی (علیه السلام) مطرح کرده است. این روایت را نسائی در سنن، و ابن کثیر در تفسیرش از مالک بن انس نقل کرده است. در قسمتی از این حدیث طولانی آمده است:

نزد موسی آمدم که او به من گفت: «نزد خدا برگرد و از او تخفیف بگیر» . برگشتم و خداوند، نمازها را به ده نماز رساند و پس از آن به پنج نماز تخفیف داد. موسی گفت: «برگرد و بخواه که از این تعداد نیز کم کند؛ زیرا بر بنی اسرائیل دو نماز واجب کرد و آنان حقش را ادا نکردند. . .» . (۱)

در روایاتی دیگر از اهل تسنن، نمازهای واجب بر امت موسی را کمتر از پنج نماز گفته است؛ مانند صحیح بخاری؛ بدین ترتیب که پس از چند بار مراجعه و تخفیف گرفتن پیامبر (صلی الله علیه و آله) و برگرداندن پنجاه نماز به پنج نماز، موسی (علیه السلام) گفت:

من برای بنی اسرائیل کمتر از این مقدار نماز را تثبیت کردم، ولی آنان ترک کردند و آن مقدار از نماز را هم انجام ندادند. تو نیز به نزد خدا برگرد و بخواه که تخفیف بدهد. پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: «ای موسی! از پروردگارم خجالت میکشم؛ زیرا چندین بار نزد او رفته ام» . (۲)

ابن حجر در شرح صحیح بخاری می نویسد:

لفظ «ادنی» در این روایت به معنای «کمتر» است. در روایت یزید بن

۱- سنن نسائی، ج۱، ص۲۴۲؛ تفسیر قرآن العظیم، ج۳، ص۶.

۲- صحیح بخاری، ج۴، ص۲۳۴۶؛ مسند ابی عوانه، ج۱، ص۱۳۷؛ السنن الکبری، بیهقی، ج۱، ص ۳۶۰؛ تفسیر القرآن العظیم، ج۳، ص۳؛ تفسیر طبری، ج۱۵، ص۴؛ اعتقاد اهل السنه، لالکایی، ج۴، ص ۷۷۰؛ الایمان ابن مسنده، ج۲، صص ۷۱۶، ۷۱۷ و ۷۱۹.

ص: ۳۹

ابی مالک از انس، در تفسیر ابن مردویه، مقدار نمازهای بنی اسرائیل تعیین شده و آمده است: «دو نماز بر بنی اسرائیل واجب شد. ولی آن را اقامه نکردند» . (۱)

بنابراین شعبی، نه تنها بر شیعه دروغ بسته، بلکه به یهودیان نیز تهمت زده است.

۱- فتح الباری، ج۱۳، ص۴۱۶.

جواز تأخیر نماز مغرب از اول وقت از نظر شیعه

شعبی می گوید: «رافضیان همانند یهودیان نماز مغرب را تا هنگام ظاهرشدن کامل ستارگان به تأخیر می اندازند؛ درحالی که پیغمبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: «

لا تَزالَ أُمَّتی عَلَی الْفِطرَهِ مَا لَمْ یُؤَخِّروا الْمَغرِبَ إلَی اشْتباکِ النُّجومِ مُضاهاهً لِلْیَهود» .

در کتاب «عون المعبود» در شرح این حدیث از ابن اثیر این گونه نقل می کند:

اشتباك نجوم، یعنی همه ستارگان ظاهر شوند؛ به طوری که از زیادی ستارگان، برخی از آنها در بعض دیگر مخلوط به نظر آیند. این تعبیر، کنایه از تاریک شدن آسمان است.

این حدیث، بر استحباب مبادرت به نماز مغرب، و کراهت تأخیر آن تا ظاهر شدن ستارگان دلالت دارد. ولی رافضیان، عکس این مطلب را مستحب می دانند و این حدیث، بر ضد عمل آنان دلالت دارد. اما روایاتی که بر تأخیر نماز مغرب تا زمانی نزدیک به از بین رفتن شفق دلالت دارد، در مقام بیان جواز تأخیر نماز مغرب تا آن زمان است، نه استحباب تأخیر. (۱)

۱- عون المعبود، ج۲، ص۸۷.

ص: ۴۱

پاسخ این افترا نیز روشن است؛ زیرا فتوای علمای امامیه همانند اهل سنت، بر استحباب تعجیل نماز مغرب است و به وجوب تأخیر آن تا تاریک شدن آسمان و ظاهر شدن ستارگان معتقد نیستند. بلکه معتقدند که وقت نماز مغرب با مخفی شدن خورشید یا زایل شدن سرخی (حمره مشرقیه) از بالای سر شروع میشود و مستحب است نماز مغرب و غیر آن، در همان اول وقت انجام شود و هرچه تأخیر شود، از ثوابش کم می شود.

درخور ذکر است که خود اهل سنت در این مسئله اختلاف نظر دارند. «مبارک فوری» در کتاب «تحفه الاحوزی» می گوید: اهل سنت درباره وقت نماز مغرب، دو قول دارند: گروهی مانند شافعی و ابن مبارک برای آن، یک وقت قائل اند که همان غروب آفتاب است. ولی مشهور آنان معتقدند که اول وقت نماز مغرب، غروب آفتاب، و پایان وقت آن، از بین رفتن سرخی در ناحیه مغرب است. شافعی و عبدالله بن مبارک به حدیث جبرئیل استدلال کرده اند. بیشتر فقها به حدیث عبدالله بن عمر استدلال کرده اند که در آن آمده است: «وقت نماز مغرب تا زمانی است که سرخی شفق پخش نشده و از بین نرفته باشد» . این روایت را مسلم و دیگران روایت کرده اند. همچنین به حدیث ابوموسی استدلال کرده اند که در آن آمده است: «نماز مغرب را به تأخیر انداخت تا وقت از بین رفتن شفق» . این روایت را مسلم و غیر او روایت کرده اند و قول اکثر حق است. (۱)

بنابراین اگر خواندن نماز مغرب تا وقتی که ستارگان ظاهر شوند و آسمان تاریک شود، به دلیل جواز تأخیر این نماز تا آن وقت باشد، در این

۱- ر. ک: تحفه الاحوذی، ج ۱، ص۴۲۸.

ص: ۴۲

صورت، اهل تسنن و شیعه امامیه در این فتوا مساوی اند، و اگر تأخیر آن تا زایل شدن سرخی طرف مشرق اشکال دارد، چرا علمای اهل تسنن به جواز تأخیر آن تا زوال سرخی در طرف مغرب که معمولاً پس از نیم ساعت از زوال سرخی در مشرق اتفاق می افتد، فتوا میدهند؟]آیا در این زمان، ستارگان ظاهر نشده، و آسمان را پر نکرده اند؟ [

ابن خزیمه مینویسد:

اشتباک نجوم، خیلی پیش از زایل شدن سرخی در طرف مغرب است؛ به گونه ای که در این فاصله می توان بیش از چهار رکعت نماز خواند، ولی هنوز شفق در مغرب موجود باشد. (۱)

نکته دیگر اینکه عبارت «

مضاهاه للیهود » در بیشتر روایاتی که از تأخیر انداختن نماز مغرب تا اشتباک نجوم نهی کرده است، دیده نمی شود. اگر به کتاب هایی چون سنن ابی داود، سنن ابن ماجه، سنن دارمی، السنن الکبری بیهقی، صحیح ابن خزیمه، الأحادیث المختاره، مسند احمد بن حنبل، مستدرک حاکم نیشابوری و. . . مراجعه کنید، اثری از این عبارت نمی بینید. (۲)شاید علتش این باشد که یهود نماز مغرب ندارد که در این صورت، تشابهی نیز وجود نخواهد داشت.

۱- صحیح ابن خزیمه، ج ۱، ص ۱۷۵.

۲- سنن ابیداود، ج ۱، ص ۱۱۳؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۲۲۵؛ السنن الکبری للبیهقی، ج ۱، صص ۳۷۰ و ۴۴۸؛ سنن الدارمی، ج ۱، ص ۲۹۲؛ مستدرک الحاکم، ج ۱، ص ۱۹۰؛ مجمع الزوائد، ج ۱، ص ۳۱۰.

ص: ۴۳

انحراف از قبله از نظر شیعه

شعبی می گوید: «رافضیان همانند یهودیان، هنگام نماز قدری از قبله منحرف می ایستند» .

این سخن نیز یاوهای بیش نیست؛ زیرا علمای امامیه رو به قبله بودن در هنگام نماز را بدون هیچ انحرافی، چه کم و چه زیاد، واجب میدانند و کتابهای فتوایی و استدلالی آنان بر این مطلب تصریح دارد. بلکه این موضوع از امور بدیهی مذهب امامیه است. ازاینرو نیازی به طولانی کردن سخن در این موضوع نیست.

آری، در برخی از روایاتی که از پیشوایان معصوم (علیهم السلام) نقل شده، به اندکی انحراف به چپ در قبله عراق، فرمان داده شده است. البته این بیان امامان (علیهم السلام) ، دستور به انحراف از قبله نیست، بلکه به سوی قبله گراییدن است.

خواجه نصیرالدین طوسی در اشکالی به محقق حلی، گفته است: «این انحراف اگر از قبله باشد جایز نیست و اگر از غیرقبله به قبله باشد واجب است. بنابراین جایی برای استحباب انحراف باقی نمیماند» .

ص: ۴۴

محقق نیز در پاسـخش فرمود: «این انحراف از سوی قبله به قبله است» . (۱)مرحوم علامه مجلسی در توضیح این روایات، کلام متینی گفته، که بیانگر علت استحباب اندکی انحراف به چپ، در قبله عراق است. وی نوشته است:

محرابهـایی که در عراق وجود داشت و در زمان خلفای جور بنا شـده بود، به ویژه مسـجد کوفه، رو به قبله نبود و از آنجایی که ائمه (علیهم السـلام) مقابل دسـتگاه طاغوت، امکان اظهار حق را نداشـته اند، به این وسـیله، حکم واقعی را در قالب تقیه بیان کردهاند تا خطا بودن قبله محرابها، از سوی آنان پخش نشود؛ زیرا لازمه اش خطا شـمردن کار خلفای جور و درگیر شدن با دسـتگاه طاغوت و به دنبال آن، گرفتار شدن شیعه و امامان (علیهم السلام) میشد. مؤید این سخن روایتی درباره مسجد غنی و انحراف قبله آن است که خواهد آمد و نشان می دهد که قبله دیگر مساجد نیز دقیق نیست. مسجد غنی امروز برجا نمانده است. (۲)

علامه مجلسی در ادامه می افزاید:

تأیید این مطلب، روایتی است که نعمانی در کتاب غیبت با سند خودش از امیرمؤمنان (علیه السلام) نقل کرده است که فرمود: «گویا میبینم که شـیعیان ما در مسجد کوفه خیمه ای بر پا کردهاند و به مردم، قرآن را آن گونه که نازل شده است، می آموزند. وقتی قائم ما قیام کند، این مسـجد را خراب می کند و از نو می سازد و قبلهاش را درست می کند» . از برخی روایات، اسـتفاده میشود که بنای مسجد کوفه پس از امیرمؤمنان (علیه السلام) به حال خودش باقی نمانده، بلکه منهدم شده و در آن تغییراتی ایجاد شده است.

اصبغ بن نباته میگوید: همراه با امیر مؤمنان (علیه السلام) بودیم که آن حضرت به

۱- لؤلؤه البحرین، ص۲۳۵؛ أمل الآمل، ج۲، ص۴۹.

۲- بحارالانوار، ج۹۷، ص۴۲۳.

ص: ۴۵

مسجد کوفه آمد و در آن زمان، مسجد کوفه را با گل و خشت و آجر ساخته بودند. امام فرمود: «وای بر کسی باد که تو را خراب کند. وای بر کسی باد که اسباب خراب کردنت را فراهم کند. وای بر کسی که تو را با گل پخته بسازد و قبله نوح پیامبر را تغییر دهد. خوشا به حال کسانی که همراه قائم ما، شاهد خرابی تو میباشند. آنان بهترین امت، همراه با بهترین عترت اند» . (۱)

پس با توجه به این مطلب، اندکی انحراف به طرف چپ، برای درک قبله واقعی است، نه انحراف از قبله حقیقی.

به هر حال، تفصیل دادن در این موضوع، ما را از اصل بحث خارج می کند و خوانندگان می توانند به کتابهایی که در این موضوع نوشته شده است، مراجعه کنند.

۱- ر. ک: الحدائق الناظره، ج۶، ص۳۵۸.

ص: ۴۶

تکان دادن سر و کتف در نماز

شعبی می گوید: «رافضیان همانند یهودیان در نماز سر و کتف خود را تکان می دهند و به راست و چپ متمایل میشوند» .

این سخن شعبی نیز از افتراهایی است که کذبش بر همگان روشن است و هیچ یک از علمای امامیه، چنین سخنی نگفته است و به استحباب تمایل به راست و چپ یا تکان دادن سر و کتف در نماز یا غیر آن فتوا نداده اند.

البته ما مشاهده می کنیم که قاریان سنی مذهب در هنگام قرائت قرآن مرتب به طرف راست و چپ متمایل می شوند و بالا و پایین میروند. گویی این گونه حرکات را از لوازم یا مستحبات قرائت قرآن میدانند؛ با آنکه خودشان از پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) نقل کردهاند: «مانند یهودیان نباشید که هنگام بازکردن تورات، خود را تکان میدهند و به راست و چپ متمایل می شوند» . (۱)

۱- النهایه فی غریب الحدیث، ج۵، ص۱۲۴.

ص: ۴۷

دیدگاه شیعه درباره مواضع سجده

شعبی میگوید: «رافضیان همانند یهودیان با گذاشتن طرف بالای سر بر روی زمین سجده میکنند» .

این سخن نیز از یاوههای شعبی است؛ زیرا شیعیان در سجده، گذاشتن هفت عضو را روی زمین واجب می دانند؛ یعنی پیشانی، دو کف دست، سر دو زانو و سر انگشت شست پا و اخلال به هرکدام از اینها را سبب بطلان نماز میدانند. علمای بزرگ شیعه به این مطلب تصریح کردهاند که به نمونه هایی از عباراتشان اشاره می شود:

«محقق حلی» در کتاب گرانسنگ «شرایع الاسلام» مینویسد:

شش عمل در سجده واجب است:

اول: سجده بر اعضای هفت گانه؛ یعنی پیشانی، دو کف دست، سر دو زانو و سر انگشت شست پا.

دوم: گذاشتن پیشانی بر چیزی که سجده بر آن صحیح باشد. . . (۱)

«علامه حلی» نیز مینویسد:

۱- شرایع الاسلام، ج ۱، ص ۸۶.

ص: ۴۸

سجده در نماز، واجب است؛ آن هم به دلیل روایات و اجماع علما. به اجماع همه علمای امامیه در سجده، نهادن هفت عضو بر زمین واجب است: پیشانی، دو کف دست، سر دو زانو و سر انگشت شست پا. (۱)

«شیخ طوسی» در کتاب «نهایه» نوشته است:

وقتی که سجده کردی، دو کف دستت را انگشت بسته، بر زمین و مقابل دو زانو، به موازات صورتت پهن کن و سجده بر هفت عضو؛ یعنی پیشانی، دو کف دست، سر دو زانو و سر انگشتان شست پا واجب است. (۲)

علامه حلی در عبارتی دیگر مینویسد:

اگر اعضای هفتگانه یا یکی از آنها را عمداً بر زمین نگذارد، نمازش باطل است و اگر اخلالش از جهت فراموشی باشد، نمازش صحیح است؛ زیرا در صورت نسیان، واجب نیست. (۳)

البته اگر نتواند بر پیشانیاش سجده کند، بر یکی از دو طرف پیشانی سجده نماید و اگر این هم ممکن نبود، بر چانه اش سجده کند.

شیخ طوسی در این باره می نویسد:

محل سجده، از جای روییدن مو تا پیشانی، هر مقداری که از آن بر زمین قرار گیرد، کافی است. اگر در پیشانیاش جراحت یا دملی باشد که نتواند بر پیشانی سجده کند، اشکالی ندارد که بر یکی از دو طرف آن سجده کند و اگر این مقدار هم امکان نداشت بر چانهاش سجده کند و کافی است. (۴)

۱- تذکره الفقهاء، ج۳، ص۱۸۶.

۲- النهایه، ص۷۱.

۳- تذکره الفقهاء، ج۳، ص۱۸۶.

۴- النهایه، ص۸۲.

ص: ۴۹

علامه حلی نیز در این موضوع نوشته است:

گفتیم که در سجده، گذاشتن پیشانی بر زمین واجب است. اگر بر پیشانی اش دملی است که نمیتواند پیشانی را بر زمین بگذارد، گودالی حفر کند تا دمل در آن قرار گیرد و پیشانیاش بر زمین واقع شود. دلیل این موضوع، روایتی است که طی آن شخصی به نام «مصادف» میگوید: به دملی گرفتار شده بودم. پس بر یک طرف پیشانی سجده میکردم. امام صادق (علیه السلام) مرا دید و پس از جویا شدن از علتش فرمود: «حفره ای بکن و دمل را در آن قرار بده تا پیشانی ات بر زمین قرار گیرد» .

حال اگر زخم و جراحت، تمام پیشانی را گرفته باشد، بر یکی از دو طرف پیشانی سجده کند؛ زیرا چنین سجده ای، به سجده واجب نزدیکتر است تا سجده اشارهای و سرانجام اگر سجده بر هیچ یک از دو طرف پیشانی ممکن نباشد، بر چانهاش سجده کند؛ زیرا خداوند فرموده است: یَخِرُّونَ لِلْأَذْقانِ سُجَّداً) (اسراء: ۱۰۷) .

وقتی که بر گذاشتن چانه بر زمین، عنوان سجده صدق کند، پس در حالت اضطرار، سجده بر چانه مُجزی خواهد بود. در روایتی از امام صادق (علیه السلام) از همین موضوع سؤال شد و حضرت با استدلال به آیه مذکور فرمود: «بر چانه اش سجده کند و اگر آن هم امکان نداشت، اشاره کند» . (۱)

اما علمای شیعه، سجده بر قرون (۲)و دو طرف پیشانی و محل فرورفتگی موی سر به جای پیشانی را به اتفاق جایز نمیدانند. علامه حلی در این باره مینویسد: «اگر گونه یا سرش را برای سجده بر زمین بگذارد، جایز نیست.

۱- تذکره الفقهاء، ج۳، ص۲۰۴.

۲- قرون، جمع قرن و به معنای شاخ است که مجازاً به محل رویش شاخ نیز قرن میگویند. ازاین رو به قسمتی از سر، که در دو طرف پیشانی است و معمولاً بدون مو میباشد، قرن گفته میشود.

ص: ۵۰

شافعی نیز با ما هم عقیده است» . (۱)

این بود کلمات صریح علمای شیعه که حتی در حال اضطرار، سجده بر قسمت بالای سر را جایز نمیدانند. ولی یکی از شگفتیها، فتوای ابوحنیفه است که در حال اختیار نیز جایز می داند به جای پیشانی، بینی بر زمین گذاشته شود! (۲)

«ابن قدامه» در «مغنی» نوشته است:

از ابوحنیفه نقل شده است که گذاشتن بینی بر زمین به جای پیشانی، در سجده کفایت میکند. ابن منذر می گوید: کسی را پیش از ابوحنیفه سراغ نداریم که چنین فتوایی داده باشد. شاید علت فتوایش این باشد که بینی و پیشانی را یک عضو به شمار آورده است؛ زیرا پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) وقتی پیشانی را نام برد، به بینی هم اشاره کرد و بر هر جای عضو واحد می توان سجده کرد. این فتوا، مخالف روایت صحیح و اجماعی است که پیش از ابوحنیفه منعقد شده است. (۳)

حال با وجود چنین فتاوای عجیب بین خودشان بعید نیست که به کسانی تهمت زنند که خداوند نعمت هدایت را به آنان داده است.

۱- تذکره الفقهاء، ج۳، ص۱۸۸.

۲- ر. ک: تحفه الاحوذی، ج۲، ص۱۲۵؛ المبسوط، سرخسی، ج۱، ص۳۴؛ عمده القاری، ج۶، ص۹۰.

۳- المغنی، ج۱، ص۵۹۲.

ص: ۵۱

تکان دادن سر پیش از سجده از نظر شیعه

شعبی میگوید: «رافضیان همانند یهودیان قبل از سجده، سرشان را مثل رکوع چندین مرتبه تکان می دهند» .

اما درخور توجه است که در هیچ یک از کتابهای فقهی و فتوایی امامیه، چنین فتوایی یافت نمیشود و نمیدانیم که شعبی، این سخنان را از کجا آورده است!

ص: ۵۲

پایین انداختن لباس، هنگام نماز

او دراین باره گفته است: «رافضیان همانند یهودیان، لباسشان را در نماز پایین می اندازند. روایت شده است که پیغمبر (صلی الله علیه و آله) از کنار مردی گذشت که ردایش را پایین کشیده بود و پیغمبر آن را برایش بالا زد» .

اگر مقصود از اسدال ثوب (۱)(پایین انداختن لباس) برای پوشانیدن عورت باشد، این عمل در نماز واجب است و اگر برای خودنمایی و تکبر باشد، عملی مذموم است و دامن شیعه از این تهمت پاک است؛ زیرا اسدال ثوب را به این انگیزهها، نه واجب می دانند و نه مستحب.

اما علمای بزرگ اهل تسنن، نه تنها اسدال ثوب را عمل مباحی دانسته اند، بلکه لباس هایشان را در نماز رها میکردهاند. ابن ابی شیبه در کتاب «المصنف» بابی را به بیان فتاوای کسانی که اسدال ثوب را جایز دانسته اند یا در نمازشان اسدال میکردهاند، اختصاص داده است.

وی نام عطاء بن سائب، ابراهیم نخعی، حکم بن عتیبه، مالك بن انس،

۱- نووی در کتاب المجموع مینویسد: «سَدَلَ یسدُلُ به معنای رها کردن لباس تا رسیدن آن به زمین است» .

ص: ۵۳

عبدالله بن عمر، سعید بن جبیر، عبدالرحمان بن اسود، حسن بصری، محمدبن سیرین، مکحول و عبدالله بن الحسن را ذکر می کند. (۱)

فتوای مالک بن انس، رییس مذهب مالکیه در این موضوع شنیدنی است:

اشکالی در اسدال ثوب در نماز نیست. حتی اگر فقط پارچهای به عنوان لُنگ بر پایین تنه بسته و پارچهای به عنوان پیراهن بر دوش خود انداخته باشد، اشکالی در اسدال ثوب در این حالت هم نمیبینم. بسیاری از فضلا و از جمله آنان عبدالله بن حسن را دیدم این عمل را انجام می دادند. (۲)

اکنون باید پرسید که اگر بسیاری از علمای اهل تسنن، یا اسدال کرده، یا به جواز آن فتوا دادهاند، پس چرا شعبی، این عمل را به شیعه نسبت داده است و آن را از وجوه تشابه شیعیان با یهود میداند؟

۱- المصنف، ابن ابی شیبه، ج۲، صص۶۳ و ۶۴.

۲- المدونه الکبری، ج۱، ص۱۹۷.

ص: ۵۴

سجده بر جای بلند از دیدگاه شیعه

او دراین باره چنین گفته است: «رافضیان همانند یهودیان در نماز صبح، بر کندره سجده می کنند» .

ما برای واژه «کنـدره» معنایی نیافتیم تا ببینیم که شـعبی چه عملی را به ما نسـبت داده است. با مراجعه به کتابهای لغت، نزدیک ترین معنا به این واژه را برآمدگی زمین یافتیم. حال اگر این یاوهگو، همین معنا را اراده کرده باشد، باید گفت که شـیعه، سـجده بر زمین را جایز میداند؛ چه زمین، مرتفع باشد و چه صاف؛ به بیان دیگر، آنان برای زمین مرتفع، خصوصیتی قائل نیستند.

شاید مقصود او سـجده بر مُهری باشد که از تربت امام حسـین (علیه السـلام) ساخته میشود که در این صورت، باید گفت بخشـی از زمین است، نه زمین مرتفع. بنـابراین همینطور که سـجده بر زمینهـای دیگر جـایز است، بر این تربت هم که خـاکی است از سـرزمین کربلا، جایز است. از سوی دیگر، برای نماز صبح هم ویژگی خاصی نیست. بلکه در تمام نمازهای واجب و مستحب، این عمل جایز است.

شیعه امامیه سجده بر تربت سرور و سالار شهیدان (علیه السلام) را برتر از سجده

ص: ۵۵

بر هر چیز دیگر میداند و ادله کافی بر اثبات این مطلب اقامه کرده است که برای مطالعه آن بهتر است به کتاب های فقه استدلالی از علمای امامیه مراجعه شود.

پرسش ما از این یاوهگویان این است که آیا یهودیان، سجده بر تربت امام حسین (علیه السلام) را مستحب میدانند که امثال او، شیعه را به یهودیان تشبیه کرده اند؟

عجیب این است که همان کسانی که سجده بر تربت امام حسین (علیه السلام) را که مقداری خاک پاک زمین است و اگر در سجده بر آن فضیلتی وجود نداشته باشد، دست کم مانند بقیه خاک ها سجده بر آن جایز است، عیب می دانند و بر امامیه خرده گیری می کنند، خودشان در هنگام ازدحام، به جواز سجده بر پا یا پشت نمازگزاری که جلوی او مشغول نماز است، فتوا می دهند.

به عبارات ابن حزم در کتاب المحلی توجه کنید:

در هنگام ازدحام در روز جمعه یا غیر آن، اگر کسی نتواند بر زمین سجده کند و بر پا یا پشت کسی که جلوی او مشغول نماز است سجده کند، نمازش صحیح است. این فتوا، دیدگاه ابوحنیفه، شافعی، ابوسلیمان و دیگران است. جایز ندانستن این عمل از سوی مالک، وجهی ندارد؛ زیرا خداوند به ما امر کرده است تا سجده کنیم. ولی بیان نکرده است که بر چه چیزی سجده کنیم. پس سجده بر هر چیزی جایز است؛ زیرا پروردگارت فراموشکار نیست.

از عمر بن خطاب نیز روایت شده است که اگر گرما شدید بود، بر لباستان و اگر ازدحام جمعیت بود، بر پشت دیگری سجده کنید و هیچ یک از صحابه، با این

ص: ۵۶

فتوای عمر مخالفت نکرده اند.

از حسن بصری و طاووس نقل شده است که در صورت ازدحام، بر پشت برادرت، و از مجاهد حکایت شده است که بر پای او سجده کن. (۱)

پرسشی از این عالمان داریم که اگر زنی هنگام ازدحام، پشت سر مردی به نماز ایستاده باشد، آیا میتواند بر پشت آن مرد یا بر ساق پای او سجده کند؟ دیگر آنکه سجده بر پشت آن مرد، افضل است یا بر پای او؟

با استدلالی که ابن حزم در رد مالك داشت، میتوان پاسخ این سؤال را فهمید؛ یعنی خداوند بر ما سجده را واجب کرده، ولی نگفته است بر چه چیزی سجده کنید. پس بر هر چیزی، حتی بر پشت یا پای مرد بیگانه و نامحرم نیز میتوان سجده کرد. از این گذشته، اگر نمازگزار جلویی کفش به پا داشت، طبق این فتوا و مبنا میتواند بر آن سجده کند.

کسانی که بر امامیه خرده می گیرند که بر تربت کم حجم و پاکیزه و خوش بوی امام حسین (علیه السلام) سجده می کنند، خود به سجده بر منبر، با حجم و سنگینی وزنش، فتوا میدهند.

ابن قدامه گفته است:

اگر امام جماعت در اثنای خطبه خوانی نماز جمعه، آیه سجده دار تلاوت کرد، مختار است در اینکه از منبر پایین بیاید و بر زمین سجده کند یا اگر امکان دارد بر همان منبر سجده کند یا به طور کلی سجده را رها کند. عمر گاهی سجده کرده و زمانی دیگر، ترک نموده است. (۲)

۱- المحلی، ج۲، ص۳۰۴.

۲- المغنی، ج۲، ص۱۵۶.

ص: ۵۷

درخور توجه است که سجده بر تربت امام حسین (علیه السلام) به معنای پرستش تربت نیست؛ به بیان دیگر باید بین سجده بر چیزی، با سجده برای چیزی فرق گذاشت. در واقع، سجده بر تربت، سجده برای خداست. حال اگر گفته شود که سجده بر تربت، عبادت و پرستش تربت است، در جواب می گوییم پس سجده بر زمین یا سجاده نیز باید عبادت زمین یا سجاده باشد. اما سراغ نداریم کسی چنین توهمی کرده باشد.

از سوی دیگر، اگر پیشانی بر تربت گذاشتن، عبادت تربت است، علمای اهل سنت روایت کردهاند که بسیاری از صحابه، حجرالاسود را بوسیده و بر آن سجده کردهاند.

ابن تیمیه در شرح کتاب العمده مینویسد:

نسبت به سجده بر حجرالاسود، روایتی را از احمد بن حنبل به نقل از ابن عباس نقل کردهاند که ابن حنبل آن را «حسن» توصیف کرد. در آن روایت، محمد بن عباد بن جعفر میگوید: «عبدالله بن عباس، در روز هشتم ذیحجه درحالی که جامه احرام به تن داشت به مسجدالحرام وارد شد. دیدم به طرف حجرالاسود رفت و آن را بوسید و سه بار بر آن سجده کرد» .

ابویعلی موصلی در مسندش از ابوداوود طیالسی از جعفر بن عثمان مخزومی نقل میکند که محمد بن عباد بن جعفر را دیدم که حجرالاسود را بوسید و بر آن سجده کرد و گفت: «دایی ام ابن عباس را دیدم که حجر را بوسید و بر آن سجده کرد و گفت: عمر را دیدم که حجر را بوسید و بر آن سجده کرد و گفت: پیامبر را دیدم که این گونه عمل میکرد» .

حدیث عمر در صحیح مسلم، مبنی بر اینکه حجر را بوسید و خود را به آن چسبانید و گفت: «عمل رسول خدا را این گونه دیدم» ، مؤید این معناست.

ص: ۵۸

ازرقی گفت: «طاووس را دیدم که کنار حجرالاسود آمد و سه بار آن را بوسید و بر آن سجده کرد» . (۱)

به هرحال، اگر سجده شیعه بر تربت امام حسین (علیه السلام) عبادت تربت است، سجده این گروه بر حجرالاسود نیز باید عبادت حجرالاسود شمرده شود؛ وگرنه نباید هیچ کدام را عبادت بدانیم.

۱- شرح العمده، ج۳، ص۴۱۳؛ ر. ک: صحیح، ابن خزیمه، ج۴، ص۲۱۳؛ مستدرک، حاکم نیشابوری، ج۱، ص۴۵۵. حاکم، این حدیث را صحیح شمرده، و ذهبی نیز با او موافق است. الاحادیث المختاره، ج۱، ص۲۸۴؛ مجمع الزوائد، هیثمی، ج۳، ص۲۴۱؛ السنن الکبری، بیهقی، ج۵، صص۷۴ و۷۵؛ المصنف، ابن ابی شیبه، ج۳، ص۳۲۶؛ مسند، طیالسی، ص۷؛ مسند ابی یعلی، ابویعلی، ج۱، صص۱۹۲ و۱۹۳.

ص: ۵۹

چگونگی سلام گفتن شیعیان

شعبی میگوید: «یهودیان، صادقانه و از سر اخلاص به مؤمنان سلام نمی کنند، رافضیان نیز چنین اند. بلکه می گویند: «السام علیکم» و «سام» به معنای مرگ و نابودی است» .

این یاوه نیز از دروغهای شعبی درباره امامیه است؛ زیرا تحیتی که شیعیان هنگام ملاقات با دیگران دارند، چیزی غیر از «سلام علیکم» نیست. این مطلب را همه کسانی که با شیعه معاشرت دارند، می دانند و هرکسی غیر از آن را به شیعه نسبت دهد، بر آنان دروغ بسته و افترا زده است. علمای شیعه از گذشته تا حال، به وجوب رد سلام، حتی در حال نماز واجب فتوا دادهاند و عباراتشان به صراحت، این مطلب را بازگو میکند. در اینجا به گوشهای از کلماتشان اشاره میکنیم:

محقق همدانی مینویسد:

قول ظاهرتر این است که رد سلام، به هر صیغهای که باشد واجب است و فرقی نمیکند که سلام کننده، صغیر ممیز باشد یا کبیر. البته اگر با گفتن سلام، قصد تحیت داشته باشد (۱)؛ زیرا ادلهای که در این باره رسیده است، اطلاق دارد. (۲)

۱- با این قید، سلام گفتن به قصد شوخی یا برای تعلیم و مانند آن، از بحث خارج می شود؛ زیرا در این صورت پاسخش واجب نیست. (مترجم)

۲- مصباح الفقیه، ج۴، ص۴۲۲.

ص: ۶۰

علم الهدی «سید مرتضی» در کتاب «انتصار» مینویسد:

از اموری که خیال میشود امامیه در آن از دیگر مذاهب اسلامی جداست، پاسخ دادن سلام در نماز است که فقط سعید بن مسیب و حسن بصری با ما موافق اند؛ با این تفاوت که شیعه میگوید: نمازگزار در رد سلام، همان صیغهای را که سلامدهنده استعمال کرده است به کار میبرد؛ یعنی می گوید: سلام علیکم و نمی گوید: علیکم السلام. شافعی نیز گفته است: «نمازگزار با اشاره، جواب سلام را میدهد نه با کلام» . ابوحنیفه و یارانش معتقدند که اگر پاسخ سلام را داد، نمازش باطل میشود و اگر با اشاره جواب داد، فقط معصیت است. (۱)

«صاحب جواهر» در این باره می نویسد:

اگر کسی که جواب سلامش واجب است، به شخصی که در حال نماز است، سلام کند، جایز است پاسخش را به «سلام علیکم» بدهد. ولی از عبارت «و علیکم السلام» استفاده نکند. در این مسئله، مخالفی نیافتم. بلکه اجماع محصل و منقول و روایات زیادی نزدیک به حد تواتر، بر جواز آن دلالت دارد. بلکه میتوان گفت که در کتاب انتصار، جامع المقاصد، فوائد الشرائع و بسیاری از کتابها بر وجوب پاسخ به سلام در حال نماز، ادعای اجماع یا عدم مخالفت شده است. (۲)

از روایاتی که بر این مطلب دلالت دارد، حدیث صحیحی است که از محمد بن مسلم نقل شده است. وی میگوید:

بر امام محمد باقر (علیه السلام) وارد شدم؛ درحالی که مشغول نماز بود. گفتم: «السلام

۱- الانتصار، ص۴۷. ر. ک: کتاب اللباب ج۱، ص۸۴؛ الهدایه، ج۱، ص۶۴؛ شرح فتح القدیر، ج۱، ص۳۵۸؛ المجموع، ج۴، ص۱۰۵.

۲- جواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام، ج۱۱، ص۱۰۰.

ص: ۶۱

علیک» . امام فرمود: «السلام علیک» . گفتم: «حال شما چطور است؟» امام سکوت کرد. پس از نماز، از آن حضرت پرسیدم: «آیا جواب سلام در هنگام نماز داده میشود؟» فرمود: «آری. با همان عبارتی که سلام کرده است» . (۱)

به هرحال، نمیدانیم که شعبی از کجا آورده است که در جواب سلام باید گفت: السام علیکم (مرگتان باد) . با آنکه علمای امامیه بر وجوب رد سلام حتی در حال نماز اجماع دارند.

۱- وسائل الشیعه، ج۴، ص۱۲۶۵.

ص: ۶۲

اتهام تحریف قرآن به نظر شیعه

شعبی در این مورد گفته است: «یهودیان، تورات را تحریف کردند و رافضیان نیز قرآن را تحریف کردند» .

اگر مقصود این یاوهگو، این است که رافضیان، قرآن را تحریف کردند، همان گونه که یهودیان تورات را تحریف نمودند، کلام پوچی گفته است؛ زیرا قرآن کریم تحریف نشده است و شیعه و غیرشیعه، هیچ کسی آن را تحریف نکرده است. بلکه این کتاب، به همان نحوی که بر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نازل شده، بدون هیچ کم و زیادی حفظ شده است.

اگر مقصود شعبی این است که رافضیان، قرآن را تحریف شده می دانند، باید گفت که حتی در این صورت نیز آنان شباهتی به یهود ندارند؛ زیرا یهود، تورات را واقعاً تحریف کرد. ولی رافضیان قرآن را تحریف نکردهاند. بلکه به گفته این یاوهگو، آن را تحریف شده می دانند.

اما برای رفع این اتهام از شیعه، بهتر است کلمات و عبارات بزرگان علمای امامیه را از گذشته تاکنون مرور کنیم:

شیخ صدوق (متوفای ۳۸۱ ه. ق) در کتاب اعتقادات مینویسد:

اعتقاد ما این است که قرآنی که خداوند بر پیامبرش محمد بن عبدالله (صلی الله علیه و آله) نازل

ص: ۶۳

کرده، همین قرآنی است که بین دو جلد و در دست مردم است و بیشتر از این نبوده و ۱۱۴ سوره دارد. به نظر ما الضحی و الم نشرح یک سورهاند و لایلاف و الم تر کیف نیز یک سوره میباشند. کسی که غیر این را به ما نسبت دهد، دروغگویی بیش نیست. (۱)

شیخ مفید (متوفای ۴۱۳ ه. ق) در کتاب اوائل المقالات می نویسد:

راه یافتن نقصان به قرآن از دیدگاه عقل، محال نیست و شیعه مانعی از وقوعش نمیبینند. . . . گروهی از شیعه امامیه معتقدند که از کلمات و آیات و سورههای قرآن، چیزی حذف نشده است. ولی تفسیر و تأویل و شأن نزول آن که در مصحف امیرمؤمنان (علیه السلام) بوده است، حذف شده است. . . . به اعتقاد من این قول به صواب، نزدیکتر است تا اعتقاد کسانی که به حذف شدن کلماتی از خود قرآن معتقدند. (۲)

شیخ طوسی (متوفای ۴۶۰ه. ق) در مقدمه تفسیر التبیان مینویسد:

کلام در زیاده و نقصان قرآن، سخن صحیحی نیست که در این کتاب بیان شود؛ زیرا اجماع بر عدم زیاده است و ظاهر مذهب مسلمانان بر عدم نقصان قرآن میباشد و این دیدگاه به مذهب امامیه لایقتر است و علم الهدی سید مرتضی، آن را تقویت کرده است و روایات زیادی نیز بر آن دلالت دارد. البته روایات زیادی از شیعه و عامه، از دست رفتن بسیاری از آیات قرآن یا جابه جایی آنها را بازگو میکنند. ولی آنها خبر واحد هستند و موجب علم و عمل نمیشوند. پس بهتر است که از آنها اعراض شود و به نقد و ایراد آنها نپردازیم؛ زیرا امکان توجیه آنها وجود دارد. (۳)

۱- عقاید الصدوق، ص ۳۰.

۲- اوائل المقالات، ص ۹۱.

۳- التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۳.

ص: ۶۴

«امین الاسلام طبرسی» در تفسیر «مجمع البیان» مینویسد:

درباره زیاد شدن سورهها یا آیات قرآن، بر اینکه چنین اتفاقی نیفتاده است، اجماع داریم. اما نسبت به کم شدن آنها، برخی از امامیه و قومی از حشویه از اهل سنت، به آن اعتقاد دارند و می گویند که در قرآن تغییر و نقصانی پدیدار شده است. اما آنچه در مذهب امامیه، اعتقاد صحیح شمرده میشود، عدم نقصان قرآن است. سید مرتضی نیز این نظریه را تقویت کرده و در مسائل طرابلسیات با دلیلهای کافی و شافی، به اثبات آن پرداخته است. وی چند بار این مطلب را تکرار کرده که علم به صحت نقل قرآن، مانند علم به وجود شهرها و حوادث بزرگ و وقایع شگفت انگیز، کتابهای مشهور و اشعار عرب است که نوشته شده است. انگیزهها برای حفظ قرآن از تحریف و تصحیف، به حدی قوی بوده است که در هیچ موردی چنین انگیزهای با این شدت و قوت نمیتوان یافت؛ زیرا قرآن، معجزه جاودان نبوت و منبع علوم شرعی و احکام دینی است و علمای مسلمان در نگهداری آن، نهایت کوشش خود را به کار گرفته اند؛ به گونهای که حتی اختلافات در حروف و اعراب و آیاتش نیز ثبت و ضبط شده است. با چنین اوصافی چگونه ممکن است دگرگون، یا از آن چیزی کم شده باشد؟ (۱)

سید رضی الدین علی بن طاووس (متوفای ۶۶۴ه. ق) در کتاب سعدالسعود می نویسد: «قرآن از هر تغییر به زیاده و نقصان، مصون است و بر این مطلب، ادله عقلی و شرعی دلالت میکند» . (۲)

مرجع شیعیان در عصر خویش، شیخ جعفر کبیر، معروف به کاشف الغطاء

۱- مجمع البیان، ج۱، ص۳۰.

۲- سعد السعود، ص۱۹۳.

ص: ۶۵

(متوفای ۱۲۲۸ه. ق) در کتاب کشف الغطاء مینویسد:

مبحث هفتم: در قرآن هیچ سوره یا آیه یا کلمه یا حرفی زیاد نشده است. آنچه امروزه، مابین دو جلد به عنوان قرآن تلاوت میشود، همان کلام خداست و این مطلب از ضروریات مذهب امامیه، بلکه از ضروریات دین، و مورد اجماع همه مسلمانان است و اخبار صادر از پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) و جانشینان طاهرش (علیهم السلام) نیز بر آن دلالت دارد. اگرچه گروه اندکی که به مخالفت آنان اهمیتی داده نمیشود، معتقد به تحریف و افزایش در قرآن اند.

مبحث هشتم: قرآن از هرگونه کاهش در امان بوده و خداوند منان آن را حفظ نموده است؛ همان گونه که صریح قرآن بر آن دلالت دارد و اجماع بر عدم نقصان، در تمام ادوار تاریخ اسلام منعقد بوده است و به گفتار برخی که شاذ و نادرند، اهمیتی داده نمیشود. (۱)

آیت الله میرزا محمد حسن آشتیانی (متوفای ۱۳۱۹ه. ق) هم در کتاب بحرالفوائد مینویسد:

مشهور بین مجتهدان و علمای اصول، بلکه بیشتر محدثان، عدم وقوع هر تغییری در قرآن است؛ بلکه بسیاری از علما بر این مطلب، ادعای اجماع کرده اند. (۲)

یکی دیگر از مراجع شیعه، آیت الله سید محسن حکیم (متوفای ۱۳۹۰ه. ق) در پاسخ به استفتایی می نویسد:

اعتقاد بزرگان از محققان و رأی علمای شیعی و سنی و نوع مسلمانان از صدر اسلام تا به امروز بر این است که قرآن از نظر آیات و ترتیب سوره های آن و

۱- کشف الغطاء، ج۳، ص۴۵۳.

۲- بحر الفوائد، ص۹۹.

ص: ۶۶

کیفیت جمع آوریاش همین بوده که اکنون بین مردم متداول است و هیچ گونه تغییر و تحریفی در آن رخ نداده است.

آیت الله سید ابوالقاسم خویی (متوفای۱۴۱۳ه. ق) مرجع شیعه در عصر خودش در کتاب البیان فی تفسیر القرآن مینویسد:

از آنچه گفتیم روشن شد که حدیث تحریف قرآن، خیال و خرافهای بیش نیست و به آن معتقد نمیشود، مگر کسی که عقلش کم باشد یا در اطراف آن دقت و تأمل نکند یا دوست دارد قرآن را تحریف شده بداند و دوست داشتن چیزی، انسان را کر و کور میکند. اما فردی که عاقل باشد و از انصاف و تدبر بهرهای داشته باشد، در خرافه و باطل بودنِ قول به تحریف شکی ندارد. (۱)

ناگفته نماند که ممکن است تعداد کمی از دانشمندان شیعه یا سنی به تحریف قرآن اعتقاد داشته باشند. اما به هرحال، آنان در این اعتقاد خطا کرده اند و رأی آنان را نباید رأی جامعه شیعی یا سنی دانست و دیگران را به داشتن چنین اعتقادی متهم کرد. لازم است برای آگاهی بیشتر از نظرات علمای امامیه به کتابهایی که در این موضوع نوشته اند، مراجعه شود.

۱- البیان فی تفسیر القرآن، ص۲۵۹.

ص: ۶۷

دیدگاه شیعه درباره جبرئیل

شعبی می گوید: «یهود با جبرئیل دشـمنی میکند و او را دشمن خود می پندارد. رافضیان نیز میگویند جبرئیل در رساندن وحی اشتباه کرد» .

بایـد گفت که کتابهـای اعتقـادی رافضـیان در همه جـا به وفور یـافت می شود و در دسترس همگـان است و با رجوع به آنها میتوان فهمید که در هیچ کتابی، چنین مطلبی یافت نمیشود و هیچ یک از امامیه با جبرئیل (علیه السـلام) که امین وحی الهی است، دشـمنی نمیورزد و او را در رساندن وحی، مرتکب اشـتباه نمیداند؛ به بیان دیگر، این دروغ و افترایی است که این جماعت از گذشته برای از میدان به در کردن شیعه به آنان زده اند.

از سوی دیگر، اذان در بلاـد شـیعه از مأذنهها پخش میشود و شـیعیان در آن به رسالت خاتم انبیا محمـد بن عبـدالله (صـلی الله علیه و آله) و ولایت امیر مؤمنان علی بن ابی طالب (علیه السـلام) به صـراحت شهادت میدهند. بنابراین هرکسی که خلاف این مطلب را به شیعه نسبت دهد، دروغگویی افترا زننده است که از خدا حیا نمیکند.

در ضمن، فقهای شیعه در کتب فقهی تصریح کردهاند که جمله

«اشهد انّ

ص: ۶۸

محمداً رسول الله» از فصول اذان و اقامه است. ولی عبارت

«اشهد انّ علیاً ولی الله» که به خودی خود مستحب است، گفتن آن در اذان و اقامه، نه به قصد جزئیت، جایز است. اکنون به نمونه ای از کلمات فقهای شیعه در این رابطه اشاره میشود:

محقق نراقی در کتاب مستندالشیعه مینویسد:

بین علمای امامیه در اینکه اذان مرکب از تکبیر، شهادت به توحید، شهادت به رسالت پیامبر خاتم، حی علی الصلاه، حی علی الفلاح، حی علی خیر العمل، و تکبیر و تهلیل است، یعنی از هشت جمله تشکیل شده است، ولی اقامه، جمله «قد قامت الصلاه » را اضافه دارد، اجماع است. روایات متواتر صادر شده از امامان معصوم (علیهم السلام) بر این مطلب دلالت دارد و در کلمات بسیاری از فقهای عظام، بر آن ادعای اجماع شده است.

بسیاری از علمای شیعه، مانند شیخ صدوق و شیخ طوسی تصریح کردهاند که شهادت به ولایت امیرمؤمنان (علیه السلام) جزء اذان و اقامه نیست. شیخ طوسی در مبسوط مینویسد: «با آنکه شهادت به ولایت جزء اذان و اقامه نیست، ولی گفتن آن، نه به قصد جزئیت، اشکالی ندارد» . (۱)

شیعه امامیه همواره به رسالت رسول مکرم اسلام (صلی الله علیه و آله) و خاتمیت آن حضرت و افضلیت او بر سایر پیامبران شهادت می دهد و منکر نبوت و خاتمیت آن حضرت را تکفیر میکند. از سوی دیگر، شیعیان در گفتار و نوشتهها نام جبرئیل (علیه السلام) ملک مقرب پروردگار و امین وحی الهی را با عظمت یاد می کنند و با ذکر نامش، بر او درود میفرستند. با این حال میبینیم که این یاوهگویان، مکرر به شیعه تهمت میزنند که آنان جبرئیل (علیه السلام) را خطاکار

۱- مستند الشیعه، ج۴، صص۴۷۸ و ۴۸۶.

ص: ۶۹

می داننـد و این را دلیلی بر بطلان مـذهب امامیه می داننـد؛ با آنکه تا به حال نتوانسـتهاند حتی یک دلیل اقامه کننـد که این مدعا را ثابت کند.

اگر در این مسـئله که این همه واضـح و روشن است به شـیعه دروغ می بندند، از آنان چه انتظاری میرود که در مسائل دیگر که چه بسا وضوحش کمتر از این مسئله باشد یا بسیاری از مردم عوام آن را ندانند، به امامیه افترا نزنند؟

به هر حال، از اینگونه اعمال برداشت میشود که دشمن ما برای از بین بردن مخالفان خود و از میدان به در کردن آنان، از هیچ دروغ و افترایی واهمه ندارند و آن را حلال میشمارند. این عمل آنان، دلیل بر این است که خودشان به باطل بودن عقاید و آرایشان اعتقاد دارند؛ زیرا کسی که بر حق باشد، برای مجادله و مباحثه با خصم خود، نیازی به دروغ بافی و این گونه شیوههای حرام ندارد؛ زیرا با دلیل و برهان قاطع میتواند خصم را مغلوب کند.

ص: ۷۰

حرمت جان و مال مسلمانان نزد شیعه

شعبی ادعا میکند: «یهودیان، اموال مردم را مباح می شمارند و خداوند از گفتار آنها به ما خبر داد که میگویند: لَيْسَ عَلَيْنا فِي الْأُمِّيِّينَ سبیل) ؛ «ما در برابر غیریهود مسئول نیستیم» . (آل عمران: ۷۵) رافضیان نیز اموال هر مسلمانی را مباح می دانند. یهود، خون هر مسلمانی را مباح می داند و رافضیان هم همین گونهاند. یهودیان فریب دادن مردم را روا می دانند و همین طور رافضیان.

آنچه شعبی به شیعیان نسبت داده، دقیقاً خلاف ضرورت مذهب شیعه امامیه است؛ زیرا فتوای علمای این مذهب، بر حرمت جان و مال و آبروی هر انسانی است که زبان به شهادتین گشوده باشد، مگر کسانی که به سببی از اسلام خارج باشند؛ مانند خوارج و غالیان و ناصبیان که احکام کفار برای آنان جاری است. اکنون به نمونهای از عبارات فقهای امامیه در این موضوع اشاره میشود:

شیخ صدوق در کتاب فتوایی هدایه مینویسد:

اسلام با اقرار به شهادتین ثابت میشود. بنابراین کسی که بگوید «اشهد ان لااله الا الله و اشهد انّ محمداً رسول الله» مال و جانش محفوظ، و حسابش

ص: ۷۱

با خداست. ایمان عبارت است از: اقرار به زبان و اعتقاد قلبی به آن و عمل به احکام دین با اعضا و جوارح. ایمان بر اثر عمل، زیاد میشود و با ترک عمل، کم میگردد. هر مؤمنی مسلمان است، ولی هر مسلمانی مؤمن نیست. نسبت ایمان و اسلام، مانند مسجدالحرام و کعبه است؛ هرکسی که به درون کعبه پا نهد به مسجد نیز داخل شده است. ولی این طور نیست که هر کسی به مسجدالحرام آمده، به درون کعبه نیز راه یافته باشد. (۱)

باید دانست که شیعه امامیه، غش هیچ مسلمانی را جایز نمیداند و هرکسی چنین نسبتی به آنان بدهد، دروغ گفته و افترا بسته است.

علامه حلی نیز در نهایه الاحکام مینویسد:

غش کردن به چیزی که مخفی است، مانند مخلوط کردن آب با شیر، حرام است. اما اگر چیزی را که ظاهر و آشکار است با چیز دیگری مخلوط کنند، مانند مخلوط کردن گندم با جو، اشکالی ندارد. (۲)

در علت جواز مخلوط کردن شیء با چیزی که آشکار است، میتوان گفت که مشتری در هنگام این معامله، کالا را مشاهده کرده و مخلوط بودن آن را دیده است. در این صورت، اقدام به معامله، بیانگر رضایت او به چنین معاملهای است و غش نخواهد بود؛ زیرا این معامله مخلوط کردن چیزی با چیز دیگر است که خریدار، آن را مشاهده کرده است. ازاین رو مشمول آیه ۲۹ سوره نساء میشود که می فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده اید، اموال یکدیگر را میان خود به باطل [و از طرق نامشروع] نخورید؛ مگر اینکه تجارتی با رضایت طرفین شما انجام گیرد» .

۱- الهدایه، ص ۱۰.

۲- نهایه الاحکام، ج ۲، ص ۴۶۹.

ص: ۷۲

شیخ یوسف بحرانی در کتاب حدائق الشیعه مینویسد:

غش خفی، مانند مخلوط کردن آب با شیر، بدون هیچ اختلافی بین علمای شیعه حرام است. علامه حلی در کتاب المنتهی بر این مطلب ادعای عدم خلاف کرده است. اما اگر کالای خود را با چیزی که مخفی نیست مخلوط کند، مانند اینکه همراه گندم، خاک باشد یا گندم متوسط را با گندم اعلا مخلوط کند، ظاهر فتوای اصحاب، عدم حرمت است؛ هرچند کار مکروهی انجام داده است؛ زیرا عیب کالا برای مشتری آشکار است و اگر به چنین معاملهای اقدام کند، معلوم است که به آن رضایت داشته است. شاید علت کراهتش این باشد که به هرحال، یک نوع تدلیس از این فروشنده سر زده است و چه بسا مشتری، به مخلوط بودن آن التفاتی پیدا نکند؛ به ویژه اگر مقدار جنس متوسط به اندازهای باشد که جلب توجه نکند.

روایت هشام بن سالم که صحیح، یا به واسطه ابراهیم بن هاشم، «حسن» تلقی میشود، بر حرمت داشتن غش به شیء مخفی دلالت دارد که از امام صادق (علیه السلام) نقل کرده است: «کسی که با ما غش کند، از ما نیست» . با همین سند از آن امام نقل میکند: «پیامبر (صلی الله علیه و آله) به مردی که خرما می فروخت، فرمود: فلانی! آیا نمیدانی کسی که به مسلمانان غش کند، از آنها نیست» . این دو روایت را شیخ طوسی هم نقل کرده است.

هشام بن حکم در روایتی صحیح السند نقل میکند که من در سایه، به فروختن لباس شاپوری مشغول بودم که امام موسی کاظم (علیه السلام) سواره از مقابلم رد شد و فرمود: «ای هشام! فروختن این پارچه در سایه، غش است و غش، کار حلالی نیست» .

صاحب حدائق در ادامه میگوید: «شاپوری، پارچهای بسیار ظریف و نازک بوده است. این روایت بر حرمت فروختن این پارچه در سایه دلالت

ص: ۷۳

دارد تا چه برسد به فروختنش در تاریکی» . (۱)

شهید اول نیز در کتاب دروس مینویسد:

بر فروشنده واجب است عیبهای مخفی کالا را اگر میداند، به خریدار اعلام کند؛ زیرا غش در معامله حرام است. اگر فروشنده از عیوب کالاـ تبری بجوید [و بگوید مسئولیتی در این خصوص ندارد]، وجوب اعلام ساقط میشود؛ هرچند که شیخ فرموده است: «احتیاط در اعلام کردن آن است» . (۲)

به هر ترتیب، اقوال علمای امامیه در حرمت غش، از شمارش بیرون است و ما به همین اندازه اکتفا میکنیم. بنابراین برای شخص خردمند، واضح است که وقتی امامیه، غش در معامله را با مسلمانان جایز نمیدانند، چگونه ممکن است که جان و مال مسلمانان را مباح بشمارند؟ آیا این گونه سخنان، تهمت به دیگران نیست؟

۱- حدائق الشیعه، ج۱۸، ص ۱۹۰.

۲- کتاب الدروس، ج۳، ص۲۸۷.

ص: ۷۴

شرایط طلاق زن نزد شیعه

یکی دیگر از تهمت های شعبی، این عبارت است: «رافضیان همانند یهودیان می گویند طلاق جز به هنگام قاعدگی واقع نمی شود» .

اگر مقصود او این است که امامیه، زن را در حال حیض طلاق می دهند، این سخن، تهمتی بیش نیست؛ زیرا امامیه به این مطلب معتقد نیستند. اما اگر مقصودش این است که پس از پاک شدن از حیض، طلاق زن را جایز می دانند، این مطلب، صحیح است. ولی امامیه افزون بر این، شروط دیگری را نیز در صحت طلاق، لازم میدانند؛ از جمله آن شرایط، واقع شدن طلاق در پاکی و طُهری است که در آن، با زن نزدیکی نشده باشد و این همان طلاق سنت است که احادیث شیعه و سنی بر صحت آن دلالت دارد. اکنون به نمونهای از این روایات اشاره میکنیم:

بخاری و مسلم و غیر این دو، در کتابهایشان با سندی که به «عبدالله بن عمر» میرسد، چنین نقل میکنند:

عبدالله بن عمر در زمان حیات پیامبر (صلی الله علیه و آله) ، زنش را در حال قاعدگی طلاق داد. پدرش ماجرای طلاق او را به پیامبر (صلی الله علیه و آله) گفت. پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: «به او بگو به این زن مراجعه کند و او را نگاه دارد تا پاک شود. سپس حیض گردد و سپس

ص: ۷۵

از این حیض نیز پاک شود. در این حال اگر میخواهد او را نگاه دارد و اگر نمیخواهد، پیش از آنکه با او نزدیکی کند او را طلاق دهد. این همان عدّه‌ای است که خداوند امر کرده تا زنان را در آن طلاق دهند» . (۱)

مسلم در صحیح خود، با سندی که به عبدالله بن عمر می رسد، چنین نقل می کند:

عبدالله بن عمر، زنش را در حال قاعدگی طلاق داد. اما پیامبر (صلی الله علیه و آله) به او دستور داد به آن زن مراجعه کند و او را نگاه دارد تا پاک شود و بار دیگر نزد او حیض گردد و به او مهلت دهد تا از این حیض هم پاک شود. پس از آن، اگر تصمیم دارد که او را طلاق دهد، پیش از آنکه با او نزدیکی کند، طلاقش دهد. این همان عدّه‌ای است که خداوند فرمان داده تا درآن، زنان را طلاق دهند. (۲)

در روایت دیگری از صحیح مسلم میخوانیم:

عبدالله بن عمر گفت: «زنم را در حال قاعدگی طلاق دادم» . وقتی این مطلب به پیامبر (صلی الله علیه و آله) رسید، آن حضرت غضبناک شد و فرمود: «به او بگویید که به آن زن مراجعه کند و او را نگاه دارد تا پاک شود و نزد او بار دیگر حیض گردد. وقتی از این حیض پاک شد، اگر میخواهد او را طلاق دهد، پیش از آنکه با او نزدیکی کند، طلاقش بدهد. این، همان طلاق در زمان عدّه است که خداوند بدان فرمان داده است» . (۳)

ترمذی گفته است: «عمل اهل علم از اصحاب پیامبر (صلی الله علیه و آله) و غیر آنان، مطابق با حدیث مذکور است؛ یعنی طلاق سنت، طلاقی است که زن را در

۱- صحیح بخاری، ج۳، ص ۱۶۹۰؛ صحیح مسلم، ج۲، ص۱۰۹۳.

۲- صحیح مسلم، ج۲، ص۱۰۹۳.

۳- صحیح مسلم، ج۲، ص۱۰۹۵.

ص: ۷۶

طُهری غیر از طُهر مواقعه طلاق دهد» . (۱)

ابن قدامه نیز در مغنی نوشته است:

طلاق سنت، یعنی طلاقی که موافق امر خدا و رسول است و در آیه شریفه و این دو خبر مذکور آمده که طلاق دادن زن در طُهری است که با او در آن پاکی، نزدیکی نکرده باشد. پس از طلاق دادن نیز زن را به حال خود رها کند تا عدّه‌اش به سر آید. چنین طلاقی بدون اینکه اختلافی بین علما باشد، مطابق با سنت و طلاق عدّی به شمار می‌آید. ابن عبدالبر و ابن منذر نیز بر این عقیده‌اند.

عبدالله بن مسعود و عبدالله بن عباس در تفسیر آیه: فَطَلِّقُوهُنَّ لِعِدَّتِهِن) میگویند: «منظور طلاقی است که در طهری واقع شود که در آن با زن نزدیکی نکرده باشد» .

اگر کسی زنش را طلاق بدعتی داد، به اینکه در حال حیض یا در طُهری که با او نزدیکی کرده طلاقش بدهد، هرچند گناهکار است، ولی به اتفاق علمای اهل سنت چنین طلاقی واقع میشود. ابن منذر و ابن عبدالبر گفته‌اند: «فقط اهل بدعت و گروههای گمراه با صحت این گونه طلاق مخالف اند. این مخالفت را ابونصر از ابن علیه و هشام بن حکم نقل کرده است. شیعیان معتقدند این طلاق واقع نمیشود، زیرا خداوند به آن قبل از عدّه امر کرده است و اگر کسی در غیر عدّه، طلاق دهد، واقع نمیشود؛ مانند وکیلی که به او دستور داده شود در زمان معینی طلاق را اجرا کند، حال اگر در زمان دیگری اجرا کرد آن طلاق واقع نمیشود» . (۲)

۱- سنن ترمذی، ج۳، ص۴۷۹.

۲- المغنی، ج۸، صص۲۳۷و۲۳۸.

ص: ۷۷

باید از علمای اهل سنت پرسید چگونه طلاقی که برخلاف سنت و احادیثی است که در کتابهای آنان روایت شده، واقع میشود؛ با آنکه از آن روایات استفاده میشود که طلاق عبدالله بن عمر واقع نشده است و به همین دلیل، پیامبر (صلی الله علیه و آله) به او دستور داد تا به زنش مراجعه کند و او را طلاق صحیح بدهد. اگر طلاق اول صحیح بود، نیازی به ارجاع و طلاق دوم نبود.

ص: ۷۸

حکم ازدواج موقت از نظر شیعه

اشاره

شعبی ادعا میکند: «یهودیان، مهریه ای به همسرانشان نمی دهند و تنها از آنها تمتع می برند؛ رافضیان نیز متعه را جایز می شمارند» .

در جواب بایـد گفت که شـیعیان در ازدواج وجود مهریه و صـداق را لازم میدانند و کتابهای فقهی آنان گواه این مطلب است. البته متعه در کتاب و سـنت، به دو معنا به کار رفته است؛ یک معنای آن مورد اتفاق تمام مـذاهب اسـلامی، از جمله شـیعه و سـنی است. ولی معنای دیگر را تنها شیعه، بر اثر پیروی از قرآن و سنت جایز می داند.

معنای اول متعه (ازدواج موقت)

اگر مقصود از متعه، مالی است که پس از طلاق به زن داده میشود، قرآن به این مطلب تصریح کرده است:

لا ـ جُناحَ عَلَیْکُمْ إِنْ طَلَّقْتُمُ النِّساءَ ما لَمْ تَمَسُّوهُنَّ أَوْ تَفْرِضُوا لَهُنَّ فَرِیضَهً وَ مَتِّعُوهُنَّ عَلَی الْمُوسِعِ قَدَرُهُ وَ عَلَی الْمُقْتِرِ قَدَرُهُ مَتاعاً بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَی الْمُحْسِنِینَ) (بقره: ۲۳۶)

اگر زنان را قبل از آمیزش جنسی با تعیین مهر، [به عللی] طلاق دهید، گناهی

ص: ۷۹

بر شـما نیست و [در این موقع] آنها را [با هـدیه ای مناسب] بهره منـد سازید! آن کسـی که توانایی دارد، به اندازه توانایی اش، و آن کس که تنگدست است، به اندازه توانش هدیه ای شایسته [که مناسب حال دهنده و گیرنده باشد] بدهد و این بر نیکوکاران الزامی است.

ابن کثیر در تفسیرش مینویسد:

خداونـد تبـارک و تعـالی، طلاق زن را قبل از نزدیکی و بعـد از عقـد با او مباح کرد. . . از اینرو فرمان داد بهرهای از مال به او داده شود؛ یعنی در مقابل آنچه از دست او رفته است، شوهرش به اندازه توانایی مالی خود، به او چیزی می دهد.

سفیـان ثوری از اسـماعیل بن امیه از عکرمه از ابن عبـاس نقل میکنـد: «بیشترین مقـدار مُتعه، خادم و برده، و کمترین آن دادن سـکه هـای نقرهـای، و کمتر از آن دادن لباس است» . علی بن ابی طلحه از ابن عباس نقل کرده که اگر مرد طلاق دهنـده ثروتمنـد است، خادم و مانند آن بدهد و اگر تنگدست است، سه دست لباس به او بدهد.

شعبی گفت: «مقدار متوسط آن، پیراهن و مقنعه و روانداز و عبا است» . شریح قاضی نیز پانصد درهم برای متعه میداد.

عبـدالرزاق از معمر بن ایوب نقل می کنـد که ابن سـیرین، خادم یا مقـداری غـذا یا لباس را برای متعه میداد و متعه حسن بن علی ده هزار درهم بود. روایت شـده که زنی را طلاـق داد و به او متعه داد. آن زن گفت: «در مقابـل جـدا شـدن از حبیبی همچون تو، مـال اندکی است» . (۱)

ابوحنیفه گفت: «اگر زن و شوهر در مقدار متعه، اختلاف کنند، بر مرد واجب

۱- ر. ک: المصنف، عبدالرزاق، ج۷، صص۵۴و۵۵.

ص: ۸۰

است که نصف مهرالمثل را به زن بپردازد» .

شافعی در فتوای جدیدش گفته است: «شوهر به دادن مقدار معینی مجبور نمیشود، مگر بر کمترین مقداری که به آن، متعه گفته شود. من دوست دارم که کمترین مقدار متعه، چیزی از لباس باشد که بتواند در آن نماز بخواند» .

او در فتوای قدیمش نوشته است: «برای متعه، مقداری نمیشناسم. اما دادن سی درهم را که از عبدالله بن عمر روایت شده است، نیکو میدانم» .

علما در این باره اختلاف دارند که آیا دادن متعه به هر زن مطلقهای لازم است یا فقط در صورتی واجب است که مهریه معین نشده و به زن نیز دخول نکرده، طلاقش بدهد. به هر حال در این مسئله، اقوالی گوناگون مطرح است. (۱)

بنابراین معلوم شد که متعه به این معنا، مورد اتفاق همه مذاهب اسلامی است؛ هرچند در برخی از جزئیات، با هم اختلاف دارند.

معنای دوم متعه

اگر مقصود از متعه، نکاح متعه و عقد موقت است، به این معنا که مردی با زنی در مدت معینی و در مقابل مهریه معینی ازدواج کند، شیعه و سنی بر تشریع چنین نکاحی در زمان رسول الله (صلی الله علیه و آله) و اینکه برخی از صحابه آن را انجام داده اند، اتفاق نظر دارند. روایاتی با سند صحیح، در کتب هر دو گروه بر این موضوع دلالت دارد.

اختلاف بین شیعه و سنی در این است که آیا جواز متعه در زمان پیامبر (صلی الله علیه و آله) نسخ شده است، همان طور که جمعی از علمای اهل تسنن به آن اعتقاد دارند، یا اینکه جواز آن تا عصر خلافت عمر بن خطاب ادامه داشت و

۱- تفسیر قرآن العظیم، ج۱، صص۲۸۷و ۲۸۸.

ص: ۸۱

او مسلمانان را از این عمل منع نمود و مرتکبان آن را به سنگسار کردن تهدید کرد. از نظر ما، دیدگاه دوم صحیح است و آیات و روایات فریقین نیز آن را تأیید میکنند.

خداوند در قرآن به حلیت و جواز متعه تصریح می کند و می فرماید:

فَمَا اسْتَمْتَعْتُم بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً وَ لا جُناحَ عَلَيْكُمْ فيما تَراضَيْتُمْ بِهِ مِنْ بَعْدِ الْفَريضَهِ إِنَّ اللهَ كانَ عَليماً حَكيماً) (نساء:۲۴)

و زنانی را که متعه می کنید، واجب است مهر آنان را بپردازید و گناهی بر شما نیست در آنچه پس از تعیین مهر با یکدیگر توافق کرده اید. خداوند دانا و حکیم است.

ابن کثیر در کتاب تفسیرش مینویسد:

به عموم این آیه، بر جواز نکاح متعه استدلال شده است. بیشک، متعه در ابتدای اسلام مشروع بوده و پس از آن نسخ شده است. شافعی و طایفهای از علما معتقدند: متعه مباح بود، سپس نسخ، دوباره مباح و سرانجام برای همیشه نسخ شد. برخی به نسخ بیش از دو بار معتقدند. جمعی نیز گفتهاند که اول مباح بود و سپس برای همیشه نسخ شد. عبدالله بن عباس و جماعتی از صحابه معتقدند که در حال ضرورت، حلال است و از امام احمد بن حنبل نیز روایتی مبنی بر حلیت در حال ضرورت نقل شده است.

ابن عباس، اُبی بن کعب و سعید بن جبیر این آیه را به این نحو می خواندند: «فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ إِلى أَجَلٍ مُسَمًّى فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً» (۱)طبری

۱- تفسیر القرآن العظیم، ج۱، ص۴۷۴. ترجمه این نوع قرائت بدین ترتیب است: «زنانی را که برای مدت معینی متعه کردهاید واجب است که مهریه آنان را بپردازید» . مجاهد نیز معتقد است این آیه در حلیت و جواز نکاح متعه نازل شده است.

ص: ۸۲

در تفسیرش به نقل از مجاهد، نزول این آیه را در مورد نکاح موقت میداند و از ابونضره چنین نقل میکند:

از ابن عباس درباره نکاح موقت پرسیدم. گفت: «آیا سوره نساء را نخوانده ای؟» گفتم: «آری» . گفت: «آیا آیه «فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ إِلی أَجَلٍ مُسَمًّی فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِیضَهً» را نخواندهای؟» گفتم: «به این گونه که تو می خوانی نخواندهام؛ وگرنه از تو نمیپرسیدم» . گفت: «آیه این گونه است» . در روایت دیگری سه بار سوگند خورد که آیه را خداوند این گونه نازل کرده است. حکم گفت: علی (علیه السلام) میفرمود: «اگر عمر از نکاح موقت نهی نکرده بود، جز فرد شقی و بدبخت، کسی مرتکب زنا نمی شد» . (۱)

گروهی از صحابه نیز نکاح موقت را حلال میدانند. قرطبی در تفسیرش نوشته است: «ابوبکر طرطوسی گفت: نکاح موقت را عمران بن حصین و ابن عباس و بعضی از صحابه و جماعتی از اهل بیت (علیهم السلام) جایز میدانند» . (۲)

روایات فراوانی در کتابهای اهل تسنن از صحاح و غیر آن، بر حلیت نکاح موقت دلالت دارد که به برخی از آنها اشاره میکنیم:

مسلم به سند خودش از عطاء روایت میکند:

جابر بن عبدالله برای مناسک عمره به مکه آمد. به دیدار او رفتیم و مردم از او مسائل گوناگونی پرسیدند. سخن از حکم نکاح موقت پیش آمد. جابر گفت: «ما در زمان رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و در خلافت ابوبکر و عمر متعه می کردیم» .

در روایت دیگری مسلم از جابر بن عبدالله انصاری نقل میکند:

ما در زمان حیات پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) و خلافت ابوبکر با مقداری از خرما یا آرد، زنان

۱- تفسیر طبری، ج۵، ص۹.

۲- تفسیر قرطبی، ج۵، ص۱۳۳.

ص: ۸۳

را متعه میکردیم تا اینکه عمر در زمان خلافتش در پیشامدی که مربوط به عمرو بن حریث بود از نکاح موقت نهی کرد. (۱)

در روایت دیگری، مسلم نیشابوری به سندش از ابونضره نقل میکند:

نزد جابر بن عبـدالله انصاری بودم که شخصـی آمـد و گفت: «عبـدالله بن عباس و عبدالله بن زبیر در مسـئله نکاح موقت و عمره تمتع اختلاف کردند» . جابر گفت: «ما در زمان رسول خدا (صـلی الله علیه و آله) هر دو را انجام دادیم تا اینکه عمر به خلافت رسید و از آنها نهی کرد. بنابراین دیگر انجام ندادیم» . (۲)

روایـات دیگری نیز در کتب دیگر اهـل تسـنن دربـاره این موضوع وجود دارد که همگی حکایت از حلیت آن در عهـد رسول خـدا (صلی الله علیه و آله) و خلافت ابوبکر و مدتی از خلافت عمر دارد و شخصِ خلیفه دوم بوده که آن را حرام کرده است. (۳)

«بیهقی» در کتاب «السـنن الکبری» و «طحاوی» در کتاب «شرح معانی الآثار» و در غیر این دو کتاب، عبارت زیر را از خلیفه دوم نقل کردهاند:

متعتان کانتا علی عهد رسول الله و أنا انهی عنهما و اعاقب علیهما. (۴)

دو متعه در زمان رسول خدا بود که من از آنها نهی میکنم و فاعلش را مجازات مینمایم.

سیوطی از دانشمندان بنام اهل تسنن در کتاب تاریخ خلفا و ابوهلال

۱- صحیح مسلم، ج۲، ص۱۰۲۳.

۲- صحیح مسلم، ج۲، ص۱۰۲۵.

۳- ر. ک: مسند احمد بن حنبل، ج۳، ص ۳۸۰ و ج۴، صص۴۲۹ و۴۳۸؛ المصنف، عبدالرزاق، ج۷، صص۴۹۷ و۴۹۹.

۴- السنن الکبری، ج۷، ص۲۰۶؛ شرح معانی الآثار، ج۲، صص۱۴۴ و۱۴۶؛ کتاب السنن، سعید بن منصور، ص۲۵۲؛ مسند احمد بن حنبل، ج۱، ص۵۲.

ص: ۸۴

عسکری در کتاب الاوائل و غیر این دو تصریح کرده‌اند که عمر بن خطاب نخستین کسی بود که نکاح موقت را حرام کرد. (۱)

در خور توجه است که در نکاح موقت نیز باید مهریه معین شود، و اذن ولی در نکاح با دختر باکره شرط است. زن نیز پس از پایان مدت، باید عدّه نگاه دارد. برای آگاهی بیشتر از احکام ازدواج موقت می توان به مصادر فقهی امامیه مراجعه کرد.

۱- الاوائل، ج ۱، ص ۲۴۰.

ص: ۸۵

حکم عزل در جماع

اشاره

شعبی میگوید: «رافضیان همانند یهودیان، عزل را در جماع با کنیزان روا نمی شمارند» .

این گفتار شعبی نیز تهمتی بر شیعه است؛ زیرا شیعه، عزل را درباره کنیزان جایز میدانند. ولی در زنان حُرّه، عده‌ای به جواز عزل فتوا داده اند. البته به شرط اینکه با اذن زن همراه باشد و جمعی نیز آن را مکروه دانسته اند. کتابهای فقهی شیعه بر این مطلب گواه است که به برخی از این فتواها از علمای امامیه اشاره میکنیم:

«شیخ طوسی» در کتاب «مبسوط» مینویسد:

عزل به بیرون ریختن منی در هنگام نزدیکی گفته میشود. اگر مردی با کنیزش یا کنیزی که زوجه اوست نزدیکی کند، عزل در این صورت اشکال ندارد و نیازی به اجازه آن کنیز نیست. اما عزل در زنان حرّه، با اذن آنان جایز، و بدون اذن آنان دو وجه دارد: از برخی از روایات استفاده می شود که عزل نکند؛ زیرا برای عزل، کفاره ذکر شده است و وجه دیگر، کراهت آن است. (۱)

۱- کتاب المبسوط، ج۴، ص۲۶۶.

ص: ۸۶

«محقق حلی» در کتاب «شرایع الاسلام» مینویسد:

اگر زن آزاد عزل را در هنگام عقد نکاح شرط نکرده باشد و اجازه ندهد، برخی از فقها به حرمت آن و وجوب پرداخت ده دینار دیه فتوا دادهاند و برخی آن را مکروه دانستهاند؛ هرچند دیه را واجب میدانند. این قول به واقع شبیهتر است. (۱)

«فاضل ابی» در «کشف الرموز» نوشته است:

شیخ مفید عزل را در جماع با زن آزاد، حرام، و بر آن ده دینار دیه واجب دانسته است و شیخ طوسی در کتاب نکاح آن را مکروه شمرده، و سلار نیز از او متابعت کرده است. شیخ طوسی در کتاب دیات به سبب وجود روایات، به وجوب دیه فتوا داده است. این فتوا را ابوصلاح حلبی اختیار کرده و به کراهت عزل و عدم وجوب دیه معتقد شده است. دلیل وی اصل عدم وجوب دیه می باشد و دلیل بدی نیست؛ زیرا قاعده این است که مال مسلمان حفظ شود و با مسئله ای اختلافی به ضرر او حکم نشود. این فتوا با روایتی که صدوق از محمد بن مسلم نقل کرده است، تأیید میشود. محمد بن مسلم از امام محمد باقر (علیه السلام) پرسید: «حکم عزل چیست» ؟ امام فرمود: «مرد، مالک منی خود است، هرگونه بخواهد عمل کند» . (۲)

«شهید ثانی» در کتاب «مسالک الافهام» پس از تعریف عزل و اشاره به اختلاف در حکم مسئله، مینویسد:

بیشتر فقها و از جمله آنان، محقق حلی صاحب شرایع الاسلام، عزل را مکروه میدانند و به اصل اباحه و به روایت صحیح محمد بن مسلم استدلال میکنند

۱- شرایع الاسلام، ج۲، ص ۲۷۰.

۲- کشف الرموز، ج۲، ص۱۰۷.

ص: ۸۷

که از امام صادق (علیه السلام) از حکم عزل پرسید. امام فرمود: «به اختیار مرد است؛ هرکاری را که بخواهد میتواند انجام بدهد» و برای اثبات کراهت، به روایت صحیح دیگری که از محمد بن مسلم به نقل از امام محمد باقر

یا امام صادق (علیه السلام) رسیده و درباره عزل پرسیده شده است، استناد می کند که فرمود: «در جماع با کنیز اشکال ندارد، ولی در جماع با زن حرّه، مکروه میدانم؛ مگر اینکه وقت ازدواج با او شرط کرده باشد» . در روایت دیگری نیز آمده است: «مگر اینکه زن به عزل، راضی باشد یا مرد در وقت نکاح با او، عزل را شرط کرده باشد» .

شیخ طوسی و شیخ مفید و جماعتی دیگر، عزل را حرام میدانند؛ به دلیل روایتی که از پیامبر (صلی الله علیه و آله) در نهی از عزل، مگر با اذن زوجه، رسیده، و در روایت دیگری از آن حضرت، آن را کشتن فرزند در پنهان دانسته است.

افزون بر این دو روایت، عزل با حکمت نکاح که تولید نسل است، منافات دارد. پس مخالف غرض شارع از تشریع نکاح میباشد. (۱)

این، گوشه ای از دیدگاه فقهای امامیه بود که با روایاتی که علمای اهل تسنن نقل کردهاند، مطابقت داشت. اکنون برخی از روایات اهل سنت را در این باره نقل میکنیم:

بخاری و مسلم در «صحیح» هایشان و نیز دیگران از جابر بن عبدالله انصاری نقل میکنند که ما در زمان پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) و هنگامی که نزول قرآن به پایان نرسیده بود، عزل میکردیم. (۲)

مسلم در روایت دیگری از جابر نقل میکند که ما در زمان پیامبر (صلی الله علیه و آله) عزل

۱- مسالك الافهام، ج۴، ص۶۴.

۲- ر. ك: صحیح بخاری، ج۳، ص۱۶۷۶؛ صحیح مسلم، ج۲، ص۱۰۶۵.

ص: ۸۸

میکردیم و خبرش به پیامبر (صلی الله علیه و آله) رسید، ولی ما را از این کار نهی نکرد. (۱)

ابن ماجه قزوینی در سنن و احمد بن حنبل در مسند و بیهقی در السنن الکبری و غیر اینان با اسانیدی که دارند از عمر بن خطاب نقل کردند که پیامبر (صلی الله علیه و آله) از عزل در جماع با حرّه، بدون رضایت او نهی کرد. (۲)

به هرحال، بیشتر فقهای اهل سنت و پیشوایان مذاهب چهارگانه به این مضمون فتوا دادهاند؛ مثلاً مالک در این باره میگوید:

عزل از زن حرّه، بدون رضایت او جایز نیست. ولی عزل از کنیز خودش اشکال ندارد. همچنین از کنیزی که در ملک دیگران است، بدون رضایت صاحبانش، عزل نکند. (۳)

ابن قدامه در مغنی نوشته است:

عزل از کنیز، بدون اذنش جایز است و بر این مطلب، احمد بن حنبل نیز تصریح کرده و این فتوای مالک و ابوحنیفه و شافعی است؛ زیرا بر کنیز، حقی در وطی و فرزند نیست و از اینرو نمی تواند مطالبه رجوع و قسمت کردن شب ها را با دیگر همسرانش از شوهر بخواهد. چنین فردی به اولویت حق ندارد تا شوهرش را از عزل منع کند. اما از زن حرّه بدون اذن او عزل نکند. (۴)

بیهقی در سنن کبری و ابن ابیشیبه در المصنف، فتوای فوق را مطابق با فتوای عطا دانستهاند. ولی ابن ابی شیبه، آن را فتوای سعید بن جبیر و ابراهیم

۱- صحیح مسلم، ج ۲، ص ۱۰۶۵.
۲- سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۶۲۰؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۳۱؛ السنن الکبری، ج ۷، ص ۲۳۱.
۳- الموطأ، ص ۳۱۸.
۴- المغنی، ج ۸، ص ۱۳۴.

ص: ۸۹

تمیمی و عمرو بن مره نیز دانسته است. (۱)

اگر در اقوال برخی از صحابه و علمای اهل تسنن بنگریم، میبینیم که آنان یا از عزل، نهی میکرده اند یا آن را مکروه میدانستهاند. از جمله بیهقی در سنن کبری از زُهری از سالم بن عبدالله، نهی عمر و عبدالله بن عمر را از عزل نقل کرده است. (۲)

ابن ابی شیبه در کتاب مصنف، به سند خود از میمون بن مهران نقل می کند که عبدالله بن عمر برای یکی از پسرانش کنیزکی خرید. مدتی گذشت و او باردار نشد. از پسرش پرسید که چرا آبستن نمی شوی؟ مگر عزل میکنی؟ اگر بدانم چنین کاری را انجام میدهی، تو را کتک میزنم!

از ابی امامه هم نقل میکند که تصور نمیکنم مسلمانی این کار را انجام بدهد و سالم، [نام یک راوی است] آن را کشتن فرزند در خفا می داند. (۳)

ابن قدامه در مغنی می نویسد:

کراهت عزل از عمر و علی و ابن مسعود و ابوبکر روایت شده است؛ زیرا با عزل، نسل انسان رو به کاهش می گذارد و لذت زن از عمل جنسی قطع می شود. (۴)

البته برخی نیز قائل به حرمت عزل میباشند. ابن قیم مینویسد: «طایفهای از اصحاب احمد حنبل و عده ای دیگر، هر نوع عزلی را حرام می دانند» . (۵)از

۱- السنن الکبری، ج۷، ص۲۳۱؛ المصنف، ج۳، صص۵۱۳، ۵۰۳و۵۰۴.

۲- السنن الکبری، ج۷، ص ۲۳۱.

۳- المصنف، ج۳، ص۵۰۳.

۴- المغنی، ج۸، ص۱۳۳.

۵- حاشیه ابن قیم بر سنن ابی داود، ج۶، ص۱۵۲.

ص: ۹۰

سوی دیگر، صنعانی در کتاب سبل السلام مینویسد: «گفتار پیامبر (صلی الله علیه و آله) که آن را نوعی کشتن فرزند در خفا میداند، بر حرمت این عمل دلالت دارد و ابن حزم اندلسی نیز به حرام بودنش قاطع است» . (۱)

پرسشی بی پاسخ

چگونه شعبی و ابن تیمیه، رافضیان را در عدم عزل شبیه یهود می دانند؛ با اینکه امامیه به حرمت عزل قائل نیستند؟ آیا عمر، پسرش، عثمان، دیگر صحابه و تابعان و علمای اهل تسنن که عزل را حرام می دانند، شباهتی به یهود ندارند؟

۱- سبل السلام، ج۳، ص۳۰۵. ر. ك: المحلی، ابـن حزم، ج۱، ص۷۱ که مؤلـف در این کتـاب، نظرات و اقـوال و افعـال برخی از کسانی که عزل را حرام میدانند، به تفصیل ذکر کرده است.

ص: ۹۱

حکم مارماهی و خرگوش و طحال از نظر شیعه

او درباره این موضوع گفته است: «رافضیان همانند یهودیان، گوشت ماهی جِرّی و مارماهی و خرگوش و طحال را حرام می دانند» .

البته بایـد دانست که امـامیه، خوردن خبـائث و ناپاکی ها را حرام می داننـد؛ زیرا خداونـد آنها را حرام کرده و فرموده است: وَ یُحِلُّ لَهُمُ الطَّیِّباتِ وَ یُحَرِّمُ عَلَیْهِمُ الْخَبائِثَ) ؛ «اشیای پاکیزه را برای آنان حلال می شمرد و ناپاکی ها را تحریم می کند» . (اعراف: ۱۵۷)

چیزهای پلید، بسیارند و شیعیان، هیچ نسبتی با یهودیان که ناپاکی را مصرف میکنند، ندارند. حرمت طحال یا سپرز، به سبب این است که محل ساختن خون است و خون در شریعت اسلام از ناپاکی شمرده شده است. مارماهی و جرّی نیز شبیه به مار هستند. خرگوش از حیوانات مسخ شده و دارای دندان نیش است؛ ازاین رو حرام است.

اهل تسنن، روایاتی را نقل کردهاند که از آنها حرمت این امور استفاده می شود که به برخی از آنها اشاره میکنیم:

عبدالرزاق در کتاب مصنف، به سند خود از جعفر بن محمد (علیه السلام) از پدرش نقل میکند که پیامبر (صلی الله علیه و آله) طحال را ناخوش داشت و نمیخورد. وی از

ص: ۹۲

خلاس بن عمرو نقل میکند که علی (علیه السلام) از گوسفند، طحالش را و از ماهیان، مارماهی را و از پرندگان، هر چنگال داری را مکروه میداشت.

از عطف کردن پرنده چنگال دار بر جرّی و طحال، معلوم میشود که کراهت در این حدیث، کراهت تحریمی است نه تنزیهی. عبدالرزاق به سند خود از محمد بن اسحاق نقل میکند که به ابوجعفر محمد بن علی (علیه السلام) گفتم:

به من خبر دادهاند که علی (علیه السلام) از گوشت مارماهی و طحال اجتناب میکرد و به خانهای که در آن، صورت و تمثالی بود، داخل نمی شد، علتش چه بوده است؟

ابوجعفر (علیه السلام) فرمود: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) طحال را پلید میدانست و نمی خورد و می فرمود: محل خون سازی و اجتماع خون است؛ از اینرو علی (علیه السلام) آن را نمی خورد. پیامبر (صلی الله علیه و آله) به اتاق یا خانهای که در آن صورت بود وارد نمی شد. اما جریث (مارماهی) از ماهیانی است که اهل کتاب آن را نمیخورند. (۱)

ابن ابیشیبه در مصنفش با سند خود به ابوجعفر (علیه السلام) از علی بن ابی طالب (علیه السلام) نقل میکند که ایشان، جریث و طحال را نمیخورد و می فرمود: «طحال، لقمه و غذای شیطان است» . (۲)

ابن حجر در فتح الباری مینویسد:

ابن حبیب از مالکیه گفته است: «من جرّی را مکروه میدارم؛ زیرا آن را از حیوانات مسخ شده، شمردهاند» . ازهری نیز گفته است: «جریث نوعی ماهی است که به مارها شباهت دارد» . همچنین گفته شده که نوعی ماهی است که فلس و پولک ندارد که به آن مارماهی نیز میگویند.

۱- المصنف عبدالرزاق، ج۴، صص۵۳۶ و۵۳۷.

۲- المصنف، ابن ابی شیبه، ج۵، ص۱۲۵.

ص: ۹۳

بنابراین با استفاده از روایات اهل تسنن ثابت می شود که امیرمؤمنان علی بن ابی طالب (علیه السلام) خوردن طحال و جرّی را مکروه می دانسته است و برخی از مالکیه نیز همین عقیده را داشته اند. پس شیعه در تحریم آنها فتوایی بدون دلیل نداده است.

بعضی از صحابه و تابعان نیز گوشت خرگوش را حرام دانستهاند. قرطبی در این باره مینویسد:

بیشتر علمای اهل تسنن، از متقدم و متأخر، خوردن گوشت خرگوش را جایز دانستهاند. اما از عبدالله بن عمرو بن عاص، حرمتش، و از ابن ابی لیلی کراهتش حکایت شده است. (۱)

ابوداود در سنن، از عبدالله بن عمرو چنین نقل میکند: «نزد رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بودیم. خرگوشی برای او آوردند. ولی پیامبر (صلی الله علیه و آله) از آن نخورد و از خوردنش نهی ننمود. و بر آن بود که خرگوش حیض میبیند» . (۲)

ترمذی هم در سنن خود مینویسد:

بیشتر اهل علم، در خوردن گوشت خرگوش، حرمتی نمیبینند. ولی برخی از اهل علم، خوردن گوشتش را مکروه میشمارند و میگویند خرگوش خون می بیند. (۳)

ابن حجر در فتح الباری مینویسد: «رافعی، حرمت گوشت خرگوش را از ابوحنیفه حکایت کرد. ولی نووی نوشته است که رافعی در نقل حرمت از

۱- المصنف، ص۱۱۷. کراهت گوشت خرگوش از عکرمه نیز نقل شده و ابن حجر در فتح الباری، ج۹، ص۵۴۴کراهتش را از عبدالله بن عمربن خطاب و عکرمه و ابن ابی لیلی نیز نقل کرده است.
۲- سنن ابی داود، ج۳، ص۳۵۲؛ السنن الکبری، ج۹، ص۳۲۱؛ تفسیر قرطبی، ج۷، ص۱۲۳.
۳- سنن ترمذی، ج۴، ص۲۵۱.

ص: ۹۴

ابوحنیفه اشتباه کرده است» . (۱)

به هر ترتیب، روایات اهل تسنن بر این نکته اتفاق دارند که پیامبر (صلی الله علیه و آله) گوشت خرگوش را نخورد، ولی از خوردن آن نیز نهی نکرد. پس اگر شیعیان، گوشت این حیوان را نمی خورند، به پیامبر (صلی الله علیه و آله) اقتدا کردهاند و گناهی از آنان سر نزده است.

افزون بر این، اهل تسنن از پیامبر (صلی الله علیه و آله) نقل کرده انـد که آن حضرت، هر حیوان دارای دندان نیش را حرام کرد و بدون شبهه، خرگوش از این گونه حیوانات است.

مسلم در صحیح خود به سندی که به ابن عباس میرسد، نهی پیامبر (صلی الله علیه و آله) را از خوردن هر حیوان درنده صاحب نیش و هر پرنده دارای چنگال نقل کرده است. (۲)بخاری و مسلم به سند خود از ابوثعلبه نقل کرده اند که پیامبر (صلی الله علیه و آله) از خوردن گوشت هر حیوان درنـده دارای دنـدانهای نیش نهی کرد. (۳)این نهی را مالـک بن انس در موطأ، ابن مـاجه و نسـائی در سننشان، ابن حبان در صحیحش و بیهقی در السنن الکبری با سندی که به ابوهریره دارند، نقل کردهاند.

ترمذی نیز این حدیث را حسن شمرده، و اهل علم از اصحاب پیامبر (صلی الله علیه و آله) و غیر آنان را بر آن عامل دانسته، و آن را نظریه عبدالله بن مبارک، شافعی، احمد بن حنبل و اسحاق بن راهویه معرفی کرده است. (۴)

۱- فتح الباری، ج۹، ص۵۴۴.

۲- صحیح مسلم، ج۳، صص۱۵۳۳ و ۱۵۳۴.

۳- صحیح بخاری، ج۵، صص۱۷۷۷ و ۱۸۴۴؛ صحیح مسلم، ج۳، صص۱۵۳۳ و ۱۵۳۴.

۴- الموطأ، ص۲۵۷؛ سنن نسائی، ج۷، ص۲۲۸؛ سنن ابن ماجه، ج۳، ص۱۰۷۷؛ صحیح ابن حبان، ج۱۲، ص۸۴؛ السنن الکبری، ج۹، ص۳۱۵؛ سنن ترمذی، ج۴، ص۷۴.

ص: ۹۵

عدم جواز مسح بر روی کفش

او گفته است: «رافضیان همانند یهود، مسح بر کفش را جایز نمی دانند» .

روشن است که بسیاری از بدعتها را حتی یهود هم نمیشناسد. بلکه برخی از مسلمانان، اساس آن بدعت را به وجود آورده اند؛ مانند مسح بر چکمه یا نماز تراویح و غیر اینها. در واقع اگر کسی به جواز این امور معتقد نباشد، او شبیه یهود نیست؛ زیرا شباهت، در امور وجودی و افعال است، نه در امور عدمی؛ زیرا امور عدمی بسیار زیاد و از شماره بیرون اند.

کسی که مسح بر کفش را به جای مسح بر پوست پا در وضو جایز می داند، او باید دلیل اقامه کند؛ زیرا این کار خلاف صریح آیه قرآن است که می فرماید:

(یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِذا قُمْتُمْ إِلَی الصَّلاهِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَکُمْ وَ أَیْدِیَکُمْ إِلَی الْمَرافِقِ وَ امْسَحُوا بِرُؤُسِکُمْ وَ أَرْجُلَکُمْ إِلَی الْکَعْبَیْنِ) (مائده: ۶)

ای کسانی که ایمان آورده اید! هنگامی که برای نماز برمی خیزید، صورت و دست ها را تا آرنج بشویید و سر و پاها را تا برآمدگی روی پا مسح کنید.

از این گذشته، برخی از صحابه مانند ابن عباس، مسح بر خُفین را جایز نمیدانند. کاشانی در بدائع الصنائع مینویسد:

ص: ۹۶

مسح بر خفین را بیشتر فقها و بیشتر صحابه جایز میدانند؛ مگر اندکی از آنان. از ابن عباس، عدم جواز آن نقل شده است. عدم جواز، فتوای رافضیان است. مالک این کار را برای مسافر، جایز دانسته نه برای حاضر. از ابن عباس پرسیدند آیا پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) بر خفین مسح کرد؟ گفت: «به خدا سوگند! پس از نزول سوره مائده، پیامبر (صلی الله علیه و آله) بر خفین مسح نکرد. اگر من در بیابان بر پشت الاغی مسح کنم، این کار را از مسح بر چکمه محبوبتر می دانم» . در روایتی دیگر نیز گفته است: «مسح کردن بر پوست الاغ، نزد من محبوب تر از مسح بر کفش است» . (۱)

۱- بدائع الصنائع، ج۱، ص۷.

ص: ۹۷

حکم لحد از نظر شیعه

شعبی گفته است: «یهود برای قبرها لحد نمیگذارند و رافضیان نیز این گونه اند؛ درحالی که برای پیامبرلحد کنده شد» .

«لحد» عبارت است از شکافتن دیوار طرف قبله قبر برای نهادن میت در آن. « شق » نیز به گود کردن کف قبر به اندازه ای که میت را در آن بگذارند، گفته میشود. درست کردن لحد برای قبر، نزد شیعه و سنی مستحب است و در این باره احادیثی وارد شده است:

«عامر بن سعد بن ابیوقاص» میگوید:

پدرم در مرضی که مرگش در آن اتفاق افتاد، گفت: برای من لحد بسازید؛ یعنی دیوار قبر را بشکافید و مرا در آن قرار دهید و آن را با خشت ببندید؛ همان گونه که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) دفن شد. (۱)

احمد بن حنبل در مسند خود به سندی که به عایشه و ابن عمر می رسد، از آنان نقل کرد که در قبر پیامبر (صلی الله علیه و آله) لحد درست کردند. نووی در شرح صحیح مسلم پس از نقل روایت سعد وقاص نوشت: «این روایت بر

۱- صحیح مسلم، ج۲، ص۶۶۵.

ص: ۹۸

استحباب لحد و پوشاندن آن با خشت دلالت دارد و این عمل به اتفاق صحابه برای رسول خدا (صلی الله علیه و آله) انجام شده است» . (۱)

محقق حلی در کتاب معتبر مینویسد:

مستحب است که برای قبر، لحد گذاشته شود. شیخ مفید و شیخ طوسی و شیخ صدوق، لحد را این گونه معنا کردهاند: «وقتی که گورکن به اندازه کافی قبر را کند، در طرف قبله قبر به اندازهای که یک فرد بتواند بنشیند، دیوار را بشکافد» .

استحباب لحد به سبب روایتی است که اهل سنت از پیامبر (صلی الله علیه و آله) نقل کرده اند: «اللحد لنا و الشق لغیرنا» . از طریق امامیه هم روایتی است که حلبی از امام صادق (علیه السلام) نقل کرده است: «ابوطلحه در قبر پیامبر (صلی الله علیه و آله) لحد کند» . (۲)

«سیدعلی طباطبایی» در کتاب ریاض المسائل، پس از ذکر آنچه از کتاب معتبر در تعریف لحد نقل کردیم و نقل دو روایت گذشته، بر استحباب آن ادعای اجماع می کند و به اجماع از کتاب خلاف شیخ طوسی و غنیه ابن زهره و تذکره العلمای علامه حلی نیز اشاره می کند. (۳)

علامه حلی در این باره مینویسد:

مستحب است که برای قبر، لحد درست کنند؛ به این معنا که وقتی گورکن به اندازه کافی قبر را کند، در طرف قبله قبر به اندازهای که یک فرد بتواند بنشیند، دیوار را بشکافد. لحد بهتر از شق است؛ شق آن است که در کف قبر، مانند جوی آب درآورند و میت را در آن نهند و روی آن را با چیزی بپوشانند. علمای

۱- سنن ابی داود، ج۳، ص۲۱۳؛ سنن الترمذی، ج۳، ص۳۶۳؛ سنن ابن ماجه، ج۱، ص۴۹۶؛ سنن النسائی، ج۴، ص۳۸۴.
۲- المعتبر، ج۱، ص۲۹۶.
۳- ریاض المسائل، ج۱، ص۳۵۹.

ص: ۹۹

ما به استحباب لحد فتوا دادهاند و شافعی و بیشتر اهل علم نیز همین فتوا را دارند. دلیلش روایت ابن عباس از پیامبر (صلی الله علیه و آله) است که فرمود: « اللحد لنا و الشق لغیرنا » . از طریق امامیه نیز قول امام صادق (علیه السلام) است که فرمود: «ابوطلحه در قبر پیامبر (صلی الله علیه و آله) لحد کند» . (۱)

فتواها و نظریه های دیگر علمای شیعه را نیز با مراجعه به کتاب هایشان میتوان دید که همگی بر استحباب لحد در قبر، اتفاق نظر دارند. اساساً این مسئله جزء مسائلی است که چندین تن از فقها بر آن ادعای اجماع کردهاند. به هر حال، جای تعجب است که مینویسند شیعیان برای مردگانشان در قبر لحد نمیسازند. از گفتار زشت، و دروغ بستن از روی بیحیایی و بیتقوایی، به خدا پناه می بریم.

۱- تذکره العلماء، ج۲، ص۸۹.

ص: ۱۰۰

گذاشتن «جریدتین» در کفن میت

شعبی می گوید: «رافضیان همانند یهودیان، شاخه تر درخت خرما را در کفن مردگانشان می گذارند» .

گذاشتن جریده و دو چوب تر از درخت خرما یا انار یا غیر آن در کفن میت از مستحباتی است که روایاتی معتبر از طریق شیعه و سنی بر آن دلالت دارد و در این کار به پیامبر خد (صلی الله علیه و آله) اقتدا میشود.

بخاری و مسلم در صحیحشان و نیز دیگران با اسانید خود از عبدالله بن عباس روایت کردهاند:

هنگامی که پیامبر (صلی الله علیه و آله) از کنار دو قبر می گذشت که صاحبانشان عذاب می شدند، فرمود: «این دو، بر گناه کبیره عذاب نمیشوند. بلکه یکی خود را از ترشحات ادرار محافظت نمیکرد و دیگری بین مردم سخن چینی می نمود» . آن گاه پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) شاخه تری را گرفت، دو نصف نمود و هرکدام را در قبری فرو کرد. از علت کار پرسیدند. حضرت فرمود: «امید است تا این چوبها که رطوبت دارند، در عذابشان تخفیف حاصل شود» . (۱)

۱- صحیح بخاری، ج۱، صص۹۱و ۴۰۴؛ صحیح مسلم، ج۴، ص۲۳۰۷.

ص: ۱۰۱

نسائی در سنن و ابن حبان در صحیح خود از ابوهریره چنین نقل می کنند:

با پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) میرفتیم و به دو قبر رسیدیم. پیامبر (صلی الله علیه و آله) ایستاد، ما هم ایستادیم. رنگ پیامبر (صلی الله علیه و آله) شروع به تغییر کرد؛ به گونهای که آستین پیراهنش میلرزید. گفتیم: «ای رسول خدا (صلی الله علیه و آله) شما را چه میشود» ؟ فرمود: «آنچه را من میشنوم، نمیشنوید» ؟ گفتیم: «چه چیزی را» ؟ فرمود: «این دو نفر در قبرهایشان برای گناهی کوچک عذاب میشوند» . گفتیم: «چه گناهی» ؟ فرمود: «یکی از آنها خود را از ترشحات ادرارش حفظ نمیکرد و دیگری مردم را با زبانش آزار میداد و بین آنان سخن چینی میکرد» . سپس دستور داد تا دو شاخه درخت خرما بیاورند و سپس در هر قبری شاخهای گذاشت. پرسیدیم: «اثری دارد» ؟ فرمود: «تا زمانی که مرطوب هستند، از عذابشان کاسته میشود» . (۱)

ابن عابدین پس از متذکر شدن استحباب گذاشتن یک چوب تر همراه میت، مینویسد: دلیل این مطلب روایتی است که پیامبر (صلی الله علیه و آله) یک شاخه تر را پس از دو نیم کردن، درون دو قبری که صاحبانش معذب بودند، نهاد و علت این کار را تخفیف یافتن عذاب آن دو نفر، مادامی که چوب تر است، بیان نمود؛ یعنی به برکت تسبیح گفتن آن دو چوب تر عذاب کاهش مییابد؛ زیرا تسبیح چوب تر، کاملتر از چوب خشک است؛ چون حیات اندکی در آن است. به همین علت، کندن گیاهان و علفهای سبز قبرستان مکروه است؛ هرچند که خودرو باشد و کسی مالک آنها نباشد. این کراهت به سبب حقی است که میت دارد و با کندن آنها از بین میرود. به دلیل این حدیث و برای پیروی از عمل رسول خدا (صلی الله علیه و آله) مستحب است که همراه میت، چوب

۱- سنن نسائی، ج۴، ص۱۰۶؛ صحیح، ابن حبان، ج۳، ص۱۰۶؛ السنن الکبری، بیهقی، ج۱، ص۶۶۳.

ص: ۱۰۲

تری گذاشته شود؛ به همین دلیل، جمعی از فقهای متأخر به استحباب گذاشتن چوبی تر یا گل همراه میت فتوا دادهاند. (۱)

ابن حجر در فتح الباری می نویسد:

بریـده بن حصـیب که از صـحابه پیامبر (صـلی الله علیه و آله) است، از این عمل آن حضـرت، الگو برداشت و وصـیت کرد تا هنگام مردنش دو شاخه تر در قبرش نهاده شود و او به پیروی سزاوارتر از دیگران است. (۲)

ابن سعد در الطبقات الکبری و ذهبی در سیر اعلام النبلاء نوشته اند:

حماد بن سلمه از عاصم احول نقل کرد که ابوالعالیه از صحابه پیامبر (صلی الله علیه و آله) به مورق عجلی وصیت کرد که دو شاخه خرما در قبرش بگـذارد. مورق گفت: «بریـده اسلمی نیز وصیت کرد تا دو شاخه از چوب خرما در قبرش گذاشـته شود. اما وقتی از دنیـا رفت، چوب خرمـا پیـدا نکردنـد، مگر در جوال الاـغی؛ زیرا نزدیـک خراسـان از دنیـا رفت. زمانی که او را در قبر گذاشـتند به همراهش چوبها را نیز در قبرش قرار دادند» . (۳)

نووی در شرح خود بر صحیح مسلم نوشته است:

بخاری در صـحیحش، وصـیت بریده بن حصـیب اسـلمی صـحابی را به گذاشتن دو چوب تر در قبرش روایت کرده است. او به مثل چنین کاری که از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) واقع شده، تبرک جسته است. (۴)

۱- حاشیه ابن عابدین بر کتاب رد المختار علی الدر المختار، ج۱، ص۲۴۵؛ حاشیه ابن عابدین بر مراقی الفلاح، ج۲، ص۴۱۵.
۲- فتح الباری، ج۱، ص۲۵۶.
۳- الطبقات الکبری، ج۷، ص۱۱۷؛ سیر اعلام النبلاء، ج۴، ص۲۱۳.
۴- شـرح النووی علی صـحیح مسلم، ج۳، ص۲۰۲؛ صحیح بخاری، ج۱، ص۴۰۴؛ ذهبی در سـیر اعلام النبلاء، ج۲، ص ۴۷۰ نیز این مطلب را نقل کرده است.

ص: ۱۰۳

از آنچه گذشت روشن میشود که نهادن دو شاخه تازه خرما در قبر سنت است و کسی که چنین کند، سنت پیامبر (صلی الله علیه و آله) را به جا آورده، و آنکه از چنین کاری رو برتابد، از سنت پیامبر (صلی الله علیه و آله) رو برتافته است.

ص: ۱۰۴

بهترین امت از نظر یهود، نصارا و شیعیان

شعبی، عالم متعصب سنی، در این باره گفته است: «سپس گفت: ای مالک! یهودیان و مسیحیان در یک ویژگی بر رافضیان برتری دارند. از یهودیان پرسیده شد: بهترین امت شما چه کسانی اند؟ جواب دادند: یاران موسی. از مسیحیان نیز پرسیده شد: بهترین امت شما چه کسانی اند؟ جواب دادند: حواریون عیسی. وقتی از رافضیان پرسیده شد که بدترین امت شما چه کسانی اند؟ جواب دادند: حواریون محمد (صلی الله علیه و آله) که مرادشان طلحه و زبیر است. به رافضیان امر شد تا برای یاران محمد (صلی الله علیه و آله) استغفار کنند. ولی رافضیان، آنان را سب و لعن کردند» .

اگر شعبی راست گفته باشد و کسی از رافضه (شیعه) ، طلحه و زبیر را شقی ترین امت پیامبر (صلی الله علیه و آله) شمرده باشد، این فرد از عوام و جاهلان رافضه بوده است نه از علمای آنان؛ زیرا شقی ترین مردم از امت پیامبر خاتم (صلی الله علیه و آله) ، عبدالرحمان بن ملجم مرادی قاتل امیرمؤمنان علی بن ابی طالب (علیه السلام) است؛ همان گونه که در روایات زیادی از شیعه و سنی به آن تصریح شده است که به نمونهای از این روایتها اشاره میکنیم:

ص: ۱۰۵

حاکم نیشابوری در مستدرک، بیهقی در السنن الکبری و دیگران از امیرمؤمنان (علیه السلام) نقل کرده اند که فرمود:

از پیامبر (صلی الله علیه و آله) راستگوی راست کردار شنیدم که فرمود: «به زودی ضربت شمشیری بر اینجا و اینجا فرو آید و به شقیقههایش اشاره کرد؛ طوری که خون بر صورتت جاری شود و محاسنت را فراگیرد. فاعل این کار، شقی ترین افراد این امت است؛ همان گونه که پی کننده ناقه صالح، شقی ترین فرد طایفه ثمود بود» . (۱)

احمد بن حنبل، ابویعلی، هیثمی، بزّار و دیگران از عبدالله بن سبیع نقل کرده اند که گفت: «از علی (علیه السلام) شنیدم که میفرمود: این ریشها به خون سرم رنگین خواهد شد. شقیترین امت منتظر چیست؟ !»

ابن ابی شیبه در مصنفش به سندی که از عبیده دارد، نقل میکند که علی (علیه السلام) میفرمود:

چه چیزی شقیترین امت را مانع شده از اینکه بیاید و مرا به قتل برساند. خدایا! از این امت خسته شدم و آنان نیز از من خسته شدهاند. مرا از دست آنان و ایشان را از دست من راحت کن. (۲)

۱- المستدرک، ج۳، ص۱۱۳؛ السنن الکبری، ج۸، ص۵۸. حاکم نیشابوری در ذیل حدیث نوشته است: این حدیث از شرایطی که بخاری و مسلم در صحت خبر لازم میدانند برخوردار است. ولی آن را در کتاب خود نیاوردهاند. ذهبی نیز در ذیل حدیث، نقد و ایرادی ننوشته است. هیثمی در مجمع الزوائد، ج۹، ص۱۳۷می نویسد: «طبرانی این حدیث را روایت کرده و سند آن، حسن است» . این روایت همچنین در المعجم الکبیر طبرانی، ج۱، ص۱۰۶ نیز آمده است.

۲- مجمع الزوائد، هیثمی، ج۹، ص۱۳۷. وی می گوید این روایت را احمد و ابویعلی نقل کرده اند و سندش صحیح است، غیر از عبدالله بن سبیع که او ثقه میباشد. بزار نیز با سند حسن در مسندش، ج۳، ص۹۲، این مطلب را نقل کرده است.

در روایات شیعی نیز به این مطلب تصریح شده است که به نمونه هایی اشاره می کنیم:

شیخ حر عاملی در کتاب وسائل الشیعه از علل الشرائع صدوق با سندی که به اصبغ بن نباته می رسد، چنین نقل میکند:

به امیرمؤمنان (علیه السلام) گفتم: «چه چیزی مانع شما از رنگ کردن محاسنتان می شود، درحالی که پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) نیز ریشش را رنگ می کرد» . امام فرمود: «منتظرم شقیترین این امت، آن را با خون سرم رنگین کند. این عهد و پیمانی است که حبیبم رسول خدا (صلی الله علیه و آله) مرا از آن خبر داده است» . (۱)

شیخ مفید در کتاب ارشاد با سندش از ابوالطفیل عامر بن وائله نقل می کند:

امیرمؤمنان (علیه السلام) مردم را برای بیعت گرفتن جمع کرد. عبدالرحمان بن ملجم مرادی نزد آن حضرت آمد. ولی حضرت تا دو یا سه بار، او را رد کرد و سپس با او بیعت کرد. در هنگام بیعت کردنش فرمود: «چه چیزی مانع شقیترین این امت شده! به آن خدایی که جان من در دست اوست، هرآینه این محاسنم را از خون سرم رنگین میکنی» . آن گاه حضرت دست بر سر و محاسنش گذاشت. وقتی ابن ملجم رفت، امیر مؤمنان (علیه السلام) فرمود:

اشدد حیازیمک للموت

کمربندت را برای روبه رو شدن با مرگ محکم کن که مرگ تو را ملاقات خواهد کرد؛ از آمدن مرگ جزع و فزع به پا مکن، آن گاه که در آستان تو نزول میکند؛ همان گونه که روزگار تو را خنداند، روزی هم تو را می گریاند.

۱- وسائل الشیعه، ج۱، ص۴۰۱ و ج۲، ص۸۴؛ علل الشرائع، ج۱، ص۲۰۶.

ص: ۱۰۷

به هرحال در روایات شیعه، شقیترین افراد، ابن ملجم مرادی معرفی شده است و ما به همین اندازه اکتفا میکنیم. (۱)

آنچه گفتیم روایـات معتبر شـیعه و سـنی بود. امـا آیا این درست است که شـیعیان را براساس گفته کسـی که نزد آنان اعتبار نـدارد، محکوم کرد؟ دیگر آنکه آیـا بهتر نبود که شـعبی به جای این سؤال از رافضـیان بپرسـد که بهترین امت پیامبر (صـلی الله علیه و آله) کیست تا پاسخ آنان را بشنود؟

پاسـخ این پرسـش روشن است که رافضـیان، اهـل بیت پیـامبر اسـلام (صـلی الله علیه و آله) را بهترین خلق خـدا میداننـد. البته با این پاسـخ، شـعبی و یارانش نمی تواننـد بر شـیعه طعن و اشـکالی وارد کنند. ازاین رو برای تحریک احساسات اهل تسـنن علیه شـیعیان، سؤالش را آن گونه مطرح میکنـد تا به خواسـتهاش برسـد. به خداوند شـکایت میکنیم از گروهی که بر ما دروغ میبندند و سـپس به وسیله همان دروغ علیه ما استدلال میکنند و ما را محکوم میدانند.

اعتقاد شیعه درباره اصحاب پیامبر (ص)

اعتقاد شـیعیان درباره اصـحاب و یاران پیامبر خدا (ص) معتدل است و در آن، افراط و تفریطی دیده نمیشود؛ نه مانند حشویه اند که همه صـحابه را عادل می دانند و نه مانند برخی طوایف که همه را کافر می پندارند. بلکه شیعیان، صحابه را سه گروه میدانند؛ همان گونه که قرآن، آنان را سه دسته کرده است:

۱. گروه اول از صحابه، کسانی اند که خداوند متعال در کتابش آنان را مدح و ثنا گفته است:

۱- ارشاد مفید، ج۱، ص۱۱.

ص: ۱۰۸

وَ السَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهاجِرینَ وَ الْأَنْصارِ وَ الَّذینَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسانٍ رَضِیَ اللهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ وَ أَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْری تَحْتَهَا الْأَنْهارُ خالِدینَ فیها أَبَداً ذلِکَ الْفَوْزُ الْعَظیمُ (توبه: ۱۰۰)

پیشگامان نخستین از مهاجر و انصار و کسانی که به نیکی از آنان پیروی کردند، خداوند از آنان خشنود است و آنان [نیز] از او خشنود شدند و باغ های بهشتی برای آنان آماده ساخته که نهرها از پای درختانش جاری است، جاودانه در آن خواهند ماند و این است رستگاری و پیروزی بزرگ.

این گروه از اصحاب، پیشگامان نخستین از مهاجر و انصار و تابعان به احسان اند که از پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) پیروی کردند و با جان و مالشان در راه خدا و همراه با آن حضرت جهاد نمودند و کلام و آیین خدا را برتری دادند و کلام و آیین کافران را به زیر کشیدند.

ما معتقدیم که خداوند از این گروه راضی، و به آنان وعده بهشت داده است. بنابراین به ولایت و دوستی آنان پایبندیم و برایشان دعا می کنیم که پاداش آنان مضاعف، و مشمول رحمت و مغفرت خدا شوند. ازاین رو جایز نیست که مؤمنان در گناهانی که شاید از آنان (اصحاب) سر زده است، به بدی و مذمت یاد کنند یا مرتکب غیبت آنان شوند.

۲. گروه دوم از صحابه کسانی اند که خداوند به دنبال گروه اول در قرآن از آنان یاد می کند و می فرماید:

(وَ مِمَّنْ حَوْلَکُمْ مِنَ الْأَعْرابِ مُنافِقُونَ وَ مِنْ أَهْلِ الْمَدینَهِ مَرَدُوا عَلَی النِّفاقِ لا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ سَنُعَذِّبُهُمْ مَرَّتَیْنِ ثُمَّ یُرَدُّونَ إِلی عَذابٍ عَظیمٍ) (توبه:۱۰۱)

و از [میان] اعراب باده نشین که اطراف شما هستند، جمعی منافق اند و از اهل

ص: ۱۰۹

مدینه [نیز] گروهی سخت به نفاق پایبندند. تو آنها را نمی شناسی، ولی ما آنها را می شناسیم. به زودی آنها را دو بار مجازات می کنیم. سپس به سوی مجازات بزرگی [در قیامت] فرستاده میشوند.

این گروه از اصحاب پیامبر، منافقانی اند که برای نابودی اسلام به نیرنگ روی آوردند و منتظر پیشامدهای ناگوار برای مسلمانان بودند. آنان با یهود و نصارا و مشرکان، همپیمان بودند و علیه مسلمانان توطئه میکردند.

به اعتقاد ما، این گروه کافرند و در طبقات پایین جهنم عذاب می شوند؛ همان گونه که قرآن کریم به آن تصریح کرده است. ما از آنها در دنیا و آخرت، برائت و بیزاری میجوییم؛ هرچند که دیگران، آنان را از صحابه قلمداد کنند و برایشان مناقب و فضایل جعل کنند؛ زیرا این مناقب جعلی، نزد ما به اندازه بال مگسی ارزش ندارد.

روایات فراوانی به ما رسیده است که دلالت می کند برخی از اصحاب پیامبر، منافق بودهاند که در اینجا به یکی از آنها اشاره میکنیم: مسلم بن حجاج و دیگران، با سندشان به حذیفه، نقل میکنند که پیامبر فرمود:

در اصحاب من دوازده منافق وجود دارد که هشت نفر از آنان به بهشت نمی روند، مگر اینکه شتری بتواند از سوراخ سوزنی رد شود. هشت نفر آنان در دنیا به مرضی سرطانی و دملی چرکین مبتلا شوند تا آنان را هلاک کند. یادم نیست که درباره چهار نفر دیگر، شعبه چه مطلبی نقل کرد. (۱)

۳. گروه سوم از صحابه کسانی اند که خداوند آنان را این گونه توصیف کرده است:

۱- صحیح مسلم، ج۴، ص۲۱۴۳.

ص: ۱۱۰

(وَآخَرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُواعَمَلاً صالِحاً وَ آخَرَ سَيِّئاً عَسَ-ى اللهُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ إِنَّ اللهَ غَفُورٌ رَحيمٌ) (توبه: ۱۰۲)

و گروهی دیگر، به گناهان خود اعتراف کردهاند و کار خوب و بد را به هم آمیخته اند. امید میرود که خداوند توبه آنان را بپذیرد. به یقین، خداوند آمرزنده و مهربان است.

اینـان کسانی انـد که اعمال صالحشان را با کردار زشت مخلوط کرده انـد، ولی کارهای نیکشان به گونهای نبوده است که در زمره گروه اول قرار گیرنـد و اعمـال زشـتشان نیز به انـدازهای نبوده است که سـبب انحطـاط آنـان شود و آنان را در زمره گروه دوم قرار دهد.

مـا برای این گروه، دعـا میکنیم و امیـدواریم که خداونـد توبه و مغفرتش را شامـل حالشـان گردانـد. به اعتقـاد مـا، این گروه چنـان قـداستی ندارنـد که آنان را از هرگونه مذمت و نکوهشـی دور کند، یا به منزلت و مقامی نزد خدا رسـیده باشـند که رسـیدن به آن، برای دیگران امکان نداشته باشد.

این، اعتقاد شیعه درباره صحابه پیامبر (صلی الله علیه و آله) است و هرکسی چیز دیگری به آنان نسبت دهد، یا جاهل و ناآگاه است و در نقل قولش بدون تحقیق و دقت سـخن می گوید، یا دروغ بافی است که بر شیعه افترا میبندد. به هرحال، در کتاب های اعتقادی شیعه به آنچه درباره صـحابه گفته شد، تصـریح شده است. اکنون برای نمونه به سـخن سـید عبدالحسـین شرف الدین موسوی اشاره میکنیم:

کسـی که از دیـدگاه ما درباره صـحابه آگاه باشـد، آن را دیـدگاهی متعادل مییابـد؛ بـدون اینکه درباره آنان مانند بیشتر اهل تسـنن افراط کنیم و بگوییم هرکسی که پیامبر (صلی الله علیه و آله) را دیده یا سخنانش را شنیده باشد، عادل است یا مانند غالیان و

ص: ۱۱۱

کاملیه به کفرشان اعتقاد داشته باشیم.

هرچند ما صحابی بودن را فضیلتی بزرگ میدانیم، اما تنها صحابی بودن را سبب معصوم بودن از خطا و اشتباه نمیدانیم. در بین صحابه، مانند دیگر مسلمانها، انسانهای عادل، بزرگ و دانشمندی وجود دارند؛ همان طور که افراد ستمگر و منافق بین آنان هست.

ما گروه اول را در دنیا و آخرت دوست میداریم. ولی برای کسانی که با وصی و جانشین پیامبر خدا (علیه السلام) به دشمنی برخاستند و علیه او شوریدند و افرادی که مرتکب گناهان بزرگ شدند، مانند پسر هند جگرخوار، معاویه پسر ابوسفیان و پسر زن بدکاره، عمرو بن عاص و مروان بن حکم (۱)و پسر زن چشم آبی، ولیدبن عُقبه، مُسرف بن ارطاه (۲)و مانند آنان، هیچ ارزش و مقامی قائل نیستیم و حدیثشان را معتبر نمیدانیم. درباره صحابهای که مجهول الحال اند نیز توقف میکنیم تا حالشان روشن شود. (۳)

همچنین شعبی میگوید: «به ما دستور دادهاند که طلحه و زبیر را دوست بداریم؛ ولی شیعیان با آنان دشمنی میکنند» .

این گفتار او نیز به دو علت باطل است:

اولاً: ما روایتی را با سند صحیح در کتابهای اهل تسنن، نه در صحیح بخاری و مسلم و نه در سنن چهارگانه، نیافتیم که به دوستی طلحه و زبیر دستور داده باشد. به یقین اگر حدیثی داشتند، نقل می کردند.

۱- پیامبر خدا، او و پدرش را لعن کرد و از مدینه تبعید نمود. (مترجم)
۲- نامش مسلم بن ارطاه است. ولی به علت اینکه خون بسیاری از مسلمانان را به ناحق بر زمین ریخت و به دستور یزید به مدینه حمله کرد و سه روز خون و مال مردم را بر لشکریانش مباح کرد، به مسرف معروف شد. (مترجم)
۳- أجوبه مسائل جارالله، صص۱۴و ۱۵.

ص: ۱۱۲

ثانیاً: شیعه امامیه معتقد است که هرکسی بر امیرمؤمنان (علیه السلام) خروج کند و ضد آن حضرت جنگ برپا کند، باغی، متجاوز و محارب با خدا و رسول او به شمار میآید؛ زیرا دشمنی و جنگیدن با امیرمؤمنان (علیه السلام) در حکم جنگ و دشمنی با رسول خدا (صلی الله علیه و آله) است. در این باره می توان به سخنان صریح و آشکار پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) توجه کرد؛ رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به امیرمؤمنان، فاطمه، حسن و حسین (علیهم السلام) خطاب کرد و فرمود: «من با کسی که با شما جنگ کند، در جنگم و با کسی که با شما در صلح باشد، در صلحم» . (۱)

پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) به علی (علیه السلام) فرمود: «فقط انسانهای مؤمن تو را دوست دارند و تنها منافقان با تو دشمن میباشند» . (۲)

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: «هرکسی که علی (علیه السلام) را بیازارد، مرا آزرده است» . (۳)

پیامبر در بیانی دیگر فرمود: «کسی که به علی (علیه السلام) اهانت کند، به من

۱- سنن ترمذی، ج۵، ص۶۹۸؛ سنن ابن ماجه، ج۱، ص۵۲؛ مستدرک حاکم نیشابوری، ج۳، ۱۴۹، موارد الظمآن، ج۲، ص۱۰۰۸؛ صحیح ابن حبان، ج۱۵، ص۴۳۴. این حدیث را حاکم نیشابوری حسن شمرده، و ذهبی نیز نسبت به آن نقدی نکرده است.

۲- سنن ترمذی، ج۵، ص۶۴۳، ترمذی در ذیل آن مینویسد: این حدیث، صحیح و حسن می باشد. سنن ابن ماجه، ج۱، ص۴۲؛ سنن نسائی، ج۸، ص۴۹۰؛ مسند احمد بن حنبل، ج۱، صص۸۴، ۹۵و ۱۲۸و ج۶، ص۲۹۳؛ السنن الکبری، ج۵، صص۴۷ و ۱۳۷ و ج۶، ص۵۳۶؛ مجمع الزوائد، ج۹، ص۱۳۳. هیثمی در ذیل آن نوشته است: «طبرانی این حدیث را در الاوسط روایت کرده است و رجال سند آن ثقه اند» . البانی آن را در سنن ابن ماجه صحیح شمرده، و همین طور در جمله روایات صحیح نسائی و سلسله احادیث صحیح به رقم ۱۷۲۰ آمده است.

۳- صحیح ابن حبان، ج۱۵، ص۳۶۵؛ مسند احمد بن حنبل، ج۳، ص۴۸۳؛ مجمع الزوائد، ج۹، ص۱۲۹. هیثمی میافزاید: احمد بن حنبل و طبرانی، آن را به اختصار نقل کرده اند و بزار از او مختصرتر. راویان روایت احمد بن حنبل ثقه اند. المصنف، ابن شیبه، ج۶، ص۳۷۴.

اهانت کرده، و اهانت کننده به من، به خدا اهانت کرده است» . (۱)

همچنین حضرت در سخن دیگری فرمود: «کسی که علی (علیه السلام) را دوست بدارد، مرا دوست داشته، و دشمن او با من دشمنی کرده است» . (۲)

به راستی پس از دیدن و شنیدن این روایات، کسی که منصف باشد چه میگوید؟ آیا دشمن علی (علیه السلام) ، دشمن پیامبر (صلی الله علیه و آله) نیست؟ آیا چنین فردی در زمره مؤمنانی است که خدا و رسولش او را دوست دارند، یا از گروه فاسقانی که دشمن خدا و رسول او (صلی الله علیه و آله) میباشند؟

از امور شگفت انگیز این است که اگر کسی به ابوبکر یا عمر یا عثمان اهانت کند، او را از اسلام بینصیب میدانند و هیچ عذری از او نمی پذیرند، روایاتش را رد می کنند و به اقوالش اعتنا نمیکنند. ولی کسانی که به امیرمؤمنان علی بن ابی طالب (علیه السلام) اهانت می نمایند و با آن حضرت دشمنی میکنند، نه تنها احادیث آنان را معتبر می دانند و در صحاحشان نقل میکنند، بلکه به روایاتشان عمل می نمایند و آنها را توثیق میکنند. گویی اینان سوگند یاد کردهاند که خلاف گفتههای پیامبر (صلی الله علیه و آله) عمل کنند و به جای دشمنی با دشمنان علی (علیه السلام) ، با آنان دوستی کنند.

برای اثبات این ادعا، به برخی از سخنان علمای اهل تسنن در این باره اشاره میکنیم:

«یحیی بن معین» میگوید:

۱- مجمع الزوائد، ج۹، ص۱۳۳. هیثمی می افزاید: این حدیث را طبرانی روایت کرده، و اسناد آن حسن است. او جمله «و کسی که با من دشمنی کند با خدا دشمنی کرده» را افزوده است.

۲- مجمع الزوائد، ج۹، ص۱۳۳.

ص: ۱۱۴

هر کسی که به عثمان یا یکی از اصحاب پیامبر (علیه السلام) دشنام بدهد، دجال، فاسق و ملعون است و حدیث او نوشته نمی شود. لعنت خدا و ملائکه و همه مردم بر او باد. (۱)

به همین دلیل جماعتی از راویان را که بر عثمان خرده گرفته اند، تضعیف کرده‌اند. از جمله این افراد، «تلید بن سلیمان ابوادریس محاربی کوفی» است که ذهبی در میزان الاعتدال نوشته است:

احمد بن حنبل گفت: «او شیعه است و در او اشکالی نمیبینم» . ابن معین گفت: «دروغگویی است که به عثمان دشنام میداد. بر پشت بامی نشست و به عثمان دشنام داد. برخی از اولاد نوکران عثمان او را از بلندی به پایین انداختند که پاهایش شکست» . ابوداوود گفت: «تلید رافضی است و به ابوبکر و عمر دشنام میداد. او خبیث است» و نسائی گفت: «ضعیف است» . (۲)

یحیی بن معین گفته است: «تلید بن سلیمان، کذاب بود و به عثمان دشنام میداد» . (۳)

یکی دیگر از این افراد «یونس بن خباب» است که یحیی بن معین، او را مردی بد، ضعیف و بیارزش معرفی می کند که به عثمان دشنام میداد. نسائی او را ضعیف میدانست و سعدی، او را کذاب و افترازن معرفی می کند. (۴)

۱- الکامل فی ضعفاء الرجال، ج۲، ص۲۸۴؛ تهذیب الکمال، ج۴، ص۳۲۲؛ تهذیب التهذیب ج۱، ص۴۴۷.

۲- میزان الاعتدال، ج۲، ص۷۷.

۳- الکامل فی ضعفاء الرجال، ج۲، ص۲۸۴.

۴- الکامل فی ضعفاء الرجال، ج۸، ص۵۱۶.

ص: ۱۱۵

یکی از این افراد، « اسماعیل بن ابی اسحاق ابواسرائیل مَلایی کوفی » است که ابن عدی در کتاب الکامل مینویسد:

او را تضعیف کردهاند. او شیعهای بود که بغض عثمان را داشت و از جمله غالیانی است که عثمان را تکفیر میکرد. ابوحاتم میگوید: «به حدیثش احتجاج نمیشود. هرچند صحیح الحدیث است، اما اشتباهاتی دارد» . ابوزرعه گفت: «راستگویی است که در رأی و اعتقادش غالی بود» . بخاری گفت: «ابن مهدی روایت او را ترک کرد و ابن معین او را ضعیف شمرد» . مره گفت: «او موثق است. ولی اصحاب حدیث، روایاتش را نمینویسند» . فلاس میگوید: «او اهل دروغ نبود» . بهز بن اسد گفت: «از او دشنام به عثمان را شنیدم. او می گفت که عثمان کافر کشته شد» . (۱)

در مقابل، کسانی را که با امیرمؤمنان (علیه السلام) دشمنی ورزیده و آن حضرت را لعن می کرده اند، توثیق کرده و احادیثشان را معتبر دانسته اند.

از این گروه، «حریز بن عثمان ابوعثمان رحبی» است که هر صبح و شام، امیرمؤمنان (علیه السلام) را لعن میکرد و ذهبی و سیوطی و ابن عماد حنبلی او را از حافظان حدیث شمردهاند. (۲)حتی بخاری در صحیحش، و ترمذی، ابوداوود، نسائی ابن ماجه در کتابهایشان از او روایت کردهاند.

از احمد بن حنبل، راجع به او پرسیدند که گفت: «او ثقه و مورد اطمینان است و در شام، کسی ثابتتر از حریز نیست» . ابن معین، دحیم، احمد بن یحیی، مفضل بن غسان، عجلی، ابوحاتم، ابن عدی و قطان او را توثیق

۱- میزان الاعتدال، ج۷، ص۳۲۶.

۲- تذکره الحفاظ، ج۱، ص۱۷۶؛ سیر اعلام النبلاء، ج۷، ص۷۹؛ طبقات الحفاظ، ص۷۸؛ شذرات الذهب، ج۱، ص۲۵۷.

کرده انـد. ابن مـدینی گفت: «ما هرکسـی از مشایـخ را که درک کردیم او را توثیق میکردند. وی از امیر مؤمنان علی (علیه السـلام) عیبجویی میکرد و به او دشنام میداد» . ابن حبان نوشت: «وی در هر صبح هفتاد مرتبه و در هر شام هفتاد مرتبه، علی (علیه السلام) را لعن می کرد» . (۱)

ای خواننـده عزیز! میبینی که چگونه کسـی را که توثیقش جایز نیست، توثیق میکننـد و کسانی را که هیـچ دلیلی بر ضـعفشان وجود نـدارد، تضـعیف میکننـد. علت این است که آنـان احـادیث صـحیح پیـامبر (صـلی الله علیه و آله) را رهـا نمودنـد و به هوا و هوس و تعصبات بیجای خودشان عمل کردند.

۱- ر. ك: تهذيب التهذيب، ج۲، ص۲۰۷؛ ميزان الاعتدلال، ج۱، ص۴۷۵؛ تهذيب الكمال، ج ۵، ص۵۶۸.

ص: ۱۱۷

دیدگاه عالمان اهل سنت درباره شیعه

شعبی می گوید: «تا روز قیامت شمشیر دشمنی بر آنها حاکم خواهد بود. دعوتشان مردود، پرچمشان به زیر و آرایشان پراکنده خواهد بود: (کُلَّما أَوْقَدُوا ناراً لِلْحَرْبِ أَطْفَأَهَا اللهُ وَ یَسْعَوْنَ فِی الْأَرْضِ فَساداً وَ اللهُ لا یُحِبُّ الْمُفْسِدینَ) ؛ «هر زمان آتش جنگی افروختند، خداوند آن را خاموش ساخت و آنها برای فساد در زمین تلاش می کنند و خداوند، مفسدان را دوست ندارد» . (مائده: ۶۴)

شعبی در یاوههای قبلیاش نیز به دروغ شیعیان را متهم کرد که همانند یهودیان خون هر مسلمانی را حلال میدانند. او با این جملات، مردم را به کشتن رافضیان تحریک می کند و خون آنان را مباح میشمارد. آن هم خون طایفهای از مسلمانان که شهادتین بر زبان دارند و به شعائر دین عمل می کنند. آری، تهمتی را که شعبی به شیعه زد، اکنون خودش به آن گرفتار شد.

اگر شعبی بگوید که شیعیان، مسلمان نیستند و به این دلیل، کشتن آنان جایز است، سخنی بر خلاف تصریح و فتوای علمای بزرگ اهل سنت است که تکفیر اهل قبله را جایز نمیدانند؛ خواه رافضی باشد یا غیر آنان. «لالکایی» در کتاب شرح اصول اعتقاد اهل السنه با سندی که به محمد بن

ص: ۱۱۸

اسماعیل بخاری، مؤلف صحیح بخاری دارد، مینویسد:

او گفت: بیش از هزار دانشمند و محدث از علمای حجاز، مکه، مدینه، کوفه، بصره، واسط، بغداد، شام و مصر را در بیش از ۴۶ سال ومکرر در مکرر ملاقات کردم. . . هیچ کدام را ندیدم که احدی از اهل قبله را به سبب ارتکاب گناه تکفیر کنند؛ زیرا خداوند فرمود: (إِنَّ اللَّه لا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَ يَغْفِرُ ما دُونَ ذلِكَ لِمَنْ يَشاءُ) ؛ «خداوند [هرگز] شرک به او را نمی بخشد و کمتر از آن را برای هر کس بخواهد [و شایسته بداند] می بخشد» . (نساء: ۴۸)

وی با سندی که به ابوحاتم دارد از او نقل میکند که از پدرم و ابوزرعه درباره مذاهب اهل سنت در اصول دین، و آنچه علمای شهرهای مختلف بر آن اتفاق نظر دارند و به آن معتقدند، پرسیدم. هر دو گفتند:

ما دانشمندان حجاز، عراق، شام و یمن را دیدیم و مذهبشان این بود که ایمان، قول و عمل است و کم و زیاد میشود. قرآن، کلام خدا و در جمیع جهات غیرمخلوق است و. . . اهل قبله را به سبب ارتکاب گناه، تکفیر نمی کنیم و اسرارشان را به خدا واگذار میکنیم. (۱)

ابوالحسن اشعری در کتاب ابانه نوشته است:

دین ما برخلاف خوارج که مرتکب کبیره را کافر میدانند، این است که هیچ فردی از اهل قبله را به سبب گناهی مانند زنا، سرقت و شرب خمر، مادامی که آن کار را حلال نشمارد، تکفیر نکنیم.

اشعری همچنین در کتاب مقالات الاسلامیین در بیان عقیده اهل سنت می نویسد: «هیچ فردی از اهل قبله را به سبب گناهی مانند زنا، سرقت یا دیگر گناهان کبیره، مادامی که به دینشان ایمان دارند، تکفیر نمیکنیم» .

۱- شرح اصول اعتقاد اهل السنه، ج ۱، صص۱۹۵و ۱۹۶.

ص: ۱۱۹

احمد بن حنبل نیز در کتاب العقیده، در توضیح عقاید اهل سنت می نویسد:

از اعتقادات ما این است که زبان خود را از اهل قبله نگاه داریم، کسی از مسلمانان را به سبب عملش تکفیر نکنیم و او را به واسطه عملش از اسلام خارج ندانیم. (۱)

ابن تیمیه در کتاب العقیده الواسطیه نوشته است:

یکی از اصول اهل سنت و جماعت این است که دین و ایمان، عبارت است از قول و عمل. . . . اهل تسنن، برخلاف خوارج، اهل قبله را به سبب ارتکاب گناهان کبیره، خارج از اسلام نمیدانند. بلکه اخوت ایمانی با وجود ارتکاب معاصی باقی است؛ همان گونه که خداوند در آیه قصاص فرمود: فَمَنْ عُفِيَ لَهُ مِنْ أَخيهِ شَيْءٌ فَاتِّباعٌ بِالْمَعْرُوفِ ؛ «پس اگر کسی از سوی برادر [دینی] خود، چیزی به او بخشیده شود [و حکم قصاص تبدیل به خونبها شود، ولی مقتول] باید از راه پسندیده پیروی کند [و شرایط پرداخت کننده را در نظر بگیرد] [در این آیه، از قاتل به برادر تعبیر شده است]» . (بقره: ۱۷۸)

در آیه دیگر نیز فرمود: وَ إِنْ طائِفَتانِ مِنَ الْمُؤْمِنينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُما ؛ «اگر دو گروه از مؤمنان با هم به نزاع و جنگ پردازند، آنها را آشتی دهید. [این آیه نیز دو گروه را مؤمن دانسته است]» . (حجرات: ۹) (۲)

در کتاب بیان تلبیس الجهمیه آمده است:

اعتقاد ما این است که هیچ یک از اهل قبله را به سبب گناهانی مانند زنا، شرب خمر و سرقت، به کفر متهم نکنیم. برخلاف خوارج که تکفیرِ مرتکب گناه را دین خود قرار داده‌اند.

۱- العقیده، ج۲، ص۷۶.

۲- شرح العقیده الواسطیه، ص۱۶۲.

ص: ۱۲۰

در جای دیگری از این کتاب چنین می خوانیم:

حاکم صاحب المختصر در کتاب المنتقی نوشته است: «ابوحنیفه هیچ فردی از اهل قبله را تکفیر نکرد و رازی از کرخی و غیر او همین اعتقاد را حکایت کرده است» . (۱)

طحاوی در این باره می گوید: «ما هیچ یک از اهل قبله را به سبب گناهش، مادامی که آن را حلال نشمارد، تکفیر نمیکنیم» . (۲)

ابن قدامه مقدسی در کتاب لمعه الاعتقاد چنین نوشته است:

ما به ورود هیچ یک از اهل قبله به بهشت یا جهنم، جزم نداریم، مگر آنانی را که پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) اهل بهشت یا جهنم معرفی کرده است. برای نیکوکاران از اهل قبله، امید خوبی داریم و از عاقبت گناهکاران ترسانیم و هیچ یک از اهل قبله را به سبب گناهی که مرتکب شده اند، تکفیر نمی کنیم و او را به سبب عملش از اسلام خارج نمیدانیم. (۳)

ابن عساکر در کتاب تبیین کذب المفتری روایاتی را نقل میکند که مفادش عدم جواز تکفیر مسلمانان است که در اینجا به سه روایت اشاره میکنیم:

ابن عساکر روایتی را با سند خود از نافع نقل میکند که مردی به عبدالله بن عمر گفت: «همسایه‌ای دارم که مرا به شرک متهم میکند» . عبدالله به او گفت: بگو: «لا اله الا الله تا او را تکذیب کرده باشی» .

ابن عساکر از «سواربن شبیب اعرجی» نقل میکند که نزد عبدالله بن

۱- بیان تلبیس الجهمیه، ج ۱، صص ۳۸۱و۴۲۳.

۲- العقیده الطحاویه، ص ۳۲۰.

۳- لمعه الاعتقاد، صص ۱۴۴- ۱۴۸.

ص: ۱۲۱

عمر نشسته بودم. مردی پیش او آمد و گفت: «اقوامی ما را به شرك و كفر متهم میکنند» . ابن عمر گفت: «چرا لا اله الا الله نگفتی» ؟ کسانی که در آن خانه بودند، صدای خود را به لا اله الا الله بلند کردند.

ابن عساکر به سند خود از اعمش از ابوسفیان نقل می کند که وقتی جابربن عبدالله انصاری در محله «بنوفهر» مکه سکونت گزیده بود، به نزد او رفتیم. مردی از او پرسید: «آیا شما کسی از اهل قبله را مشرك میشمردید» ؟ گفت: «به خدا پناه میبرم و از چنین نسبتی ترسید» . دوباره از او پرسید: «آیا کسی را کافر می دانستید» ؟ جابر گفت: «نه» .

ابن عساکر پس از نقل این روایات می گوید:

چنین اخباری مانع میشود که فردی از اهل قبله را کافر بدانیم. بنابراین کسی که به تکفیر مسلمانان بپردازد، معصیت سیدالمرسلین (صلی الله علیه و آله) را مرتکب شده است. (۱)

ازاین رو اگر کسی به کلمات علمای بزرگ اهل سنت مراجعه کند، می بیند که آنان به مؤمن بودن مخالفانشان معتقدند. در اینجا به نمونه ای از این سخنان اشاره میکنیم:

بیهقی در کتاب الاعتقاد با سندی که به سفیان ثوری دارد از او نقل می کند که گفت:

ما با مرجئه در سه چیز مخالفیم:

ما میگوییم که ایمان، قول است و عمل، اما مرجئه معتقدند که ایمان، قول بدون عمل است.

۱- تبیین کذب المفتری، ص۴۰۵.

ص: ۱۲۲

ما میگوییم که ایمان، کم و زیاد میشود. ولی مرجئه معتقدند که ایمان کم و زیادی ندارد.

ما میگوییم که اهل قبله به نظر ما مؤمن انـد، ولی نزد خـدا، او اعلم از ما به حال آنان است؛ در حالی که مرجئه معتقدنـد ما نزد خـدا هم مؤمن هستیم. (۱)

ابن تیمیه در کتاب بیان تلبیس الجهمیه در بیان اعتقادات اهل سنت نوشته است:

اهل سـنت، هیـچ فردی از اهل قبله را به علت انجام دادن گناهانی مانند زنا، سـرقت و دیگر گناهان کبیره، تکفیر نمیکنند؛ زیرا آنان در هر حالی باشند مؤمن اند؛ هرچند مرتکب گناه کبیره باشند.

به اعتقـاد اهل سـنت، ایمان عبارت است از ایمان به خـدا و ملائکه او و کتاب و پیامبرانش، ایمان به قضا و قـدر و خیر آن و شـرّش، شیرین و تلخش و. . . اسلام عبارت است از شهادتین؛ همان گونه که در حدیث آمده است. (۲)

شارح عقیده طحاویه می گوید: «اهل قبله را مسـلمان میدانیم مادام که به آنچه پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) آورده است، معترف باشند و آنچه را او فرموده و از آن خبر داده است، تصدیق کنند» . (۳)

در روایـاتی که بخـاری در صـحیحش، و ابوداوود در سـنن و غیر آنهـا، از انس بن مالـک از پیـامبر خـدا (صـلی الله علیه و آله) نقل کردهاند، مصداق مسلمان بودن این گونه معرفی شده است:

هرکسی شهادت به توحید خداوند داد و رو به قبله مسلمانان ایستاد و نمازی

۱- الاعتقاد، ج۲، ص۱۸۳.

۲- بیان تلبیس الجهمیه، ج۲، ص۲۹.

۳- شرح العقیده الطحاویه، ص۳۱۳.

ص: ۱۲۳

که آنان میخوانند به جا آورد و از ذبیحه مسلمانان خورد، او مصداق انسان مسلمان است. برای اوست آنچه برای مسلمانان است و بر اوست آنچه بر مسلمانان است. (۱)

سندی هم در حاشیه سنن نسائی نوشته است: «مقصود از به جا آوردن نماز مسلمانان این است که شعائر اسلام را اظهار کند و به آن پایبند باشد» .

بخاری در روایتی دیگر از انس از پیامبر (صلی الله علیه و آله) نقل می کند:

هرکسی که نمازی که ما میخوانیم به جا آورد و رو به قبله ما ایستد و از ذبیحه ما خورد، او همان انسان مسلمانی است که در ذمه خدا و رسول (صلی الله علیه و آله) است. پس عهد و پیمان خدا را نسبت به او نقض نکنید. (۲)

حال که روشن شد به اعتقاد اهل سنت، اهل قبله مسلمان اند؛ خواه رافضی باشند یا غیر آنان، پس جایز نیست که بر آنان شمشیر کشیده شود. بزرگانی از علمای اهل سنت بر این مطلب تصریح کردهاند که به نمونه هایی اشاره می کنیم:

طحاوی دراین باره مینویسد: «ما شمشیر کشیدن بر هیچ یک از امت محمد (صلی الله علیه و آله) را جایز نمیدانیم، مگر کسانی که کشتن آنان واجب باشد» . (۳)

لالکائی، اعتقاد بخاری، مؤلف صحیح را چنین نقل میکند: «اهل سنت، شمشیر کشیدن بر امت محمد (صلی الله علیه و آله) را جایز نمیدانند» . (۴)

ابواحمد حاکم در کتاب شعار اصحاب الحدیث مینویسد: «ما از هرکسی

۱- صحیح بخاری، ج ۱، ص ۱۴۴؛ سنن نسائی، ج ۷، ص ۷۶ و ج ۸، ص ۱۰۵.

۲- صحیح بخاری، ج ۱، ص ۱۴۳؛ الفتح الکبیر، ج ۲، ص ۴۲۹؛ صحیح الجامع الصغیر، ج ۲، ص ۱۰۸۷؛ السنن الکبری، بیهقی، ج ۲، ص ۳.

۳- شرح العقیده الطحاویه، ص ۳۷۹.

۴- شرح اصول اعتقاد اهل السنه، ج ۱، ص ۱۹۷.

ص: ۱۲۴

که بر مسلمانان شمشیر بکشد، بیزاری میجوییم؛ هرکسی که باشد» . (۱)

بنابراین آنچه شعبی گفته و به آن فتوا داده است که علیه رافضیان تا روز قیامت، شمشیر کشیده باد، خلاف اعتقادات بزرگان اهل سنت است.

اما گفتار شعبی که حجت و برهان شیعه، همیشه مغلوب و شکست خورده است، دروغ و یاوهای بیش نیست و این مسئله بر آنان که با شیعه ارتباط دارند یا کتابهایشان را در مناظره و احتجاج با مخالفانشان مطالعه کرده اند، بسیار روشن است. درباره این موضوع، کتابهای فراوانی نوشتهاند که به برخی از آنها اشاره می کنیم:

الاحتجاج تألیف طبرسی در دو جلد بزرگ؛

جلد چهارم از بحارالانوار مجلسی، از چاپ قدیم مطابق با جلد ۹ و ۱۰ چاپ جدید؛

المراجعات تألیف آیت الله سید شرف الدین؛

الفصول المختاره تألیف شیخ مفید؛

الاحتجاجات العشره تألیف آیت الله سید عبدالله شیرازی؛

مناظرات فی الحرمین الشریفین تألیف بطحایی؛

شبهای پیشاور تألیف سید محمد موسوی شیرازی؛

مناظرات فی الامامه و مناظرات فی العقائد و الاحکام تألیف شیخ عبدالله حسن و کتابهای فراوان دیگر که در بردارنده مناظرات بین شیعه امامیه و اهل سنت است.

همواره دانشمندان مذهب امامیه، مخالفان خود را به مناظره و بحث در

۱- شعار اصحاب الحدیث، ج ۱، ص ۳۱.

ص: ۱۲۵

مسائل اعتقادی و احکام دین دعوت میکنند. اما علمای اهل تسنن از مناظره و بحث فرار میکنند؛ زیرا دینشان بر پایه و اساس محکمی بنا نشده است، بلکه مستندات آنان، اقوال و آرای افراد و ظنون و خیالاتی است که جای حق را پر نمیکند.

درباره گفتار دیگر شعبی که امور شیعیان را پراکنده خوانده بود، باید گفت که اگر مقصودش تفرق در دین است، فساد این گفتار روشن است؛ زیرا شیعه در اصول و فروع، یک مذهب دارد و همیشه به امام واحد و مرجع واحد مراجعه میکنند؛ برخلاف اهل سنت که دارای مذاهب مختلف در فروع و اصول دین اند. از مذاهب فقهی معروف آنان، مذاهب مالکی، حنفی، شافعی و حنبلی و از مذاهب اصولی آنان، مذهب ابوالحسن اشعری، اهل حدیث و ابومنصور ماتریدی است. (۱)

حال باید پرسید که تشتت و تفرقه در دین کدام گروه وجود دارد؟

اگر مقصود شعبی از تشتت، تفرقه در امور دنیایی است، این زیانی به حال شیعه ندارد و در کتاب و سنت از آن نهی نشده است. شاید هم مصلحت شیعیان در این پراکندگی باشد؛ همان گونه که از برخی روایات فهمیده میشود که امامان شیعه، بین آنان دیدگاههای گوناگون ایجاد می کردند تا از فتنه دشمنان در امان باشند.

اما آیا اهل سنت، بیش از شیعیان پراکنده نیستند؟ ! از سقوط عباسیان تاکنون به دولتهای متعدد و کشورهای زیادی تقسیم شده اند و جنگ و فتنه، بین آنان افتاده و از قدرتشان کاسته شده است. آیا این، اجتماع است یا افتراق؟

۱- لوامع الانوار البهیه، ج ۱، ص ۷۳.

ص: ۱۲۶

اندک بودن اهل حق

او یکی دیگر از تهمتهای خود را چنین مطرح می کنـد: «پرچمشان شـکست خورده. . . هربار آتش جنگی برافروزند، خداوند آن را خاموش می کند» .

به شـعبی میگوییم بیشک، جمعیت اهل تسـنن بیشتر از جمعیت شـیعیان است و این تعجبی نـدارد؛ زیرا همیشه یاران حق انـدک اند، برخلاف پشتیبانان باطل و یاوران شیطان و لشکر ابلیس که حدّ و حصری ندارند.

قرآن نیز بارها اهل حق و حقیقت را به کمی عدد توصیف کرده است که به نمونهای از این آیات اشاره میکنیم:

خداوند می فرماید:

- (ثُمَّ تَوَلَّیْتُمْ إِلَّا قَلیلاً مِنْکُمْ وَ أَنْتُمْ مُعْرِضُونَ) (بقره: ۸۳)

سپس همه شما، جز عده کمی، سرپیچی کردید و [از وفای به پیمان خود] رویگردان شدید.

- (وَ ما آمَنَ مَعَهُ إِلَّا قَلیلٌ) (هود: ۴۰)

اما جز عده کمی همراه او ایمان نیاوردند.

- (قالَ أَرَأَیْتَکَ هذَا الَّذی کَرَّمْتَ عَلَیَّ لَئِنْ أَخَّرْتَنِ إِلی یَوْمِ الْقِیامَهِ لَأَحْتَنِکَنَّ

ص: ۱۲۷

ذُرِّيَّتَهُ إِلَّا قليلًا) (اسراء: ۶۲)

[شیطان] گفت: آیا خبر می دهی این کسی را که بر من برتری داده ای [به چه دلیل بوده است؟] اگر مرا تا روز قیامت زنده بگذاری، همه فرزندانش را جز اندکی از ایشان، گمراه و ریشه کن خواهم ساخت.

- (وَ إِنَّ كَثيراً مِنَ الْخُلَطاءِ لَيَبْغى بَعْضُهُمْ عَلى بَعْضٍ إِلَّا الَّذينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ وَ قَليلٌ ما هُمْ) (ص: ۲۴)

و بسیاری از شریکان به یکدیگر ستم می کنند، مگر کسانی که ایمان آورده و عمل صالح انجام داده اند. اما عده آنان کم است.

- (اعْمَلُوا آلَ داوُدَ شُكْراً وَ قَليلٌ مِنْ عِبادِيَ الشَّكُورُ) (سبأ: ۱۳)

ای خاندان داوود! شکر [این همه نعمت را] به جا آورید. ولی عده کمی از بندگان من شکر گزارند.

- (وَ السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولئِكَ الْمُقَرَّبُونَ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ ثُلَّةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَ قَلِيلٌ مِنَ الْآخِرِينَ) (واقعه: ۱۰ - ۱۴)

پیشگامان پیشگامند. آنها مقربان انـد. در باغ های پر نعمت بهشت [جای دارنـد]. گروه زیادی [از آنها] از امت های نخستین انـد و اندکی از امت های آخرین.

- (فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتالُ تَوَلَّوْا إِلَّا قَلِيلاً مِنْهُمْ وَ اللهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ) (بقره: ۲۴۶)

اما هنگامی که دستور پیکار به آنها داده شد، جز عده کمی از آنان همگی سرپیچی کردند و خداوند از [اعمال و نیات] ستمکاران آگاه است.

اما از سوی دیگر در آیات زیادی نیز اکثریت را نکوهش کرده است که به برخی از آنها اشاره میکنیم:

- (إِنَّ اللهَ لَذُو فَضْلٍ عَـلَى النَّاسِ وَ لكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لا يَشْكُرُونَ) (بقره: ۲۴۳)

ص: ۱۲۸

زیرا خداوند نسبت به مردم دارای احساس و بخشش است. ولی بیشتر مردم، شکر [او را] به جا نمی آورند.

- (وَ لکِنَّ أَکْثَرَ النَّاسِ لا یَعْلَمُونَ) (اعراف: ۱۸۷)

ولی بیشتر مردم نمی دانند.

- (إِنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّکَ وَ لکِنَّ أَکْثَرَ النَّاسِ لا یُؤْمِنُونَ) (هود: ۱۷)

که آن حقی است از پروردگارت. ولی بیشتر مردم ایمان نمیآورند.

- (وَ ما أَکْثَرُ النَّاسِ وَ لَوْ حَرَصْتَ بِمُؤْمِنِینَ) (یوسف: ۱۰۳)

ولی اکثر مردم، هرچند اصرار داشته باشی، ایمان نمی آورند.

- (لَقَدْ جِئْناکُمْ بِالْحَقِّ وَ لکِنَّ أَکْثَرَکُمْ لِلْحَقِّ کارِهُونَ) (زخرف: ۷۸)

ما حق را برای شما آوردیم. ولی بیشتر شما از حق ناخشنود بودید.

- (وَ ما یَتَّبِعُ أَکْثَرُهُمْ إِلاَّ ظَنًّا إِنَّ الظَّنَّ لا یُغْنی مِنَ الْحَقِّ شَیْئاً إِنَّ اللَّهَ عَلیمٌ بِما یَفْعَلُونَ) (یونس:۳۶)

و بیشتر آنان جز از گمان [و پندارهای بی اساس] پیروی نمیکنند؛ با آنکه گمان، هرگز [انسان را] از حق بی نیاز نمی سازد [و به حق نمی رساند]. به یقین خداوند از آنچه انجام میدهند، آگاه است.

- (أَمْ یَقُولُونَ بِهِ جِنَّهٌ بَلْ جاءَهُمْ بِالْحَقِّ وَ أَکْثَرُهُمْ لِلْحَقِّ کارِهُونَ) (مؤمنون:۷۰)

یا میگویند او به جنون مبتلاست. [چنین نیست] بلکه او حق را برای آنان آورده، اما بیشترشان از حق کراهت دارند [و گریزان اند].

-(أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَکْثَرَهُمْ یَسْمَعُونَ أَوْ یَعْقِلُونَ إِنْ هُمْ إِلاَّ کَالْأَنْعامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبیلًا) (فرقان: ۴۴)

آیا گمان می بری بیشتر آنان میشنوند یا می فهمند؟ ! آنان فقط همچون چهارپایان اند، بلکه گمراهترند.

ص: ۱۲۹

- (قُلْ سيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانْظُرُوا كَيْفَ كانَ عاقِبَةُ الَّذينَ مِنْ قَبْلُ كانَ أَكْثَرُهُمْ مُشْرِكينَ) (روم: ۴۲)

بگو در زمین سیر کنید و بنگرید عاقبت کسانی که قبل از شما بودند، چگونه بود. بیشتر آنان مشرک بودند.

- (لَقَدْ حَقَّ الْقَوْلُ عَلى أَكْثَرِهِمْ فَهُمْ لا يُؤْمِنُونَ) (يس: ٧)

فرمان [الهی] درباره بیشتر آنها [به کیفر اعمالشان] تحقیق یافته، به همین علت ایمان نمی‌آورند.

- (وَ إِنْ تُطِعْ أَكْثَرَ مَنْ فِي الْأَرْضِ يُضِلُّوكَ عَنْ سَبيلِ اللَّهِ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَ إِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ) (انعام: ۱۱۶)

و اگر از بیشتر کسانی که در روی زمین هستند، اطاعت کنی، تو را از راه خدا گمراه می کنند؛ [زیرا] آنان تنها از گمان پیروی می نمایند و تخمین و حدس [واهی] می زنند.

- (وَ لَقَدْ ضَلَّ قَبْلَهُمْ أَكْثَرُ الْأَوَّلينَ) (صافات: ۷۱)

و قبل از آنها بیشتر، پیشینیان [نیز] گمراه شدند.

البته آیات دیگری نیز وجود دارد که به مذمت اکثریت پرداخته است. گرچه در برخی از آیات نیز کفار را از نظر جمعیت و دارایی، قویتر از مؤمنان معرفی کرده است؛ مانند:

- (أَ فَلَمْ يَسيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كانَ عاقِبَةُ الَّذينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كانُوا أَكْثَرَ مِنْهُمْ وَ أَشَدَّ قُوَّةً وَ آثاراً فِي الْأَرْضِ فَما أَغْنى عَنْهُمْ ما كانُوا يَكْسِبُونَ) (غافر: ۸۲)

آیا روی زمین سیر نکردند تا ببینند عاقبت کسانی که پیش از آنان بودند، چگونه بود؟ ! همان کسانی که نفراتشان از اینها بیشتر و نیرو و آثارشان در زمین فزون تر و پایدارتر بود. اما هرگز آنچه را به دست می آورید، نتوانست آنها

ص: ۱۳۰

را بی نیاز سازد.

- وَ ما أَرْسَلْنا فی قَرْیَهٍ مِنْ نَذیرٍ إِلَّا قالَ مُتْرَفُوها إِنَّا بِما أُرْسِلْتُمْ بِهِ کافِرُونَ * وَ قالُوا نَحْنُ أَکْثَرُ أَمْوالاً وَ أَوْلاداً وَ ما نَحْنُ بِمُعَذَّبینَ (سبأ: ۳۳و۳۴)

و ما در هیچ شهر و دیاری [پیامبر] بیم دهنده ای نفرستادیم، مگر اینکه ثروتمندان آنها [که مست ناز و نعمت بودند] گفتند: «ما به آنچه فرستاده شده اید، کافریم» و گفتند اموال و فرزندان ما [هم] بیشتر است و [این نشانه علاقه خدا به ماست] و ما هرگز عذاب نخواهیم شد.

بنابراین اگر جمعیت مؤمنان، کمتر از جمعیت غیرمؤمن است و دیگران در دارایی و افراد بر آنان برتری دارند، طبیعی است که مؤمنان در زمین مستضعف باشند و از اینکه تحت سیطره مردم واقع شوند، بترسند. خداوند تبارک و تعالی در قرآن از مؤمنان با عنوان مستضعفان یاد می کند و می فرماید:

(وَ اذْکُرُوا إِذْ أَنْتُمْ قَلیلٌ مُسْتَضْعَفُونَ فِی الْأَرْضِ تَخافُونَ أَنْ یَتَخَطَّفَکُمُ النَّاسُ فَآواکُمْ وَ أَیَّدَکُمْ بِنَصْرِهِ وَ رَزَقَکُمْ مِنَ الطَّیِّباتِ لَعَلَّکُمْ تَشْکُرُونَ) (انفال: ۲۶)

و به خاطر بیاورید هنگامی را که شما در روی زمین گروهی کوچك و زبون بودید، آن چنان که می ترسیدید مردم شما را بربایند. ولی او شما را پناه داد و با یاری خود تقویت کرد و از روزی های پاکیزه بهره مند ساخت تا شکر [نعمت هایش] را به جا آورید.

از این گذشته، پیامبر (صلی الله علیه و آله) نیز اهل بیتش (علیهم السلام) را به مستضعف شدن پس از خود توصیف کرد. احمد بن حنبل در مسندش و طبرانی در معجم کبیر به سند خودشان از امالفضل دختر حارث که ام ولد عباس و خواهر میمونه

ص: ۱۳۱

است، نقل کرده اند که در بیماری رحلت پیامبر (صلی الله علیه و آله) نزد آن حضرت آمدم و شروع به گریه کردم. پیامبر (صلی الله علیه و آله) سر بلند کرد و فرمود: «چرا گریه میکنی؟» گفتم: «بر شما میترسیم و نمیدانیم پس از شما بر سر ما چه خواهد آمد» . پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: «شما پس از من خوار خواهید شد» . (۱)

۱- مسند احمد بن حنبل، ج۶، ص۳۳۹؛ المعجم الکبیر، طبرانی، ج۲۵، ص۲۳؛ مجمع الزوائد، ج۹، ص۳۴. هیثمی گفت: آن را احمد بن حنبل روایت کرد و در سندش یزید بن ابی زیاد است که جمعیتی او را تضعیف کردهاند. میگویم ترمذی در سنن ترمذی حدیث او را در موارد زیر (ج۱، ص۱۹۳، ج۳، ص۱۴۷، ج۵، صص۵۳۴، ۶۵۲ و ۶۵۶) صحیح شمرده است و هیثمی در مجمع الزوائد، ج۳، ص۲۲۰. توثیق او را از عبدالله بن مبارک نقل کرده است و در همان کتاب ج۵، ص۲۶۳ از داود نقل کرده که گفته است: کسی را نمیشناسم که حدیث او را کنار زده باشد و غیر او پیش من محبوبتر است. مسلم نیشابوری روایتی را از او مقرون به راوی دیگر نقل کرده و بخاری حدیث او را به نحو تعلیقی روایت کرده است. هیثمی حدیث او را حسن شمرده است ج۸، ص۲۵۸و در ج۸، ص۷۳ گفته است: حدیثش حسن است و در آن اختلاف میباشد و در ج۸، ص۸۶و ج۹، ص۳۶ گفته با اینکه ضعیف است، حدیثش حسن است و حاکم نیشابوری در مستدرک ج۳، ص۳۷۵ گفته است: اگرچه روایت یزید را بخاری و مسلم در صحیحشان نیاوردهاند، ولی او از ارکان حدیث در کوفه است. ابن حبان نام او را در کتاب الثقات ج۷، ص۶۲۲ آورده و ابن شاهین در تاریخ اسماء الثقات، ص۳۴۹ او را توثیق کرده و از احمد بن صالح نقل کرده که یزید بن ابی زیاد ثقه است و خوشم نمیآید کسی درباره او بدگویی کند و عجلی در معرفه الثقات ج۲، ص۳۶۴ می گوید: هم پیمان بنیهاشم، کوفی و ثقه است، حدیثش جایز است و در آخر عمرش او را تلقین می کردند و ذهبی در کاشف گفت: هم پیمان بنیهاشم. . . شیعی، عالم، فهیم، راستگو و حافظه اش ضعیف بود. نویسنده گوید: ظاهراً او را به سبب شیعه بودن، عالم و هم پیمان بنیهاشم بودن تضعیف کرده اند.

ص: ۱۳۲

چگونگی سلوک شیعیان با مخالفان

شعبی می گوید: «شیعیان هر زمانی که آتش جنگی به پا کردند، خداوند آن را خاموش کرد» .

بطلان این اتهام نیز، همانند دیگر یاوههایش روشن است؛ زیرا شیعه امامیه با آن همه ظلم و جنایت خلفا و حکومتهای طاغوت، جنگی بر پا نکردند و علیه مسلمانان شمشیری نکشیدند. بلکه بیشتر از دیگر طوایف و مذاهب، با مخالفانشان در صلح و آرامش به سر بردند. روش آنان در برخورد با دیگران، روش مدارا و تقیه بود؛ به گونه ای که با رفتار و عقاید دیگران برخوردی نداشته باشند.

تعالیم اهل بیت (ع) به شیعیان

اهل بیت پیامبر اسلام (علیهم السلام) مدارا، دوستی و معاشرت با نیکی و خوبی با دیگران را به شیعیان خود آموزش داده اند که به نمونهای از این تعالیم آسمانی اشاره میکنیم:

در روایتی که با سندی صحیح است، معاویه پسر وهب، از امام صادق (علیه السلام) میپرسد: «ما با خویشان و کسانی که با ما هم مسلک نیستند و دین و آیین ما

ص: ۱۳۳

را قبول ندارند، چگونه عمل کنیم؟» امام صادق (علیه السلام) فرمود:

به پیشوایان خود نگاه کنیـد و عمل آنان را الگوی خود قرار دهیـد. به خدا سوگند! امامان شـما به عیادت بیماران آنان می روند، در تشییع جنازه آنان شرکت می کنند و به نفع و ضرر آنان شهادت می دهند و امانتشان را به آنان بر میگردانند. (۱)

در روایت صحیح السند دیگری، امام صادق (علیه السلام) به «زید شحام» فرمود:

به کسـانی که آنان را از شـیعیان من میـدانی و از من فرمان میبرنـد و به دسـتورهایم عمل میکننـد، سـلام مرا برسان و بگو آنان را به تقوای الهی، ورع و پرهیزکاری در دین، کوشـش و اجتهاد برای خدا، راستی در گفتار، ادای امانت، سجده طولانی و نیکی کردن به همسایهها سفارش میکنم؛ زیرا پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) برای ابلاغ این امور مبعوث شد.

امانت را به صاحبش و کسـی که شـما را امین دانسـته، بازگردانید؛ خواه نیکوکار باشد یا بدکار. . . ، با عشـیره و خویشان خود صله رحم کنیـد. در تشـییع جنازه آنان شـرکت کنیـد و به عیادت بیمارانشان بروید و حقوقشان را ادا کنید. هرکدام از شـما که در دینش ورع پیشه کند و در گفتارش راستگو باشد و امانت را به صاحبش برگرداند و با مردم رفتار نیک داشته باشد، مردم میگویند این فرد جعفری و پیرو جعفر است و این کار مرا شادمان میکند و مردم این فرد را تربیت شده جعفر میدانند.

اگر غیر آنچه گفته شـد انجـام دهـد، بر من بلا و ننگش وارد میشود و مردم میگوینـد این تربیت شـده جعفر است. به خـدا سوگنـد! پدرم برای من گفت: مردی از شیعیان علی (علیه السلام) در قبیله ای بود و زینت آن قبیله به شمار می رفت و

۱- الکافی، ج۲، ص۶۳۶.

ص: ۱۳۴

در ادای امـانت، مراعات حقوق دیگران، راسـتگویی در گفتار بر دیگران برتری داشت. به او وصـیت می کردنـد و اماناتشان را به او می سپردند. وقتی سراغ او را از افراد قبیلهاش میگرفتی، پاسخ میدادند که چه کسی در ادای امانت و صداقت و. . . به پای او میرسد؟ (۱)

در روایتی دیگر ابوعلی به امام صادق (علیه السلام) می گوید:

برای مـا امـام جمـاعتی است که مخـالف مـاست و بـا یـاران مـا دشـمنی میکنـد. امام فرمود: «بر تو از گفتار او چیزی نیست. به خـدا سوگنـد! اگر در گفتـارت راسـتگو باشـی، هرآینه تو به مسـجد از او سـزاوارتری. تو اولین فردی بـاش که به مسـجد داخـل میشود و آخرین انسانی باش که از مسجد بیرون می رود. با اخلاق نیکو با مردم رفتار کن و با کلام نیک با آنان سخن بگو. (۲)

بنـابراین امامـان شـیعه، نه تنهـا پیروان خود را به بهترین سـلوک اجتماعی با پیروان ادیان دیگر، و به ویژه سایر مسـلمانان، دعوت می کنند، بلکه آنان را از قیام با شمشیر نهی میکنند. در اینجا به نمونهای از آنها اشاره ای می کنیم:

«عیص بن قاسم» از امام صادق (علیه السلام) شنید که میفرمود:

بر شـما باد مراعات تقوای خـدایی که برایش شـریکی نیست. در کارهای خود، تأمل و دقت کنید. به خدا سوگند! مردی که گلهای از گوسـفند داشـته باشد و برای آنها شـبانی را انتخاب کرده باشد، اگر شـبانی داناتر از او پیدا کند، هرآینه شبان اول را رها، و شبان دوم را استخدام می کند.

به خدا سوگند! اگر هر یک از شـما دو جان داشت، با یکی از آنها با مشـکلات میجنگید و تجربه کسب میکرد و جان دیگرش را با استفاده از تجربههای

۱- الکافی، ج۲، ص۶۳۶.

۲- وسائل الشیعه، ج۵، ص۳۸۲.

ص: ۱۳۵

اندوخته به کار میگرفت و به زندگی ادامه میداد. اما بیشتر از یک جان ندارد و اگر آن از دست برود، راهی برای بازگرداندنش نیست. شما سزاوارترید از اینکه برای خودتان راه صحیح را برگزینید.

اگر کسی از خاندان ما پیش شما آمد و شما را به قیام دعوت کرد، در اهداف او تأمل کنید و ببینید که برای رسیدن به چه غرضی شما را به قیام میخواند. نگویید زید بن علی بن حسین قیام کرد. او انسان عالم و صدوقی بود. مردم را به خود نمیخواند. بلکه آنان را به رضای آل محمد دعوت میکرد و اگر پیروز میشد به وعده خود وفا میکرد. زید علیه سلطانی که سلطه خود را بر جامعه گسترانده بود قیام کرد. ولی امروز کسانی که از اهل بیت قیام میکنند، شما را به چه چیزی می خوانند؟ به رضای آل محمد؟ ما شما را شاهد میگیریم که به این کارشان راضی نیستیم. اکنون که بیاورند نافرمانی ما را میکنند. پس اگر قیامهای گوناگون و پرچمهای متعدد در اطرافشان برافراشته شد، به نافرمانی از ما سزاوارترند، مگر آن گاه که همه فرزندان فاطمه با او همراه شوند. به خدا سوگند! صاحب شما کسی نیست، مگر اینکه با او همراهی و همدلی کنند و بهترین علامت برای آن زمان، خروج سفیانی است. (۱)

در معتبره «فضل بن کاتب» نیز آمده است:

نزد امام صادق (علیه السلام) بودم که نامه ابومسلم خراسانی را برای آن حضرت آوردند. امام فرمود: «نزد من، برای این نامه پاسخی نیست. از نزد من خارج شو» آن گاه فرمود: «خداوند به سبب عجله بندگانش در کارها عجله نمی کند. هر آینه از جا کندن یک کوه، از ساقط کردن حکومتی که زمان نابودیاش نرسیده باشد، آسان تر است.

۱- وسائل الشیعه، ج۱۱، ص۳۵.

ص: ۱۳۶

از امام پرسیدم نشانه دولت شما چیست؟

امام فرمود: ای فضیل! در خانه خود باش تا سفیانی خروج کند. آن گاه به سوی ما بشتابید و این سخن را سه بار تکرار فرمود. این امری حتمی و تخلف ناپذیر است. (۱)

امام صادق (علیه السلام) در روایتی دیگر به «سدیر صیرفی» فرمود:

در خانه بنشین و بمان. فرشی از فرشهای خانهات باش و همانند شب و روز، آرام بگیر. آن گاه که به تو خبر خروج سفیانی رسید، به سوی ما حرکت کن؛ هرچند با پای پیاده باشد. (۲)

امیرمؤمنان (علیه السلام) نیز در خطبهای از نهج البلاغه فرمود:

در زمین جای گیرید و بر بلاها استقامت ورزید. دستان و شمشیرهایتان را به خاطر هوا و هوس زبانی حرکت ندهید و در چیزی که خداوند در تحقق آن عجله ندارد، شتاب نکنید.

هرکدام از شما که در رختخوابش بمیرد و در شناخت حق خدا و رسول (صلی الله علیه و آله) و اهل بیت او (علیهم السلام) کوتاهی نکند، شهید از دنیا رفته است و پاداشش بر خداست و مستحق ثواب اعمالی است که در نیتش، انجام دادن آنها بوده است. پس در حق او، نیتش را به جای کشیدن شمشیر و جهاد می پذیرند و بدانید که برای هر کاری، مدت و اجلی است. (۳)

در برخی از روایات نیز به جای نهی از قیام و خروج بر حکام جور، به اطاعت و فرمانبرداری از سلاطین دستور داده است که به نمونه ای از آن

۱- وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۳۷.

۲- وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۳۶.

۳- نهج البلاغه، ص ۲۲۶؛ وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۴۰.

ص: ۱۳۷

اشاره می کنیم:

امام موسی بن جعفر (علیه السلام) به شیعیانش فرمود:

با ترک اطاعت از سلاطین، خود را خوار و مبتلا نکنید. اگر سلطانی عادل است، از خدا دوام سلطنت او را بخواهید و اگر ستمگر است، از خدا بخواهید تا او را اصلاح کند. مصلحت شما در مصلحت حاکمان شماست و سلطان عادل، مانند پدری مهربان است. پس برای او دوست دارید آنچه را که برای خودتان دوست دارید.

اگر تعالیم و آموزشهای پیشوایان معصوم (علیهم السلام) اموری باشد که از آنها یاد شد، چگونه انسان منصف میتواند شیعه را به فتنه انگیزی و شعلهور کردن آتش جنگ متهم کند؟

ص: ۱۳۸

پرهیز شیعه از فسادطلبی

آخرین تهمت و افترای شعبی چنین است: «شیعیان برای ایجاد فساد در زمین تلاش میکنند و خدا مفسدان را دوست ندارد» .

واضح است که شیعیان هیچ حرمتی را زیر پا نمیگذارند. از اینرو ریختن خون مسلمانان و آبروی آنان و سرقت اموالشان را مباح نمی شمارند. از این گذشته، آنان علیه مسلمانان شمشیری نمیکشند و حرامی را حلال نمی دانند و واجبی را از وجوبش ساقط نکردهاند؛ به بیان دیگر، حالات شیعیان شناخته شده است و هرکسی که با آنان نشست و برخاست داشته باشد، این مطالب را به روشنی درمییابد. «محمد ابوزهره» از نویسندگان بزرگ اهل تسنن مینویسد:

در این عصر، شیعیان دوازده امامی در عراق زندگی میکنند و جمعیت زیادی، نزدیک به نصف نفوس مردم عراق را تشکیل می دهند. همینطور بیشتر مردم ایران، مذهب امامی اثناعشری دارند. شیعیان عراق و ایران در اعتقادات و امور اجتماعی، زندگی شخصی، مواریث، وصیت، وقف، زکات، عبادات و غیر آن به احکام و دستورهای فقهی این مذهب عمل میکنند. در اماکن دیگر مانند سوریه، لبنان و بسیاری از شهرهای کشورهای اسلامی نیز پیروان این مذهب، زندگی مسالمت آمیزی با اهل تسنن دارند و هیچ گونه درگیری و ضدیتی باهم ندارند. (۱)

۱- تاریخ المذاهب الاسلامیه، ص۴۸.

ص: ۱۳۹

نتیجه گیری

از مباحث گذشته روشن شد این یاوه گویی ها که ابن تیمیه و یارانش صدور آن را از شعبی تقویت کردند و وجوه تشابه بین رافضیان و یهودیان نامیدند، غیر از افترا و دروغ، چیزی دیگر نبود؛ مطالبی که هیچ انسان با انصاف و حق گرایی به آن لب نمیگشاید. به یقین سخنان او و یارانش سرابی بیش نیست که تشنه، می پندارد آب است. اما وقتی به آنجا میرسد چیزی نمیبیند.

همه انتقادهایی که به مذهب شیعه امامیه وارد میشود از همین قبیل است. از آنجایی که این جماعت نمیتوانند به بنیان مرصوصی که پایه های فکری مذهب امامیه بر آن استوار است، هجمهای برند، درصدد برآمدند که با یاوهگویی، تهمت زدن و دروغ بافی، مردم را علیه شیعه بشورانند.

حال باید گفت آیا بهتر نیست برادران اهل تسنن ما، به جای دروغ بافتن و افترا زدن، به انصاف روی آورند و در مصادر و منابع اصیل امامیه نظر کنند و به کتابهای مورد اعتماد در عقیده، حدیث، فقه، تفسیر و. . . مراجعه کنند و منصفانه، بدون هیچ تعصب و غرض ورزی به مطالعه آنها بپردازند تا به این

ص: ۱۴۰

وسیله از پراکندگی و افتراقی که دشمنان درصدد ایجاد آن اند، جلوگیری شود.

دیگر آنکه دانشـمندان شیعی و سنی، به جای اینکه زمان خود را صرف نقد و ایراد یکدیگر کنند، به فکر رشد امت اسلامی باشند و همت خود را صرف اموری کنند که در پیشرفت جامعه و مسلمانان مؤثر است.

از خداونـد یکتا میخواهیم که مسـلمانان را بر آنچه مورد رضایت اوست متحـد کند و بین قلبهای آنان الفت اندازد. همچنین آنان را همانند بنیانی مرصوص و محکم قرار دهد تا پشتیبان یکدیگر باشـند و کینه، بغض و غضـبشان را تنها علیه دشمنان اسلام قرار دهند؛ زیرا خداوند به بندگانش نزدیک، و اجابت کننده دعاهاست.

آخرین دعای ما حمد و سپاس پروردگار جهانیان است و درود بر محمد و خاندان طیب و طاهر او باد.

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹


قائمیه
اصفهان
مرکز تحقیقات رایانه ای
WWW
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹